













# فهرست منتخبات ابوالفضل

نمبر شمار	مضمون ابوالفضل	نمبر صفحه
۱	ویدایچه	۱ لغایت ۳
۲	خطاب جلال الدین محمد اکبر پادشاه بعد از خان اوزبک	
	سپه دار ملک توران -	۴ لغایت ۱۴
۳	فرمان حضرت شاهنشاهی بعد از خان اوزبک -	۱۴ لغایت ۲۲
۴	نامه حضرت شاهنشاهی بعد از خان اوزبک تخت نشین توران -	۲۳ لغایت ۳۱
۵	نامه حضرت شاهنشاهی پادشاه عباس تخت نشین کشور ایران -	۳۲ لغایت ۴۲
۶	نامه حضرت شاهنشاهی بوالی ولایت کاشغر -	۴۳ لغایت ۵۲
۷	نامه حضرت شاهنشاهی بشرفا کرام مکه معظمه -	۵۳ لغایت ۶۲
۸	مفاوضه حضرت شاهنشاهی بدانیان فرنگ -	۶۳ لغایت ۷۸
۹	فرمان حضرت شاهنشاهی پادشاه ملو در وقت مراجعت از کشمیر -	۷۹ لغایت ۸۵
۱۰	فرمان حضرت شاهنشاهی بنحانان در واقع میر -	۸۵ لغایت ۹۱
۱۱	فرمان شاهنشاهی بنحانان سپه سالار -	۹۱ لغایت ۹۷
۱۲	فرمان حضرت شاهنشاهی بکلیه ملوک و قه حکیم ابو الفتح گیلانی	۹۸ لغایت ۱۰۶
۱۳	فرمان حضرت شاهنشاهی با عظم خان کوکلتاش -	۱۰۷ لغایت ۱۱۶

نمبر صفحه	مضمون	نمبر صفحه
۱۴	و ستور العمل شاهنشاهی بعلامان ممالک محروسه و مقصد بیان محتاج مرجوعه	۱۴
۱۵	فرمان حضرت شاهنشاهی بشهبازخان کهنو -	۱۵
۱۶	فرمان حضرت شاهنشاهی بعلامان ممالک در منع زکوة -	۱۶
۱۷	فرمان حضرت شاهنشاهی براجی علیخان فرمانروا خاندیس -	۱۷
۱۸	فرمان حضرت شاهنشاهی بر بیان نظام الملک مسند نشین احمد نگر -	۱۸
۱۹	فرمان حضرت شاهنشاهی و طلبگی از فضلا شیراز -	۱۹
آغاز دفتر دوم		
۲۰	عرضداشت شیخ ابوالفضل بحضرت شاهنشاهی از و کن -	۱۰۲
۲۱	عرضداشت شیخ ابوالفضل بحضرت شاهنشاهی وقت مراجعت از و کن -	۱۰۳
۲۲	عرضداشت شیخ ابوالفضل بحضرت شاهزاده و انبیا -	۱۰۴
۲۳	عرضداشت شیخ ابوالفضل بشاهزاده و انبیا -	۱۰۵
۲۴	عرضداشت شیخ ابوالفضل بشاهزاده و انبیا -	۱۰۶
۲۵	نامه بشاهزاده مرزا ابیه سلیمان مرزا فرمانروا بدخشان -	۱۰۷
۲۶	عرضداشت ابوالفضل بشیخ مبارک بن شیخ خضر -	۱۰۸
۲۷	عرضداشت ابوالفضل بشیخ مبارک پرسش واقعه والد خود -	۱۱۰
۲۸	عرضداشت ابوالفضل بشیخ مبارک -	۱۱۳
۲۹	مراسلات ابوالفضل بنجامتخان سپه سالار	۱۱۴



گوناگون نیایش مرد اور را کہ وجود بشر را از کارخانہ عنایت کست

حیات پوشانیدہ وتیرہ درونان کو سے ضلالت را چراغ ہدایت

بر راہ افروختہ رباعی ہاش بزبان گفتنم از بنیروست \*

وصفش بدیان گفتنم از بنیروست	فی الجملہ چنانست کہ دانم گفتن *
-----------------------------	---------------------------------

انصاف چنان گفتنم از بنیروست	و جہان جہان نیاز مرشح سفا
-----------------------------	---------------------------

را کہ سرفرازان انجمن خرد و یقین را فروغ ایمان و نور دین

بخشید و جانبازان بساط معرفت و کمال را پروانہ جمال

جہان آرا خود گردانید رباعی آن سرور کائنات و آن فخر شہر \*

جبریل اسیر ز قریب او	خاک کف ہاش سرمہ دیدہ حجم *
----------------------	----------------------------

خاشاک سرش افسر اسکندر بر دوشوران و شخوار پسند و شرف  
 نگارمان پایۀ بلند پوشیده نماند که چون از بوقلمونی روزگار و نیرنگی زمانه  
 ناهنجار واقعۀ شهادت او رنگ نشین بارگاه شکوه و تمکین و ره نورد  
 شاهراه علم و یقین قطعه عالم و عامل علامه عصر عارف و کامل و فیاض  
 زمان به آصف عهد فلاطون زمن به شیخ ابوالفضل وزیر خاقان به شوهر  
 زمان و زمانیان شد و تیغ قضا زندگانی گسار آن برگزیده افسر و آفاق  
 عالم در چشم جهانیان تیره نمود و قبا حیات و بر اهل معنی تنگ آمد به بیت  
 شهنشاه جهانزاد و نقش دیده پر خرم شد | اسکندر اشک حسرت بخیت فلاطون عالم

مفاوضات آن صدر نشین چار بالش فضل و کمال که کارنامه قضا و قدر و  
 دستور العمل مدارج کمال است پرانده افتاده بود و منکبه عبد الصمد فضل محمد امجد  
 و الاوید آن ارسطوی سکندر بخش و رای رابطه همشیره زادگی نسبت فرزند  
 دهم و منظور نظر تربیت او بود و این گلدسته فرسنگ را دست آویزی شکر  
 بهجت ادراک سعادت خود دانسته در فراهم آوردن آن کمر سعی بر بستم و در  
 انتظام آن نظر بهمت برگماشتم اگر چه من هیچ ناشناس را چه یار که جرم قمر را  
 پیرایه من از کتمان و وزم و بهشت را بگل خرزهره آرایش دهم و خورشید را  
 بمشعل فروزم و نمایش ماه را بهنجیل کنم لیکن این یار و گیان خیال و ایکار افکار  
 را از کمال صباحت و ملاحظت پیش ازین طاقت مستوری ندیدم و خواهم

که جمال اینهارا بر صاحبان سخن و طالبان این فن جلوه گری سازم و این  
عروس زیبا و خریدۀ رعنا را مشاطگی نموده به مردان معنی و انما تم لاجرم  
بهتر از نگار پوی و جستجوی فقره فقره از هر جا بهم رساندم و بنوشتن آن دست  
نگار بستم و دیده نکته بین را که خورده تماشا عرائس معنوی است جلاد وافر  
بخشیدم و عنوان هر یک را بقدر دریافت خود نگاشته سه قسم ختم نخستین  
مکاتبات و فرامین که از زبان حضرت شاهنشاهی به ملوک ایران و توران و  
امراعالیشان رقمه کلک معنی شمع گردانیده اند دوم عرائض و خطوط  
که خود بحضرت خاقان زمان و خوانین بلند مکان نگارش فرموده اند سوم  
خطب و اختتام و انتخاب کتب بیاضها و نشرها و دیگر بعضی مطالب مقاصد که  
که در خیر عبارت در آورده اند همگی در فرصتی اندک انتظام دادم و فراوان جز  
اند و ختم و تاریخ آنها مشایخ بیگونه از کشور عدم بشهرستان موجود جلوه گری ختم  
و از نهانخانه خیمه بر فراز پید آ آوردم رباعی این نسخه کز و علم و ادب نامی شد  
یک معجز ربح طبع فتمای شد در ساعت نیک چون سرانجام گرفت  
تاریخ مکاتبات علامی شد سبحان الله این چه نازنینان خوش آفرید  
اند که بر منصفه شهو و جلوه گری را مستعد اند و دل فریبی را چالاک تا بلند نظر  
باید که از نظاره اینها دل را که خلوت کند پر دگیان قدس است پیرایه نورانی  
پوشاند و چشم را که تابان کاخ دماغ است از افتاح جلال شان پر تو رنگین سازد

امید که همواره این نوباد و ناکلاش و انش و نونیا لان چمن بنیش و بهیبه  
انصاف پرورش یافته سبزی و شادابی فسانه گر دهند.

خطاب گیمان خدیو حق پروه عدالت گرامی کوه شکو تیر پیر ظل الهی  
گوهر معدن شاهنشاهی جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی عجب شجاع  
او ذبک سپه دار ملک توران

سپاس قدسی اساس مبعوثی را سز که عالم کوناگون را با چندین شیون فنون  
که عبارت از صور علمیه اوست به یرو قدرت ابداعی از نهانخانه بطون مبارک  
ظهور آورده طواف نام را گاه در قصر مان فرمانروایان معنی که نفوس قدسیه اینها  
و رسل علی بنینا و علیهم الصلوٰۃ والسلام اند در وحدت ارادی منخرط ساخته  
انتظام و التیم بخشید و گاه در سطوت جلال مسند آریان صورت که اساطین  
سلاطین اند انسلک اوده بوحدت قهری نظام کارگاه ظاهری را آراش داد  
پس جهان جهان نیایش بر روان قافله سالاران شاهراه مقصود که ساکنان  
مراحل معنی و ناسکان مشاعر صورت را از مامون ضلالت و بیابان اختلا  
بدار الملک استبداد و ایتماف آورده مسعود العافیت و محمود العاقبت بخوار  
بقاشانته اند باد و عالم عالم تائیدات علومی و توفیقات سماوی قهرین و گاه  
بزرگان و الاثر که زمان حال را از شورش فتن و آشوب حوادث برین  
نگاه داشته همگی همت علیا مصروف بران دارند که جمهوران را از متفق و مختلف

در بساط امن و بساط عافیت داشت و معموری خراب آباد عالم صورت گویا  
 گرداناد و بی نگام و فور نشاط و شمول انبساط که زمانه را سعادت بود و خاطر  
 را آبت و زهرت آباد کابل بمشاهده و مطالعه لوحه صفوت و صفوا و دیباجه  
 قرینت و مصطفی که کارنامه نگارستان یکتا ولی بود سرور و شرح شنید و شگام  
 نورانی خلعت و ولاد و روح روح بسطت و ضیا که از شقائق حدائق مسبا  
 ریاحین مضامین متجان آن مشام فیض ایتام روح طراوت تازه گرفت و مانع  
 فروس انتم ضمیر نصارت بی اندازه پذیرفت ریاض محبت و قرابت یکتا  
 سر نیز گشت و اسس خلوص و فاق صمیمی است حکام یافت الحق این سحیه رضیه  
 که در حقیقت ملاقات روح و مکالمه شایسته است سرتا آخر دل شتاق و طرا  
 پیرا ضمیر صافی همان تواند بود و مجالست صورت و مصاحبت ظاهر ابدل  
 عریح البدل توان شمر و آنکه رقم پذیر خامه مواخات شمامه بود که در تکیه و مبالغ  
 و تصفیه منابل فاق از جانبین ایتام رود و دهند و کوه فیما بین باشد بر نظر است  
 جلوه نمود و پدید است که امری شریف تر در عالم کون و فساد و نشاء و تعلق غیر از  
 تو و تو و تو فانی نشان نداده اند که انتظام سلسله کائنات بآن منوط و مربوط است  
 و هرگاه انیمنی در طبقه سلاطین که اساطین بارگاه جبروت اند و بطور آید هر آئینه  
 مسمر بکات و منتج حسنات حال و مال خواهد بود و الوف نفوس مصنوع و حیات  
 در نهاد امن و بساط عافیت آرام خواهند یافت در اظمار مرسم مصالحت



و ابر از لوازم مصداقت ما را با یستی پاک شد که همگی بهمت حق طوئیت ما از بساد  
 انکشاف صبح سعادت برخلاف اکثری از فرمانروایان گذشته با اصنات  
 بنی نوع همواره بر منہج ایستاد و ارتباط بوده و هرگاه باک این وادی آن <sup>قدر</sup> الا  
 شده باشند و غیر تبیه چند از چند بر ذمه بهمت مراقبت این نسبت و مراعات این <sup>لطیف</sup>  
 باید کرد و لهذا درین ایام حاکم ایران نظر بر سوابق معرفت و سوابق حقوق ایشان  
 داشته و یادگار سلطان شاملو از فرستاده استعانت نموده بود و بموقوف قبول تزیید  
 و نیز شاه رخ مرزا از گروگان داشت که در کابل و کشمیر و سوادجور و تیراه که از  
 ولایت سر و سیر است جاگیر داشته باشد ملاحظه فرموده و متمسک باجابت  
 مقرون نشد و در صوبه مالوه جاگیرش مقرر کردیم و نیز مرزایان قندهار را بدرگاه  
 والا طلب داشته ملتان را که در بزرگی و وسعت برابر آنست مرحمت  
 فرمودیم و حراست آن دیار که از قدیم داخل ممالک محروسه است بملازمان  
 بابری تفویض یافت که مباد اجنود توران آن حدود را از مشروبات ایران <sup>بیشتر</sup>  
 قصد نمایند و تیر خلاط عظیم در میان ولایت آن والا شکوه و ممالک محروسه  
 واقع شود و نیز یکی از او باش بد طینت در کوستان بدخشان سر نشورش  
 برداشته مدعی آن شد که فرزند شاه رخ مرزا ام و زمینداران آن ناحیه به او  
 پیوستند و هر چند عراض فرستاده استمداد نمود و توجیه فرمودیم تا آنکه آواره و شایسته  
 شد از آنجا که پاس سخن ناگزیر بهمت والا است چون نخستین حرف صلح در میان آمد

دل چنان می خواهد که صورت این سانحه چنان بمعنی گراید که شایان بزرگ  
 کردگار ایزدی باشد فی الواقع اگر تحقیق آن سخنان دلاویز که قاصد و نامه  
 گذارش نماید صورت بند و ازین چه بهتر و الا جا مقدر باید ساخت تا در آن قبح اگر  
 بزم یکجبهتی آراسته شود و بمیانجی و غیر مقاصد دینی و دنیوی و مطالب صورت  
 و معنوی به بیان تنقیح و طراز تحقیق روشن گردد و چنان بسبع همایون رسید  
 که جمعی از نگس طینتین بودن مارا در حد و پنجاب دست آویز سخن ساخته آئینه که  
 مخالف مباد و دوستی باشند کور می کردند حاشا اگر که در خلوت سر دل نباشد  
 پیشگاه زبان ظهور یابد و آنچه بطراز تقریر و تحریر پیوند عمل برخلاف آن رود آنکه  
 آب و هوا و سیر و شکار این دیار خوش آمده بود چنان بنحاطر میرسد که بصوب افلاک  
 اگر نهضت فرمایم تا زبان ثرا رخایان بسته آید و آنکه تحریر رفته بود که نسبت به شایخ میرزا  
 همان غبار در خاطرست موجب تامل شد که هرگاه در بواطن قدسیه فرمانروایان  
 و الاشکوه که مطلع انوار آبی و مظاهر اطوار صفوت و صفایند غبار اکفای همان  
 انطباع و استقرار نمی پذیرد و از سایر طبقات چگونه قرار گیرند علی الخصوص  
 که متکا آن خور و سکا و نادانی باشد چرا بزال عفو و صفح محو نگردد و از خود کامی که  
 مورد تقصیرات نسبت باین دو و مان و الا شده بود و بمکافات آن سرگشته باوید  
 غربت شد چون پناه باین درگاه آورد و نقش ندامت از ناصیه حال او ظهور  
 داشت در گذرانیده شد و آنکه ایام رفته بود که البتة نمودن شاه رخ میرزا و فرزند

محمد حکیم میرزا باین آستان دولت از آثار محبت آن نقاوه و دودمان مجد و غلام  
 است چگونه و در دین منتسبان خاص را باین جانب آنچه ان تصور نموده اند  
 و آنکه بمقتضای محبت و یگانگی تفصیل فتوحات رقم پذیر خامنه اتحاد شده بود و آنرا از  
 نتایج حسن نیت آن و الاثر او شمرده خوشوقت شدیم و آنکه مصحوب مولانا حسین  
 نگاشته کلک محبت بود که فرزند عزیز بموجب خور و سالی خواستنی چند که نه در خور  
 او باشد نموده است دل نگرانی دارد که مبادا غبار ملال برو من محبت نشسته  
 باشد و در استغفار آن تفصیل رفته بود و قاصد پیشتر از زور و در اینجا راه در آفت  
 مضمون معلوم نشد خاطر حق گزین از سبوح آن تاسف داشت و رابط قرأت  
 قدیم باضوال بط محبت جدید بدان گونه تنظیم و التیام نیافته است که اگر بالفرض چنین  
 می بود غبار ملال برو من مصداق نشیند فرزندان را با پدران حقیقی ناز گونه  
 می باشد خصوصاً بان و الا در دستگاه اگر با پدران سجا و کمیز نهی نظیر آید چه دوست  
 سعادتند فرزندی که رضای پدر و وجه محبت او بوده و در نگاهبانی این سرشته نگار  
 نماید همان جلال عهد و شرف موافق که بذریعہ ایلچیان به کاروان مرثیه بخیر  
 قرار یافته در خاطر حق گزین مرتسم و نقش است در ستم و آئین کرام از برای  
 ایقان ارکان دوستی و یکجبهتی عامه حقیقت گزینان فتوت ناشی از عشرت آن و  
 و کافی است و آنکه مرقوم بود که بعضی یورشها با بدن احمد علی اتایق موقوف است  
 بوضوح پیوست حقیقت پدر و کردن او همان گذران از اسمع شریف رسیده باشد

که بعد از خضعت این امر ناگزیر پیش آمده نیکذاتی و آگاه دلی بود اگرچه محفل  
قدسی رسیدی لبسا سر مصداقت و غومض موافقت از زبان است گو  
او معلوم آن والا گری شدی هر اراده که کنون ضمیر صواب اندیش باشد  
از مکامن قوه بفعل آورند و هر گونه معاوتی که لازم نشاود وستی باشد و بطور  
حقیقت طراز رسد ابلاغ نمایند که در آن مساعی مشکور لوا مع ظهور و بدیهه  
که از عنفوان جلوس بر اورنگ فرمانروائی تا حال که سنه عاشق سرست از قرن  
ثانی و اول انکشاف صبح اقبال و مبدأ ابتسام بهار اجلال است بگلی نیت  
حق اساس این نیازمند درگاه الهی نیست که اغراض خود منظورند شسته  
همواره در انتظام و التیم جهانیان کوشد و از میامین این کردار سعادت  
پر تو مملکت وسیع هندوستان که بر چندین فرمانروایان و الاشکوه انقسام  
یافته بود و حیطه تصرف و احاطه اقتدار ماور آمد و طبقات انام که در جبال مرتفعه  
و قلاع حصینه و محال مشکله تارک استکبار و استعجاب بر زمین اطاعت نیار  
راه مخالفت می سپردند بقیضا و رستی نیت طریق ارادت و اطاعت مسلک  
دارند و طوائف الناس را با یکدیگر با وجود تبائن اوضاع و تخالف طوابع  
روابط پیوند پیدا شد چون سخن دلا و نیز تاج و رستی نیت و رستی گفتار  
و حسن اعمال با نیکی کشید ناگزیر بکر بر بنی از نعم الهی نیایش از دستايش  
و ادات بقدم رسانیده بزم یکجتهی را شاد می آمودی گردانند بر سر آتش خیمه نور

که انطباع پذیر اشتراقات عالم قدس است مخفی و محتجب نماند که درینو لا و در  
موکب و الالبصوب ممالک پنجاب اتفاق افتاده اگر چه نخستین نظر به سیر و شکا  
این حد و بود و اما تسخیر ولایت دل پذیر کشمیه که تا این زمان قدم سلاطین  
روزگار و دران سرزمین بهشت آمین که در استحکام و استحسان بهیم و عدیل  
ندارد و در تر است و لطافت ضرب مثل نظر گریان و شوار سپند است ز فته  
نیز مرکوز باطن بود که همواره بیداری حکام آن دیار به مسامح قدسیه میرسید  
بتائیدات سماوی بهادران نیر و کیش و غازیان شهامت اندیش در اندک  
فرستی آن ملک را در احاطه تصرف و آوردند اگر چه حکام آن دیار در جنگ  
و جدل تقصیر نکردند اما نیست حق اساس چون محض خیر بود با حسن و جو به مفتوح  
شد و خود هم دران سرزمین نجبه آئین که از عطیات مجدوده الهی بود رسیده  
شکر پرور و کار بجا آوردیم و نیز چون سیر و شکار کابل و گلگشت آن عشرت سل  
مانوس طبع بود تا اقصا کوستان کشمیه و تبست سیر نموده نواد آن نگارستان  
صنع الهی چشم عبرت بین نظاره کرده از راه ولایت لکلی و دمتور که از تصادم  
جبال و تراکم کریه و مغاک جدی است که افکار آسمان سیر و او نام بلند پیا  
عبور از ان طرق پائی و شوار میداند که جریده بعرضه و نشین کابل رسیده  
و نیز از مکنونات خاطر حق پرست آن بود که حاکم مته را که غربی مملکت و ز اقرب  
بر ساحل دریا شورست و بر زیر دستان آن مرز بوم راه معدلت نمی سپرد

نخستین نصاح هوش افزا فرموده بشاهراه فرمانبرداری تنه چون گرد و دگر از  
نامساعدت بخت گوش نصیحت نبوش نهامشته باشد آن ولایت را که ملکی  
است وسیع و ولایتی است آبادان یکی از دواگران فرمان پذیر سپرده آید  
چون عقل صلاح اندیش و دیده دور بین و گوش شنو اندشت دستان مو  
را افسانه انکاشته از باد خود کوهی سرشته هوشمند می گسینت لشکری بکشته  
با آن ناحیت فرستادیم تا قریب دو سال بهادران اخلاصمند از هر گونه فطرت  
و تردادت اهتمام نموده چه در ناوچه و صحرا اقسام جنگ و جدل کردند چون جنگی  
نیست بر فاهیت عالمیان بود همه جانصرت و فیروز مندی قرین حال فرزند آن  
آن گروه عقیدت منش گشت و از آنجا که آئین قدیم است که کار معامله ناشناس  
کوته بین تباه گردد و حاکم آنجا را شکست بر شکست افتاده و چون در نهاد او مایه  
سعادت بود بر بنهار و پیمان او کیا دولت قاهره درآمد و تمامی آن ملکات وسیع  
و قلاع آن دیار داخل ممالک محروسه شد و با آنکه چندین جنگ و جدل کرده بود  
بعد از آنکه بخت مشرف شد از ناصیه احوال او نقوش سعادت مندی فرا گرفته  
باز آن ملک را که جنگ عظیم بدست آمده بود با و مکرمت نمودیم و نیز از مطویت  
ضمیمه ثواب اندیش تبئیه و تادیب افغانان و حوش سیرت بهائیم سیرت که از  
مور و ملخ بیش بودند و در جبال حصینه سواد بجو رو تیراه مسکن ساخته همواره متعرض  
تو اقل ره نوردان توران می شدند آن نیز بمقتضا عدالت صورت شایسته

پذیرفت اکثری حلقه اطاعت و انقیاد و بگوش هوش کشیدند و گروهی ازان  
 قطع الطریق که بخار شقاوت و انحراف در دماغ آنها پیچیده بود پائمال  
 فیضان کوه نهیب شدند و بسیاری به جبال سطوت قهر آتشی اسیر گشته بفرخست  
 رفتند و نیز از مکنونات بطون حقیقت شیون افلاح و اصلاح بلوچان بدینها  
 بود که پیوسته در خوف و رجا و انحراف و اطاعت مانده بر بادیه پیمایان ایران راه  
 می گرفتند و بغیار اتمغانم نهاده بنده کاخدارانی برگ و مایه می ساختند انهم  
 بدستور دل پسند نقش نسبت و هر گونه صورت و لپندیر که در سنجبل ضمیر مخفی بود خوشتر  
 ازان بر منصفه ظهور جلوه نمائند و از برکات نیک نیتی با آنکه رایات اقبال در  
 پنجاب بود سلطان مظفر حسین گجراتی که با چهل هزار کس دم نخوت می زد و بسعی  
 مجاهدان نصرمند گرفتار آمد و جمیع سرکشان و گردن فرازان آن دیار زندهار  
 خواسته غاشیه خراج بردوش کشیدند و از بدایع سوانح آنکه در تنه گام آوردن  
 او بقتبه خلافت خود را خود کشت و همانا مصلحت چنان بود که خاطر مهر گزین  
 برگشتن آدمی و بهم بنیان ربانی ملاحظه تمام دارد و غالب آن بود که چون در پیشگاه  
 نظری آوردند بسلامت می ماند و نیز بایه تمام مبارزان پیکار طلب معنات مشهور  
 چون گنده و سائر ولایت سورت که جنوب وید بر ساحل دریای شورست در حوزه تصرف  
 درآمد و نیز بریان المکتب از نظام الملک که معظم ولایت دکن داشت و از حوادث  
 روزگار پناه پای پنجاب آورده بود و مادام که عدلت آن بلاد بمساع حق نبوش



می رسید اورا به عواطف جلیله مستمال فرموده تسخیر دکن را موقوف داشته بودیم  
 چون خبر طغیان شتم رسیدگی رحایا دکن رسید امرای ولایت مالوه و خاندیس  
 حکم دارا کار بند شده بر مان الملک را حکومت آن ولایت داده معاودت  
 نمودند چون کوتاه حوصله بود تاب باده مرو آزمائی نیاورده دم استقلال نروانجا  
 که مسلک ناسپاهی شتافتن بهتصال خویش نمودن است در اندک زمانی اکثر  
 از و فرزندان او نمائند و سران آن دیاریکی از منتسبان آن سلسله ابرداشته  
 نخوت آر شدند بتاییدات ایزدی عساکر ظفر از بسیر کردگی غره ناصیه عظمت  
 و اقبال قره باصره دولت و اجلال فرزند سعادت مند سلطان مراد از خست  
 فرمودیم بسیاگر آن ملک وسیع را که هندوستان دیگر است در حوزه تصرف آورد  
 و نیز بر آرمایان حقیقت مند در اقصا بلاد شرقیه ولایت وسیع او دسیه را که متصل  
 در یک شورست تسخیر نمودند چندین هزار سپاهی امان یافته در سلک ملازمان عقبه  
 خلافت درآمدند چون تعداد آنها ایزدی و استانی دراز است برای انبساط  
 خاطر آن عظمت و دستگاه بهمین قدر بسند نموده بروی بیاچه اعلان می نگار و که چون  
 مولانا حسینی بملازمت استسعا دریافت در آن نزدیکی بکار پروازان اشغال  
 سلطنت اشارت شد که بزودی فرصت ارزانی دارند درین اثنا چندی از  
 و از گونی نجات در عرصه دل نشین کشمیر آغاز فتنه و فساد نموده باد دولت خدا و او  
 دم مخالفت و منازعت زدند و موکب اقبال با جمعی از مقریان بساط عشرت



برسم شکر کار برآمده بر مظاهر قدرت ایزدی چشم عبرت بین گشوده بود که آن شور شر  
مسموم ع شد با وجود طغیان باد و باران بطریق ایفای متوجه شدیم و پیشتر آنکه  
غازیان نصرمند قطع کریم ناموده بآن ملک درآیند بعضی از سعادت اندوزان  
حقیقتمند که بحسب ضرورت در آن طوفان بی تمیزی افتاده بودند قابو یافته  
سر سرگروه آنها را آوردند چون موبک اجلال نزدیک شده بود مجدداً بآن  
باغستان بخیران عبور افتاد و بر آن گل زمین فیض بخش استلذ از صوری و مغوی  
نمود و فرستادن ایلچی در تعویق ماند و چون رایات همایون مراجعت نمود در  
اثنای راه خبر واقعه مولانا حسینی رسید که بابت کلا استلذ گذشت موجب مزید تأسف  
گشت بنابراین بعضی سخنان محبت افزایه سلامه الاولیاء العظام و خلاصه  
الاصفیاء و الکرام خواجۀ اشرف که از قدیمان این دو دمان والا است گفته  
فرستاده شد تا همه حقیقت حال مشهور و ضمیر انور گردانند و هم بسین ابطله همود و  
موثیق که بوسایل سائل تنصیف و ترصیف یافته بود گرد و ترصد از جلال مآثر محبت  
محبت و یگانگی آنکه چو سته به فرومای مسرت افزا صد یقه باطن راطر اوت بخشد

بخشور حضرت شاهنشاهی عبدالمجید خان و وزیر

رابطه خلعت و صفاء و واسطه محبت و ولائینی کلام مصادقت انتم و پیام موالات  
القیام که در مطاوی رقیه کریمه و فحادی نطقه انیقه عالی مرتبت معالی منقبت سلطنت  
و اہبت پناه رفعت و شوکت دستگاہ فارس مضمار شہامت و ایالت مرقی مارج

نصفت وعدالت نقاوه وودمان غرو علاعضاده خاندان مجد و اعتلاطرح  
اشعه بوارق آتی مجلی انوار شوارق آگاهی مشید ارکان شجاعت و شجاعت  
موس بیان بسالت و عظمت مسند نشین مجفل عز و اقبال صدر آرا بارگاه جا  
وجلال الفائز من مبادی الفطره بمعالی انهم \* الخبص بیامین الفوز  
رجل الیل النعم قطعہ گوهر افرا گنگین و تیغ عبد اللہ خان +

آنگه تفیش ده از آینه امید زنگ	آشوب اور امید ان تهور کار شیر
ادهم اور ابد ریک و غاکام ننگ	لازاله ارکان مجتبه مشیده باله و ام

وقو ائم و ولتہ مؤستہ بحسن الانتظام مندرج و مندرج بود و نسبت  
قربت و محبت سابقه را تاکید می و شنیدی و قواعد صداقت صمیمی را تمهید  
رفته بود و بطور پیوست مورث صفا خاطر و شمر انجلاهی باطن و ظاهر شد مبانی  
یکجستی و یگانگی استحکام پذیرفت و قوائم دوستی و یکتا دلی انتظام گرفت بر مرات  
ضمیر انور و خاطر ضیا گستر که از اشراقات عالم قدس و الهامات معالم النسل الطباع  
می پذیرد مخفی و محتجب نماند که از ابتدا جلوس بر اوزنگ جهان بینی تا حال که نبادی  
قرن ثانی است بمساعدت توفیق ازلی و معاضدت تائید سماوی و خراط  
حق پرست چنان جلوه نمایش داده که مقصود از سلطنت و فرمانروایی و اوست  
و کشور کشائی تقدیم مراسم شبانی و اقدام لوازم پاسبانی است نه جمع مال و منال  
کردن و در خطوظ فانی و مستلذات جسمانی فرو رفتن لهذا طریق سلوک و سلوک

طریق نیازمند درگاه الهی بادوست و دشمن خویش و بیگانه بغیر از مدارات و مواصلات و  
 معاطات و محاسبات امری نگیزوده و همواره توجیه خاطر و ترفیع احوال آسود و اوضاع عموم  
 خلایق و جمهوران هم صرف است و عنان توجیه باطن باین مقصد بلند و مطالب جنبه معطوف  
 حق جل و علا شایسته و کفایت باشد شهید که تسخیر و تفتیح ممالک هستند و ستان که مساحان  
 ربع مسکون و سیاحان کوه و نامون سواد عظم و چار و انگ عالم تشخیص کرده اند و از  
 سه طرف بدریا محیط اتصال دارد و بمقتضا هوا و هوس نبوده است بل پیشینها و همست غیاز  
 رعایت مله و فانی حمایت مظلومان امر دیگر مخطوط نگشته و ازین نیت روی بهمت  
 همایون بهر جا که آور و دولت و اقبال بعزم استقبال پیش آمد و عنان غریت مبارک  
 بهر جا که معطوف داشت فتح و نصرت بطریق استعجال اقبال نمود و هرگاه شیمه  
 قومیه و سبیه مرضیه بابا سائر عباد الله چنین باشند خصوصاً بان سلطنت و شگانه  
 که از عده تائید یافتگان درگاه کبریا الهی اند و مع نذار و ابط آشنائی جنابین  
 و ضوابط محبت فیما بین متحقق و تمکن است و قرابت قریبه و محبت سابقه صمیمیت  
 لاحق شده باشد بر شو شمندان حق شناس ظاهر است که یکی ازین روابط و الیتام  
 محبت و و لا کافی است فلیکف که اینهمه دواعی جمع شده باشد غیر از دوستی و محبتی  
 منظور نظر حق بین حقیقت آئین نخواهد بود و پدید است که میامن و برکات این  
 موافقت و موالات و سید مرتضی نظام احوال عالم و عالمیان و نظام اوضاع جهان  
 و جهانیان خواهد شد و ایضا که در وادی موانع ارسال سل و رسائل قوم شده بود

هر چند در نظر عقل و ورین سخنوران باب ناکردن ترجیح بر سخن کردن و است  
اما اغراض ازان وادی در رنگ تطویل کلام دران مقام ناملائم نیست  
باین قطع که از اجله اکابر دین منقول است اکتفا نمود **شعر**

قَسِيلَ إِنَّ الرَّسُولَ قَدْ كُنَّا	قَسِيلَ إِنَّ إِلَٰهَهُ فُؤُو وَ لَدِ
مِنْ لِسَانِ الْوَرَىٰ فَكَيْفَ أَنَا	مَا نَحْنُ اللَّهُ وَالرَّسُولُ مَعًا

الحمد لله که از بدو انکشاف صبح ایجاد و تکوین و ظهور شمشیر شیر سلطنت  
سعادت قرین همواره مطمح نظر بر منج قویم ملت و دین و مسلک مستقیم حق  
و یقین بود لاجرم بموجب الملک و الدین قوامان ارتقا مدارج سلطنت  
همایون و اعتدای اعلام دولت روز افزون کمال دینداری مارادلیله  
قاطع و حجتی ساطع است الله تعالی همگنان را در مضیبات خود راسخ و م  
و ثابت قدم دارد چون جوامع هم سلاطین عدالت انما که صدر نشینان  
اراک اعتلا اند آن است که کافه خلایق و جمهور انام که بدایع و دایع  
حضرت صمدیت اند در مهاد من و آمان بوده در لوازم عبادات الهی و  
مراسم معاش خیرخواهی جهد بلیغ نمایند بنابرین در نیت و تنصیف و تنظیم  
این ممالک وسیعه و فیسمه که مقرر چندین سلاطین عالی مقدار و حکام والا  
بود سعی می نمود بعنایت ایزدی که شامل حال این نیازمند و نگاه آهسته  
از سرانجام مهم این ممالک فراغ کلی دست داد و امکانه و محال که از زمان

طلوع نیر اسلام الی هذا الایام حوافر خیول سلاطین کشور کشاکش و لمعات سیو  
 خواقین فرمانروا پیرامون آن نگرییده بود مساکن و موطن اهل ایمان شد  
 و کنائس و معابد اهل کفر و خذلان مساجد طاعت و مشاعر عبادت ارباب  
 ایقان گردید المنة لله تعالی و تقدس که آسپهان که دل می خواست آفتاب  
 و التیم یافت و حسب المراسمان سرانجام پذیرفت جمیع سرداران و  
 گروندگان از جنود و بنود و غیر هم حلقه اطاعت بگوش اعتقاد کشیده و دخل  
 عساکر نصرت مآثر شدند و طوائف انهم را با هم ارتباط و انضباط تمام و دست  
 مانیر بمصدوق احسن کما احسن الله العیال همگی توجیه بهید قواعد رفت  
 و تاسیس مبانی نصفت و اشاعت انوار عاطفت مبذول داشته حدائق  
 آملی و آمال ایشان را از رشحات سحاب مکرمت و احسان و قطرات مطرا  
 فضل و امتنان تازه و سرسبزی داریم و پیش نهاد خاطر فیاض آن بوده است  
 که چون ازین محمات فراغ کلی حاصل شود بیدرقه عنایت الهی و هدایت اوست  
 کفار و فرنگ که در جزایر و یکا شور و آمده سر بشور انگیزی بر آورده اند و دست  
 تعدی بر زائران حرمین الشریفین زادهما الله تعالی شرفا و از کرده و جمعی کشر  
 انبوه گشته سنگ راه زائر و تاجر شده اند خود بتوفیق ایزدی متوجه شده آند  
 را از خار و خس پاک سازیم ولیکن چون شنیده می شد که بعضی از امرای  
 عراق نسبت بوالی خود در مقام بی اخلاصی شده از عروۃ الوفا کحسن عقیده

که باعث ارتقاء ایشان براتب علیه بود عدول نموده بعضی بی اندامیها  
 کرده اند در خاطرات شناسایی گذشته که یکی از فرزندان کامگار نامدار را  
 که با تو سعادت از ناصیه حال ایشان روشن نیست چه رشد از آنچه طالع  
 اقبال ایشان میباید است بدان جانب تعیین فرمایم و تا خاطر از معاصده  
 آن جمع نشود با تو دیگر متوجه نشویم الحال که سلطان دوم عمود و موثر است  
 جد و پدر خود را کائن لم یکن انکاشته نظر بر ضعف صوری دلی عراق کرده  
 و فحاش افواج فربتاده اند قطع نظر از آنکه از شاهراه سنت و جماعت بخارج  
 و زریده اند به محض انتساب بخاندان نبوت خود متوجه گردیده معاونت و  
 سیمای که تعارف اسلاف منظور باشد علی الخصوص درین وقت مسود و مرجع  
 میشود که فرمانروای ایران علی قلی سلطان احمد اوغلی را با تحف و هدایا پادشاه  
 لنگ و مدد روانه باین جانب کرده است بر همت و امانت ما واجب و  
 لازم است که عنان غریمت بصوب عراق و خراسان منعطف سازیم و بجا  
 چنین می رسد که چون رابطه محبت و نسبت قرابت بآن سلطنت در نگاه  
 از قدیم الایام است و تجدید از فرستادن مکتوب محبت اسلوب به مصحوب  
 سیادت و نقابت پناه میر قزلباش ضوابط و داد و قواعداستحکام گرفته است  
 در آن زمان که حدود خراسان مخیم سداوقات اقبال و مضرب خیام عز و جلال  
 گرد و آن سلطنت پناه نیز از ولایت خود متوجه شده باشند و دشمنان را

دارند تا آن سزومین مجمع البحرین عز و علا و مطلع السعدین مجد و بهار گردد  
 بالمشافه بنی و ساطت قاصد و پیغام اساس محبت و یگانگی مستحکم خفته  
 بعضی سخنان دلاویز و اسرار حقیقت آمیز که مخزون و مکنون خاطر است و  
 شرح خدا شناسی و حق پرستی که بقدر استعداد و بافاضت فیاض علی الاطلاق  
 دریافته است مذکور مجلس انس ساز و دوازده نفاثات حقائق الهی و شرف  
 و قائل آگاهی که بر خاطر عاقل آن اهبت و دستگاه پر تواند اخته باشد نیز استماع  
 نماید که خلاصه زندگانی و زبده کامرانی مصاحبت اشباح انسانی و موت  
 اجسام روحانی است فکیف که بمعنی در میان دو برگزیده خدا و دو نظر کرده  
 یارگاه کبریا متحقق شود هر آئینه بمعنی باعث شمول فیض و عموم فضل خواهد بود  
 و در آن زمان که بعنایت الهی این آرزو بوقوع آید چون همت منظور آن  
 الهی و سرفراز گردد با خدا بر تحصیل رضا حق تعالی است نه استحصال نام و تسلط  
 بر افراد نام بنابراین مرکز خاطر حق جو آنست امید که مطلب و مقصود ایشان  
 نیز آن باشد که در یکی که حق شناسی و حق طلبی بیشتر باشد آن دیگری است رضا  
 خاطر او را لازم دانسته در مقام کمال کجبتی بوده از صلاح او در گذر و دلجا  
 که نسبت یگانگی و اتفاق بر عالمیان ظاهر و آشکار شده است درباره امداد  
 و کمک حاکم عراق و خراسان آنچه صلاح دید ما و شما خواهد بود از کنس بطون بعالم  
 ظهور خواهد آمد و معذرتی که در باب قضیه فرزند شاه رخ میرزا بقدره قلم



محبت نگار شده بود مستحسن خاطر انصاف گزین افتاد و الحق که مشارالیه  
 بواسطه خورد سالی ما و خود پسندی ما از رگنذر کم فطرتی و بد مصاحبتی مشتاک  
 چندین امور نا لائق گردیده بود که هر کدام از آنها با نفراوه مستعدی آن  
 بود که کار او باین حد رسیده اولاً بواسطه اغوای بعضی کوتبه بینان از  
 لوازم اطاعت و مراسم عبودیت ما بسیار تساهل نموده و ثانیاً بآن  
 عظمت دستگاه قطع نظر از مواد مودت و قرابت که میان ما و آن فطرت  
 دستگاه واقع است از روی حالت و تربت طرف نسبت نمیتوان شد  
 بی ادبانه پیش آمد و ثالثاً بجز بزرگوار خود که چندین حقوق دینی و دنیوی  
 بر ذمه او داشت آنچنان سلوک نمود هر تنبیهی که نسبت با او واقع شد  
 از قسم القار بانی و الهام نیردانی بود الحال چون شاه رخ میرزا از خواب  
 غفلت بیدار و از غرور باوه مستی هوشیار شده التجا و اعتصام بعبودت الهی  
 عاطفت ما نمود غیر از آنکه تفضلات و تملطفات عز امتیاز نجشیم امری دیگر  
 منظور نه می گردد و مامول از مراسم مودت و قرابت آن عظمت دستگاه  
 نیز آنست که انزلات اقدام او اغماض نمایند بجهت تشیید مبانی محبت  
 و استحکام قواعد مودت افادت و حکمت پناه زبده مقربان هواخواه  
 عده محرمان کار آگاه حکیم هم را که مخلص راست گفتار و مرید دوست  
 کردار است و از ابتدا ملازمت ملازم بساط قرب بوده و دوری او را



بهیچ وجه تجویز نگردیده بودیم برسم رسالت فرستادیم چون در ملازمت ما و ازان  
نسبت متحقق است که مدعیات را بیواسطه دیگری بموقف عرض رساند اگر  
در مجلس شریف ایشان هم همین اسلوب مرعی باشد گویا فیما بین مکالمه بیواسطه  
نخواهد بود و بحسبت پرسش واقعه غفران پناه رضوان و دستگاه اسکندر خان  
انار الله برمانه سیادت مآب نقابت نصاب میرصد جهان را که از اعظم  
سادات کبار و اجله اقلیای این دیار است مقرر کرده بودیم بواسطه بعضی امور  
در خیر تراحمی افتاده بود و درینو ابر فاق حاکم پناه مشارالیه را فرستادیم  
و انمودی از تحف و هدایا به تحویل عمده الخواص محمد علی بموجب تفصیل علجبه  
ارسال نمودیم باید که بمقتضای غرامی تحاد و اتحای بوعمل فرموده همواره از طریق  
طریق ارسال رسل و رسائل و اتحاف تحف مسلوک باشد و از فرغانه  
طلب آشن و فرستادن کبوتران پری پرواز و آمدن حبیب عشق باز طائر  
ذمی بال شوق و انتقاش و آهناز آمده است شمام شمام نکبتی و ودا و نمود  
اگرچه توجیه باین مثنوی بر ندماد نظر اولی لهو و لعب مینماید لیکن در نظر ثانوی  
چرخ و بازی آهنا یاد از نسبت شوق و مناسبت ذوق ارباب وجد می آید  
و موجب توجیه به مبداء می شود و گرنه حضرت واجب تقابل بر سر از ضار آگاه است  
اشتغال صوری احیاناً مثال این امور بر کمال توجیه بمبداء جلایه بیش نیست  
و بر مجرد بال و پر ظاهری گفتا خاطر حق اندیش نه مید که همواره بار سال شرف

صحائف محبت و جلائل رسائل مودت تحریک سلاسل اخلاص و تائیس  
مبانی اختصاص نمایند بیت نامه بر حروف اختصاص تمام کرده شد  
والسلام والا کرام

نامه حضرت شاهنشاهی عبداللہ خان و ذبخت نشین ملک توران

استشمام گلدسته بهارستان یکدلی و یگانگی و دستطلای کارنامه نگارستان  
دوربینی و فوزانگی که آراسته نخلبندان بوستان سرآشنائی و نگاشته  
نقش پیوندان نگارخانه دل افروزی و دل کشائی آن و الادودمان نجسته  
خاندان گوهرافزا افسر و اورنگ پرده کشای چهره دانش و فرهنگ صد نشین  
ایوان شهریار چاکر بگرام پیشگاه سپه داری سپه سالار نبوغ گاه دلاوری و  
ولیری شہسوار جولانگاه شیر خدیو کامگار کشور دوا گسری نو آئین نامدار  
جهان دانش پروری فروزنده چرخ خاقانی و فرازنده چتر کیانی بود و در خوشین  
ہنگامی که کوس نوروزی آوازہ جهان افروزی و گنبد نیلگون بلند خست  
ونیر اعظم عطیہ بخش عالم یعنی آفتاب جهان تاب که سلطان چار بالش ایام و  
قہرمان ہفت اقلیم عناصر و اجرام است سایہ فرخی و فرخندگی بر تارک جزو کل  
انداخته بود و باد بہاری روح بناتی در کالبد نورسان شہرستان آب و گل  
ومیدہ و ابر آفری پیا نور سیدگان لشکر بہار را از گرد راہ شست شودادہ  
پیرایہ خوشدلی و خرمی و سرمایہ دلکشائی و شادمانی شد نہال و توشی از سر بلندی

گرفت و آئین بکتادلی تازه ارجمندی یافت سخنان دلاویز دوستی و خوشی  
 و یگانگی و نیک اندیشی که بنجامه عنبرین شمامه نگارش یافته بود و در بکاک گنبدین  
 گذارش پذیرفته بوضوح پیوست و مستحسن اقتاد بر دل دانش پسند و دیده  
 آسمان پیوند گنجینه راز خداوندی و آینه چهره هوشمندی است پوشیده  
 نخواهد بود که این نیازمند درگاه الهی درین سی سال که بنیروی آسمانی بخت  
 کامرانی رسیده همیشه پیشید دانش و بنیش آن داشته که انیمه جهانگیری و  
 فرمانروائی و تیغ گذاری و کشور کشائی بر آجا آوردن گیر و دار شبانی و  
 سر کردن کار و بار پاسبانی است نه گرد آوردن گنهای زر و سیم و آراستن  
 تخت و دیسم و پابگل ماندن بخواهشهای ناپایدار و سرفرو بردن به گریبان  
 آرزو مانا استوار چنانچه همیشه با دوست و دشمن و خویش و بیگانه جزئیکی و نیکیهای  
 چیزی دیگر نموده و همواره در آسودگی جهانیان از خورد و بزرگ مهربانی  
 بامروم روزگار از دور و نزدیک کوشش می نمودند آگاه است که پاک ختن  
 چاروانگ هندوستان و خس و خاشاک رفتن ازین بوستان که از سه پہلو  
 بدریک شور پیوسته است از سر خود خواهی و خود کامی نبوده بل پیش نهاد آرزو جز  
 نوازش خاکساران و گردن آتش ستمگاران نشده و ازین نیت بهر سوی که رو  
 آورده کار مایه شوار باستانی کشانش یافته و چهره آرزو از پرده امید بخوبی  
 نمایش پذیرفته هرگاه شیوه خنده ما با دیگر بنده مایه خد چنین باشد بان و الادودمان

که از بزرگان باریافتگان درگاه خداوندی اند و یا بمعنی پیوستگی دوستی  
قدیمی و خوشی نزدیکی در میان باشد بر دشمنان خورده و بر یاران  
که یکدیگر ازین آویزگاری و یکدلی بسند است چه نگاه نیمه دوا می کشند  
باشد پدید است که خیر گمانی در میان نخواهد بود و این یکتدلی سبب آید  
چنانچه و چون جهانیان خواهد بود و آنکه در دیر فرستادن نامها گرامی  
و عدم اظهار لوازم دوستی ایمانی از موانع غریبه رفته بود هم چنان  
در پرده کتمان پوشیده و پنهان ماند چه دل نگرانی ایشان از گفته  
دشمنان بدر کردار و سرکشان روزگار چون برین خواهد داشت و گفته  
چند سالی از سخن بازان بیباک و تنه کاران کج نهادن پاک نظم

بنیروی چند ز خود بی خبر	عیب پسندند بر غم نهر
و دوشوند از بد غم رسند	با دوشوند از بچراغی رسند

که از تیرگی درون و کوتاهی دریافت و تنجی ساخته بودند و گر و سپه از  
ساده دلان هیچچندان را روگردان کرده سخنان ناشائسته را بفرار  
این کس بسته اند خود چه گنجایش انیمانی داشته باشد چه دروغ و بی فروغ  
این گروه بی سرانجام بر مردمی که اندک پر تو دریافت دارند پدید است  
آن والاد و دمان که برگزیده درگاه خداوندی اند و در اندیشی و  
باریک بینی ایشان بر همه روشن چه گنجایش داشته باشد که گوش هوش

برین سخنان ناسرا انداخته از نامه و پیغام دوستی باز ایستند اگر چندی  
 از رانده مای درگاه و دور مانده مای گمراه از هندوستان آزرده دل  
 رفته باشند و براه سالوسی درآمده دروغ را راست و انموده خواهند که راه  
 سختی یابند و خواهش دم زدنی کنند و بران شوند که گرد ملال بروان  
 دوستی نشینند و هر چشمه یگانگی بخاشاک بیگانگی انباشته شود و سزاوار دوستی  
 آن بود که ایلچیان دانا فرستاده مغر سخن می شنکافتند و از ته کار آگاه  
 می شدند و خدا نخواسته باشد اگر یوئی ازین سخنان دور از کار می یافتند  
 روش دوستی آن بود که دانشوران سنجیده را فرستاده از چگونگی آن پرسید  
 باری گذشت آنچه گذشت اکنون چون لاله زار دوستی بتازگی خرم و سبزه  
 شده دل بی غش بران شد که اندکی از سر گذشته ها پیشین نگاشته خامه  
 راز سازد پوشیده نماند که از نیرین کتاب و سنت بر ساحت ضمیر آگاهان  
 تافه و به شهوات نظر دقیق و اشارت ارباب کشف و تحقیق اعتضاد یافته  
 و بالجملة باتفاق اهل ملل و نخل مقرر شده است که عهده در موجبات شرفیت  
 و رفعت منزلت نوع گرامی انسان که مثال اقبالش بتوقیع و قیوع فضیلت  
 علی اکبر مرتین خلقنا عزیزین است گوهر شب چراغ عقل است که شناخت او  
 با و وابسته است و دریافت کارگاه آفرینش با و باز پیوسته و باتفاق  
 ارباب عقل و صاحب نقل نورانیت آن گوهر شب تاب را بادشاهان بزرگ نثر

و شهنشا مان والاثر اذ همه روشن تر دارند و دانشوری تا جداران  
 سخت بلند و بختیاران دانش پسند از همه بیشتر است چه هرگاه در کاخ  
 آفرینش هر کس را فراخور احتیاج و استعداد دانش می داده باشند  
 هر آئینه این طائفه علیا به مزید فهم و ذکا موصوف خواهند بود اکنون که  
 دانش پناه بنیش دستگاه مولانا میرزا جان که سرآمد دانشمندان نامدار و  
 یگانه اوستادان روزگار از اکابر علما دین و اعظم اصحاب یقین است  
 هر چند بادشاهان دانشور را هم نشینی باین نوع مردم می باید پیدا است  
 جائیکه خرد و ورزین و دانش خدا آفرین آن عظمت و دستگاه خواهد رسید  
 فهم افادت پناه مذکور بان خواهد رسید و چون بر فطرت صاحبان این  
 فریقتا لازم است که این یاقوت بی بها و فیروزه خاتم کبریا را معطل نگذارند  
 و همواره در مسالک معاش و معاد استعانت و استمداد از و طلبند خصوصا  
 در وقت صحبت با خواندگان سیاه دل و سیه کاران تیره درون که از برخواهر  
 جاه و زبردستی و خودی و خود پرستی چشم بر کاغذ دوخته اند و فرمان آسمانی  
 و نامه جاودانی را که فرستاده خدا و رسانیده پیغمبر اوست از شاهراه گردانند  
 برنگ دیگر و امی نمایند و محملات نصوص را تا ویلات و تسویلات نموده بخوابند  
 که در فرمانروائی و کارگذاری شریک با دشاهی باشند ازین رهگذر دل  
 دانش گزین همواره در تحصیل مرضیات الهی می باشد و چون اختلافات

پس یازدهم در باب بیست و ششم یعنی سده مطایب علی عملی طایب و اکرم  
 و بهر این می نماید و همواره اشکاش و غواض سائل وین و تقسیم  
 در اینصورت چندین و مستبطنات عقاید سلف و مآخذ اقاویل خلعت پذیر  
 مدار خلافت و تصفح مواقع اختلاف و منکح خلافتی که درین یک هزار سال  
 میان علی است متنازع فیه بود چنانچه کتب تدوینیه و سوط بر تفسیر  
 آن مشتمل است مینماید و در مباحث احوال گفت و گوی معینی بانشی بر نفی  
 او کسا و باز اگر نادانان که به تبلیغین متزوی و لباس ارباب دانش در آمده  
 اختیار تمام پیدا کرده بودند میشود و موجب پیش آمدن جمعی از ارباب دانش  
 اعتبار گرفتن آنها که بواسطه بد نفسی طایفه اولی در زوایا حمل بودند  
 میگردید و این نادانان و نادانان موجب قبح سرین و سوزی سیرت خود میشد  
 طبعین گشته بعضی مقدمات نالائق را شهرت داده موجب مزید انباشت  
 از امراض بنگاله که در آنجا ممالک ترقیه یمن و سران تعلیم بودند و جنوب  
 بطینتی و کم فطرتی اراده این جوهر دماغ ایشان را فاسد و آشفته و بدست  
 بهر از در خانه و در بوده دست آویزی بر انیادن در خانه و باغی شدن  
 جمعی حواسندی شوند چنانچه این بی سعادتان گاهی نسبت ادعای ائمه  
 و گاهی نسبت دعوی نبوت باینجانب نموده خود را در گرداب بلا و موج خیز  
 عنازوه رسوا خاص و عام شدند و خاک مذلت و گرد خجالت برفرق روگ



خود انداخته بد را بوار شتافتند فی الواقع ساحت قدس مساحت جناب  
 کبریا الهی را با خس و خاشاک امکان چه نسبت و در سر پرده عصمت نبوت  
 پای بنده ان عقال هو او هوس را چه مناسبت باعث تعجب می شود که  
 در مجالس ارباب دولت که از تائید یافتگان درگاه الهی اند امثال این  
 مقدمات بر سبیل احتمال هم چرا گذرد و سفیهان بی صرفه گوار بر چه اجابت  
 امثال این مقدمات باشد و مقتضای شاهد است که چون همگی بهمت مصروف  
 بر تحصیل رضا الهی است از سخنان مذکوره ارباب نفاق عباد در مشرب  
 عذب خاطر راه نمی یافت چه هرگاه حضرت واجب الوجود از دست طعنه گویند  
 کم بین خلاص نشده باشد و حضرت انبیا و رسل از سز نش بخیر و ان بدین  
 بخت نیافته باشند سائر بنده با خدایان چه اندیشه و از بدنامی چه ملاحظه  
 باشد الحمد لله و المنه که همیشه پیش و پید و دانش و بنیش فرموده خدا و پیغامبر  
 او بوده و روز افزونی بخت همایون گواه حال بس است الله تعالی بکنان  
 در مضیات خود ثابت قدم و راسخ دم دارا چون همگی بهمت سلاطین  
 عدالت انتم آنست که در رضا خالق و آسودگی خلایق بوده بنوعی سلوک  
 نمایند که خلق خدا از آسیب ارباب شرارت در امن بوده در لوازم عبادت  
 الهی و مراسم معاش خود فارغ البال باشند بنا بر این محض از برای رفاهیت  
 کافه رعایا و عامه بر ایا که بدایع و دایع الهی اند و درین سی سال در پاک کردن



زمین هندوستان چندان کوشش بجای آورده که جباهای دشوار از چنبرین  
 راههای فرمانروا و سرکرشان نماند بدست آمد و همگی سرانجام آن بدانگونه  
 که بایستی شد چنانچه تخته های هندوان بدکیش خانقاه درویشان  
 خدا اندیش گردیده و بجای آواز ناقوس بت پرستان بانگ نماز بلندی  
 گرفت و همه کارهای اینجا چنانچه دل می خواست همچنان شد و از سر و خویش  
 سامان و سرانجام پذیرفت و همه سرداران و گردون کشان که بندگان بر میان  
 جان بستند و گوشواره فرمانرواری در گوش فروتنی کشیدند و به لشکر فروزی  
 اثر آورده اند و اینهمه مردمان گوناگون را با هم پیوند دست داد و مانیر سر نیز از برترین  
 خاکساری و تارک امید بر درگاه خداوند گاری نهاده بوستان آرزو که  
 این مردم را بهر حشمت و ادب و پیش سر سبز و شاداب ساختیم پیش نهاد خاطر آن  
 بود که چون این کار و بار سرانجام یابد شعوریده بختان فزنگ که در جزایر  
 دریگ شور در آمده سر بشور انگیزی بر آورده اند و سنگ راه دریا نوروان  
 هفت کشور شده سیماب زائران حرمین الشریفین آزار بسیار می رسانند خود پور  
 نموده آن راه را ازین خار و خاشاک پاک سازیم لیکن چون شنیده می شود  
 که بعضی او باش قزلباش از جاده عقیدت و اخلاص بیرون آمده بوالی خود  
 بی ادبیا کرده اند بخاطر حق جو می رسد که یکی از فرزندان کامگار را بدان بجا  
 تعیین فرمائیم قطع نظر از آنکه از شاه راه سنت و جماعت انحراف دارند رعایت

خاندان نبوت بر ذمت بهمت ما لازم است علی الخصوص که حقوق اسلاف  
 سابقه در میان باشند و تا خاطر ازین رهنبرد جمع نشود نهضت بجائی ننگینم و  
 الحال که سلطان روم عمود و موثیق جد و پدر بزرگوار خود را کان کمین  
 انکاشته نظر بر ضعف صوری و الی عراق انداخته بدفعات افواج فرستاده  
 و درین وقت مسموع میشود که والی عراق سلطان قلی احمد و علی را بحجت  
 طلب کمک باین جانب فرستاده اند بخاطر چنان می رسد که عنان عترت  
 به صوب عراق و خراسان منعطف سازیم و اعلا اعلام امداد و اعانت بجهت  
 اتم و احسن نمایم و در دل چنان گذرد که چون آئین یگانگی و یکدلی بآن  
 دو دمان و الاسالهاست که هست و تجدید مراسم محبت و لوازم قراست از  
 فرستادن مکتوب محبت اسلوب بمصحوب سیادت پناه سعادت و شگانه میفرست  
 استحکام یافته است می خواهم که چون نزدیک خراسان رسیده شود آنوالاد و  
 نیز از آنجا از راه دوستی آمده در آن سرزمین سپهر آئین بیدار گرد می شود کام  
 سازند و بگفت و شنود و لا و نیز پرده کشا چهره یگانگی گردند امید که سخنان  
 خدا وانی و راز پنهانی که در دل ما جا گرفته یک بیک گفته شود و آنچه از  
 دوبرینی و خدا پرستی در دل آن و الا و دمان پرتواند اخته باشند نیز شنیده  
 و خوشا وقتی و فرخنده جا که بچنین دو بر گزیده خدا فراهم آمده زبان راز  
 بکشایند و سخنان دل نواز باهم بگویند و چون پیشید سرافراز کرده با خدا

خبر خواهش بر آوردن نام باند و سهر فرازی نمودن بر بنده های خدا دیگر  
 نیست دل چنان می خواهد و امید که ایشان نیز همچین می خواسته باشند که  
 در یکی که خدا شناسی و خدا اندیشی بیشتر باشد آن دیگری پیروی و دلجوئی  
 او خواهد بود یکدلی و یکروئی او فرو گذاشت ننماید و الحال که نسبت یگانگی  
 و اتفاق بر عالمیان ظاهر شد در باره امداد و کمک اهل عراق و خراسان  
 موافق صلاح دید آن چشمه شگاه عمل خواهد آمد دیگر آنچه از فرزندان شاخ میرزا  
 نوشته اند خوب نوشته اند سخن آنست که از آنجا که خور و سالیها و خود پسندهای  
 او بود و با اینهمه کوتاه بینی همنشینان بدو است و از چندین ناشایستگی شده بود که  
 هر کدام از آنها باین پایه می رساند چه از آن بی پروایی تا که از بندگی ماکر و  
 و چه از آن گستاخی تا که بان والاد و دمان نمود هر چند از دوستی و خوشی  
 که بدارند چشم پوشیده شود و او را چه پایه آن بود که بی او بانه پیش آید و چه از آن  
 بد اندیشیها که بپدر کلان بزرگوار خود نمود هر چه باور رسید از خدا رسید بیگان  
 شالسته نیمه افتاد گیها بود اکنون چون شاه رخ میرزا از خواب پریشانی بیدار  
 شده و از سرگرائی مستی هوشیار گشته باینجا رسیده است خبر مهربانی نمودن و  
 از کارها او فراموشی کردن چیرمی و دیگر در دل نمی گذرد و امید از دوستی و دوستی  
 آن والاد و دمان نیز چنان است که از گستاخی تا او چشم پوشند و بکبت تشدید  
 مبنای محبت و استحکام قواعد مودت افادت و حکمت پناه زبده معقر بان خواهد

عهده محرمان کار آگاه حکیم همام که مخلص راست گفتار و مرید دست کردار  
 است و از ابتدا ملازمت ملازم بساط قرب بوده و دوری او را هیچ وجه  
 تجویز نکرده بودیم برسم رسالت فرستادیم چون در ملازمت ما و را آن نسبت  
 متحقق است که مدعیات را بیواسطه دیگری بموقف عرض می رساند  
 اگر در مجلس شریف ایشان بهمین اسلوب مرعی باشد گویا مکالمه  
 فیما بین بیواسطه خواهد بود و بحسبت پرسش واقعه غفران پناه رضوان  
 و شگاه اسکندر خان انار آمد بر مانده سیادت مآب نقابت نصاب  
 میر صدر جهان را که از اعلا طم سادات کبار و اجله اتقایی این دیار است  
 مقرر کرده بودیم و بیواسطه بعضی امور در حیرت رانگی افتاده بود و دینوالبرق  
 حکمت پناه مشارالیه را فرستادیم و نمودی از سوغات تجوید عهده انجوا  
 خواجه محمد علی بموجب تفصیل عللحه ارسال نمودیم ترقب آنکه بمقتضای  
 عمراتها و ذاتها بوعمل فرموده همواره از طرفین طریق ارسال رسل  
 و اتحاف تحف مسلوک باشد و دیگر از فرستادن کبوتران پری پرواز و  
 آمدن حبیب عشق باز شهپر مرغان شوق و جنبش آمد و گلزار خواهر  
 گل شگفت اگر چه بحسب نمود جز بازی بیش نمی نماید اما در معنی یاد  
 از مواجید ارباب ذوق میدهد و معنی اشتغال صوری باین مشتته پرند  
 چون بدیده خورده بین باز می نگرد جز پرده بر چهره راز نیست و بهرین

پروبال چشم امید باز نه امید که هموار ده هم برین آئین بنامه و پیام  
خوشدل و شاد کام می ساخته باشند بیت چون قلم آمد بلفظ شاد کام  
ختم شد خط محبت و السلام

نامه حضرت شاهنشاهی بشاه عباس تخت نشین کشور ایران

ستایش و نیایش عتیبه کبریای احدیت جل جلال قدسه بمشایه است  
که اگر جمیع نقاط عقول و جداول فہوم با جنود مدرکات و عساکر علوم  
فراہم آیند از عمدہ ادکرفی ازان کتاب یا پرگو ازان آفتاب نتواند برآمد اگر چه در دید  
تحقیق جمع ذرات مکونات و حمد این روی اند که از زبان نبیر یابی برآمد  
تشنه لبان و تفسیده زبانان بید اناپید احمد حقیقی را از زبان و سیلاب  
دمان دارند پس همان بهتر که کمندانیشہ از کنگرہ جلال صدیت کہ بجای  
پاکان آویخته است کوتاہ داشته در جلال نفوت گروہ قدسی شکوہ  
حضرات انبیاء و رسل علی نبینا و علیہم السلاۃ والسلام در آمدہ اولاً اشرا  
حالات و ثانیاً بنابل عطیات کہ جمہور انام را از گریوہ ضلالت و غوہیت  
بشاهراہ عنایت و ہدایت آورده اند بر منابر تبیان ادا نموده و شرح  
معالی احوال و مکارم اخلاق طائفہ مقدسہ اہل بیت کہ رازداران ہر  
کبریا و پروردہ کشایان سراسر انبیاء اند بران افزوده از ذر وہ عزت استعدا  
رحمتی تازه کرده آید لیکن چون پدیدہ انصاف ملاحظہ می کند مدارج

این مظهر کونی و آسمی و معالی این مجامع انفسی و آفاقی را که مستلک  
در حقیقت حق و فانی در بقای مطلق اند ظل محمد کبریا خداوندی و پرتو  
صفات علیای ایزدی می یابد شائسته آنست که از ان داعیه نیز دست  
باز داشته نکته چند از مقاصد متعارفه از باب دانش و بنیش که بموجب حکمت عملی  
انتظام سلسله امکانی بآن منوط است در وی باجه اظهار نهد که هر آنکه در صورت  
روان گریه روان ملک بین و سیراب دلان مناهل یقین که اردو جدا اول ظهور  
و بطون پیش نهاد بهمت قدسی اساس داشته اند باین دست آفرینیار  
مستفیض سعادت خاص می گردد البته فی ثلث تقدس و تعالی که مشاهد صفت  
نامه گرامی که مصحوب یا دو کار سلطان شامو مرسل شده بود در او اسط ایام  
بهار و مناظر اعتدال لیل و نهار اهتر از بخش باطن مهر آگین شد باو طرب منیر  
شقائق و ریاحین در دماغ روزگار چیده بود که این گلدهسته محبت و دلا  
نکست رسان مشام یگانگی گشت آنچه در توقف تسطیر تمایل خلعت و واد  
رقم پذیر کلک ظهور شده بود بغایت در موقع خود جلوه استحسان و ادنی الواف  
روابط معنوی چنان اقتضای کرد که اینهمه دیر نکش لیکن از صا ورو وارد  
مسموع شده باشد که چگونه مشاغل عظیم و محاربات قویم با سلاطین ممالک  
هندوستان و اساطین این مرز بوم که مساحان جدا اول آسمانی چار واد  
هفت اقلیم گفته اند اتفاق افتاده بود و در نمدت مدید این سواد عظم با نیمه

وسعت و فسحت که در میان چندین رایان خود را و فرمانروایان سپه آرا  
انقسام یافته بود و همواره بر سر تفرود و تجیر بوده باعث تفرقه خواطر خلق الله  
می شدند به تیر و توفیقات آسمانی به تنخیر اولیای دولت قاهره درآمد و از  
کریه هندی و کوه تا اقصای دریای شور از سته طرف جمیع سرکشان گردن از آن  
از فرمانروایان زیر دست و راجها و رایان بدست و افتخاران کوه نشین  
کوتاه بین و بلوچان باد پیک بادیه گزین و سائر قلمه نشینان و زمینداران  
شمو لاد استقلالاً در ظل اطاعت و انقیاد و مادر آمدند و در التیم صدور و تکیلا  
قلوب طبقات انام شرافت مساعی مبذول شد و بمبیا من توفیقات غیبی  
آنچه در پیشگاه ضمیر حق گزین می تافت بر وجه آتم پر تو ظهور و ادا کنون صوبه  
پنجاب مستقر ایات منصوره شده مکنون خاطر حقیقت مناظر بود که یکے از  
طرز و انان بساط عزت روانه شود درین اثنا همی چند ساختار شد اعظم آنها  
استخلاص عموم رعایا و کافه سکنه ولایت و پذیر کشمیر از ایادی فیه تسلطه  
او باش بود با وجود غایت استحکام و انسداد طرق و ارتفاع جبال و تراکم  
اشجار و وفور کریه و مغاک که عبور مواکب او ناممکنی ارتکاب مصاعب از آنجا  
صعب تواند بود با سیت شاق عروۃ الوثقا توفیقات آسمی و استمداد ارواح  
حضرات ائمه معصومین سلام الله علیهم آئین شگرت حکم مجرب و عساکر عالیه  
فرموده شد و چند هزار رخسار تراش چاک بدست منزل بمنزل پیش می رفتند

و در قلع اجار و قطع اشجار و طولی نموده در تفتیح و توسیع طرق مسالک  
 می کوشیدند چنانچه در اندک فرصتی آن ولایت دلگشا مفتوح شد و  
 عموم رعایا از الویه معدلت استظلال نمودند و چون آن عشرت آباد  
 که مدوح جمهور نظر گیان حسن پسند است از عنایای مجدده الهی  
 بود و خود نیز در آن گل زمین فیض بخش رسیده به جداب شکنجها آوردیم  
 تا بکوهستان تبت سیر کرده از راه ولایت پگلی و دمتور که رهیت در  
 نهایت صعوبت عبور نموده عرصه کابل و غرین منجم عسا کر اقبال شد  
 و تنبیه افغانان سباع سیرت قطع سهریت که در ولایت سواد بجز  
 و تیراه و بنکش سنگ راه متر و دان توران بودند و تا دیب بلوچان  
 و دیگر صحرانشینان بهائم طبیعت غالب خدایت که خار راه مسافران  
 ایران می شدند نیز بطریق استطراد روی داد و اصل در توقف بعد از  
 سنوح و اقله ناگزیر حضرت شاه علی بن مکان انار الله بر مانه عدم <sup>نصیب</sup>  
 احوال ایران و هرج مرج آن دیار بود که بقضای سبحانی وقوع  
 یافت و در نیو لاکه ایلچی نجسته پیام رسیده معلوم شد که آن احتمال رو  
 در کمی نهاد هر آئینه با شماع این خبر خاطر نگران رومی باطمینان آورد  
 و در باطن حقیقت تا سیدس میر نخت که در نیوقت محض سیدن شایان  
 آئین مروت و نفوت نباشد و درین هنگام چنان پرش نطهور رسد که



هرگونه کمک و امداد که مطلوب باشد بوقوع آید لیکن چون مهم قندمار  
 در میان بود و میرزایان قندمار در لوازم معاونت و معاضدت آن  
 دو دمان عالی تکاسل و تقاعد نمی نمودند و در مواقع حوادث و مکاره  
 که محل استطلاع عیار جوهر و فاد و فاق است قطعاً آثار یکجبهتی و یگانگی  
 بظهور نیاورده اند و نیز بپایمان ارفع ماکه موطن صاحبان ناز و نفیسم است  
 توسل شائسته بتقدیم نیرسانیدن مخطور حواری بطن بود که اولاً قندمار  
 را بکسان خود بسپاریم و میرزایان اینجا اگر نشاء دولت روز افزون و آ  
 باشند و از ماجرای سوالف ایام ناوم گشته اعانت و خدمت آن گنجینه  
 نقاوه طیبین و طاهرین را ملتزم شوند و در مصورت افواج قاهره با  
 ایشان متفق شده هرگونه امدادی که مرکوز خاطر آن قره العین باشد  
 بجا آورند لیکن چون میرزایان قندمار از منتسبان این خاندان قند  
 بودند بی آنکه استفسار شود و فرستادن جیوش منصوره در نظر عوام کوتاه بین  
 مشتبه به عدم ارتباط می شد ازین اراده منحرف گردید درین اثنا ستم مز  
 و در وسعادت نمود و صوبه ملتان که بچندین مرتبه زیاده از قندمار بود و باو  
 اختصاص یافت و مظفر حسین میرزا شمول عوطف و روابط آشنائی را  
 شنیده والده و سپهر کلان خود را اینجا فرستاده غرمت آمدن و او بعد از  
 آمدن او عساکر فیر و زمند و قندمار بوده هرگونه امداد و معاضدت طلبند

باسانی خواهد نمود و چون در آئین سلطنت و کیش مروت اتفاق مقدم  
 بر اختلاف و صلح اصلح از حرب است علی الخصوص نیت حق طوبیت ماکه از  
 مباوئی انگشاف صبح شعور تا این زمان همواره اختلاف مذاهب و اقلق  
 مشارب منظورند داشته طبقات انام را عباد الله دانسته در تنظیم احوال  
 عموم خلایق کوشش نموده ایم و برکات این نیت علیا که مقتضای طینت  
 عظمی است مرتبه بعد از خری مشاهده و ملحوظ گشته درینو لاکه ممالک پنجاب مخیم  
 عساکر عز و جلال گشت مکرر اعازم جازم شده بود که انتهاض الویه عالیه  
 بجانب ماوراء النهر که ملک موروثی است اتفاق افتد تا بهم آن بلاد در  
 تصرف اولیای دولت در آید و بهم معاونت آن خلاصه خاندان نبوت  
 بطرز دلخواه سمت ظهور یابد درین اثنا بتواتر و توالی اہبت پناہ شوکت و شکا  
 عبید الله خان والی ملک توران مکاتبات محبت طراز که مذکر قرابت سابق  
 و مہمد مودت لاحق باشد بوساطت پلچیان کاروان فرستاده محرک سلسلہ صلح و صلحا  
 و موسس مبانی و داد و وفات گشت چون در جنگ زدن با کسی که در  
 صلح زند در ناموس اکبر شریعت غر او قسط اس اعظم عقل بضیانا پسندیده  
 و ناسنجیده است خاطر ازین اندیشہ باز آورده شد و غریب تر آنکہ ہنوز از او  
 انصوب اخبار تدارک احتمال ایران و ایرانیاں کہ موجب اطمینان تمام  
 گرد و شنودہ نمی شود و قرار داد خاطر دولت اساس آن صفوت نثر اد انگشا

صریح نمی نماید مامول آنکه خاطر مهرگزین ما را متوجه هرگونه مطلب و مقصد  
 خود دانسته طریق و آئین مراسلات را مسلوک داشته حقایق احوال بویژه  
 را ابلاغ نمایند و امروز که ایران زمین از داناتایان کار دیده و عاقبت بین  
 بسیار کم شده آن نقاوه اصلا بکرام را در آتظام ملک و التیم احوال  
 جمهورانام جدید بلیغ باید نمود و در هر کاری مراتب حزم و مال اندیشی بکار برد  
 و به تسویلات ارباب بغض و اکاذیب سخن آریان منفسد خاطر خود مشوش  
 بساخت و بر دباری و انحاض نظر از زلات اقدام ملازمان موروئی و بندگا  
 جدید می شیمه کریمه خود ساخته ارباب اخلاص را پیش آور و صاحب نفات  
 را بنور محربانی رنگ زدای ظلمت شد و در قتل آدمی و هدم بنیان ربانی  
 احتیاط تمام به تقدیم رسانید که بسا دوستان جانی به حیل ساز می دشمنان  
 خود کام از بساط قرب و ور شده خوننا به اجل نوشیده اند و بسا دشمنان دو  
 لباس عقیدت پوشیده در تخریب اساس دولت کوشیده اند در مراقبه ضما  
 و سران این مردم توجه موفور مندول داشت و دولت مستعار این نشاء و  
 را بحر ضرات الهی معاضد و معاون گردانید و طبقات خلایق را که در ولج  
 خزانه ایزدی اند بنظر اشتفاق منظور داشته در تالیف قلوب انام کوشش  
 فرمود و در محبت عامه الهی را شامل جمیع ملل و نحل دانسته سعی هر چه تمام تر خود  
 به گلشن همیشه بهار صلح کل در آورد و همواره نصب العین مطلع لمعه دولت است

خود باید داشت که این دو توانا بر خلائق مختلف المشارق و متلون الاعوال  
در فیض کشوده پرورش می نماید پس بر دست همت و الای سلاطین  
که ظلال ربوبیت اند لازم است که این طرز را از دست ندهند که ادا جهان  
آفرین این گروه علی را برای نظام نشاء و ظاهری و پاسبانی جمهور عالم  
آورده است که نگاهبانی عرض و ناموس طبقات انام نمایند آدمی زاد و کوا  
دنیا که گذران و نا پایدار است دیده و دانسته خطا نگزیند و در کار وین و  
نذهب که باقی و مستدام است چه گونه مساهله نماید پس حال هر طائفه از  
دو شوق بیرون نیست یا حق بجانب اوست در آن صورت خود مستر شد  
انصاف مندر اخبر تبیعت گزیر نتواند بود و اگر در اختیار روش خاص  
و خطائی رفته است بچاره بیار نادانی است محل ترجم و شفقت است نه جا  
شورش و سوزنش و در فراخی حوصله در اتمام باید زد که بمیان آن وسعت  
صورت و معنی و فصاحت عمر و دولت پرده کشاست و از تنج این شیمه  
دولت افزا آنست که هر هنگام کم فرصتی و استیلا می قوت غضبی و دستان  
باشتباه و دشمنان پائمال نشوند و دشمنان دوست غارار و ای مکر و فریب  
نماند و در پاس قول خود بر مسند سعی نشست که ستون بنیان فرمانروائی  
است و تحمل و بر و باری را مصاحب و ای خود گردانید که اساس دولت پایدار  
و ضمن آن منظومیت و بر ضمیر و لپید مرغی نماند که اراده چنان بود که یکی از

حریم عزت را مصحوب یا و کار سلطان فرستاده شود تا اوضاع ایران از قرار واقع  
 دیده بعرض مقدس رسانند و این اثنا و ولایت کشمیر جمیع از شور و خجستان لغی  
 و طغیان و رزیدند و ما جریده با معدودی از ملتزمان رکاب سعادت عتصاف  
 و رشکار گاه بودیم که این خبر رسید با اشاره ملهم اقبال خود بطریق ایلمنار بان  
 ناحیت روان شدیم هنوز رایات منصوره به کشمیر و زیاده بود که بهادران  
 نصرت منش که بضرورت همراه این فرقه طاعیه شده بودند قابو یافت  
 بمرآن سرمایه فساد بدرگاه والا آوردند و چون این ملک بیا من برکات  
 قدوم عالی مبیط امن و آمان گشت معاودت فرموده بدار الملک لاهور  
 نزول اجلال شد و درین هنگام حاکم سیوستان و ٹٹہ و نوچی سنده که سر راه ایر است  
 بالمشکر نصرت قرین از بخت برگشتگی و پیکار بود و راه عراق مسدود و بنا بر  
 فرستادن ایچی در توقف افتاد اکنون که خاطر اقدس از همه امور فراغ  
 یافت و سیوستان و ٹٹہ و رسلک ممالک محروسه و آمد میرزا جانی بیگ  
 حاکم آنجا باستانه بوسی استسعاد یافت چون نقوش مدامت گزشته و حروف  
 عقیدت آینده از لوح پیشانی او ظاهر بود آن ملک بجنبگ گرفته را باز با  
 مرحمت فرمودیم و راه عراق و خراسان نزدیک تر و ایمن تر از سابق پدید  
 آمد مشارالیه را بخصت فرمودیم و سلاله الکرام مخلص مقتضی الملک را  
 فرستادیم و چندی از مقدمات محبت اساس و کلمات خیریت اقتباس

بزرگان اولفویض یافت که در وحدت سرای خلوت انس ابلاغ نمایند و نیز  
 حقیقت احوال ایران را قرار واقع فهمیده معروض دارد و برخی از سوخت  
 این دیار به تحویل خواجه ابوناصر فرستاده شد که تفصیل علیحده بگذرانند و  
 آنکه این دولتخانه را خانه خود دانسته برخلاف ایام گذشته سلوک فرمایند  
 و ارسال رسل و رسائل را که ملاقات روحانی و مجالست معنوی است همواره  
 از شمایل کجبهتی شمارند حق سبحانه تعالی آن نقاوه خاندان صطفی و ارتضا  
 و خلاصه دودمان اجتباب و اعتلای از مکاره آخر الزمان محفوظ و مصون داشته  
 بتائیدات غیب الغیب موید و مشید و اراد و السلام

### نامه شاهنشاهی بوالی ولایت کاشغر

ایزد جهان آرای راستایش و آفرین که در هر نگاه عالم را بفرغ غمگی  
 مروم پذیرای نور گردانید و این شکر و انجمن را بلوامع و او دوی فرما روایان  
 و الاشکوه آسودگی که امت فرمود آئین آگاه و لان بیدار بخت آن تواند بود  
 که شناسا همین بخت شما آتی شده سجود نیایش بدرگاه و او بهیال نمایند  
 بگذریدگی اندیشه و سنجیدگی کردار سپاسگذاری را اساس نهند و سرآمد کارها  
 شایسته آنکه چراغ قدر وانی افروخته باندازه آن دوستی و خیر سرگالی بجا آورند  
 بنابر آن چشمداشت از آن نقاوه و دودمان غرور و علا و عضاده خاندان مجد  
 و اعتلا آمنت که نظر بر وفور عنایت ایزدی که در باره این نیازمند عتبه

کبریا است سلاطین روزگار و اورنگ نشینان زمان سلسله جنبان مصداق  
 ویکجبتی شده همواره بار سال سل و رسائل بحبت پیرای خاطر مقدس میگردد  
 آن گوهر اکلیل سعادت با وجود چندین روابط بیشتر از همه طریق مراسلات  
 کشاده چهره آرامی خوب کرداری شوند خصوصاً که گلستان همیشه بهار کشمیر  
 در حوزه تصرف اولیا دولت قاهره درآمد و قرب مسافت دست داده باشد  
 راه صفت کده محبت و یکسانی کشوده از نفلس هندوستان که مجمع تعلیم  
 است هر چه خواهش باشد به حجابانه استدعای نمایند و ما را استظما رستگ داشته  
 اشجار جو بهار بخت مندی را سیراب سازند و درین هنگام که عرصه دلپذیر کشمیر  
 مورد ریایات گیتی کشا شد چنان بمسامع اقدس رسانیدند که در پیشین زمان  
 سعادت منشی و هو شمنندی شاه محمد را برسم رسالت فرستاده بودند باعث  
 فرید عاطفت ضمیر آسمان پیوند شد چون درینوا احوادث زده از راه حجاز  
 بدرگاه مقدس رسید نوازش کرده روانه فرمودیم تا جلال مکارم و جزائل طافت  
 مالد نشین آن قره العین سلطنت گرداند و دیگر چنان به پیشگاه باطن مبسوطی مملکت  
 پر تو میدهد که یکبار از نظر روانان محفل همایون را با بلچی گرمی خطا خست فرمایم  
 آنچه از مصلحت وید آن دو دودمان اجلال باشد بموقف ابلاغ رسانند  
 از اینجا که وقوف بر احوال زمانیان شمع افروز دیده وری است همواره جویا  
 سونخ اقلیم بوده ازان نسخه دانش افزا و استقامی خواهیم بد است که از خطا



خبر متفق در میان نیست آنچه از اوضاع آن ناحیت معلوم شده باشد تفصیل  
 از قصه کلاک اختصاص گردانند که فرمان فرما کیست و با که آویش و ارد  
 و روش پاسبانی و معدلت پشوی بر چه حال است و از دانایان حکمت اندوز  
 و تجربه کاران و جنگجویان و وفنون که امروز در آن ولایت بزم افاضت  
 گرم دارند چه کسانیست و بر چه کیش اند و از نادره کاران هست چه پیر و از  
 و صنعتهای غرائب بخش کدام غازه شهرت بر روی دارد و بجهت آنکه برخی  
 از سخنان دلاویز را زبانی نیز گذارش نماید معتمد الخواص ابراهیم رافرستاقیم  
 و قضا حاشی از می که از بازگاتان جهان نوروست و باین عقبه اقبال  
 بازگشت دارد و راه سیر خطا میکند زیاده چه نویسد

نامه حضرت شاهنشاه بشرقای کرام مکّه معظمه منوره

صَافِئِ اللَّهِ تَعَالَى عَنِ ذَمِّ النَّفْسِ وَالْآفَاقِ  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ وَكَفَى وَالسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ الْمُجْتَبَى الْمُصْطَفَى وَعَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى  
 سَيِّمًا عَلَى مَقَرِّ الشَّرَفِ أَجُونِ تَهْجِي تَجْمَعُ خَاطِرُ الشَّرَفِ وَاقْدَسِ مَصْرُوفِ بَرَّانِ اسْتِ  
 كِه طَوَائِفِ انْهَامِ از خواص و عوام و کافه بر ایا و سائر رعایا که دواعی بدایع حضرت  
 منعم اند جلّت نعم اوّه مرفه الحال منشراح الیال بوده در ادای مراسم عبادت  
 و لوازم اطاعت موظبت نمایند و بوجه من الوجوه دست تسلط و تقدیمی است  
 روزگار بحال خلق الله خصوصاً عجزه و فقر او را زنگر و دو خلافت بقدر رسیدن



بوسیله جمعیله ما از موافق نعم و افره که بعنایت الهی تقسیم آن مفوض باشد  
 محظوظ و متمتع و باشند سیم ساکنان آن خیر الباء و متوطنان آن حسن البقاء  
 علی الخصوص زمره منتسبان خلاصه آن موقف مقدس که محل ورود جنود  
 ملائک و غایت مقصد و مقصود صد نشینان متکینین فیها علی الاراکات  
 است مشمول فیض و عواطف ما باشند بنا علی هذا اقرار یافته که هر سال یک  
 از ملازمان درگاه جهان پناه را که به فرید حسن ظن متصف بوده باشند میرحاج  
 ساخته پادارات و انعامات از نقود و اجناس بقدر تفاوت درجات و تناسبات  
 طبقات می فرستاده باشیم چون در سنه تسع و ثمانین و تسع مایه بعضی حکمرانان  
 تمام انجاوده اطاعت بیرون نهاده طریق بغی پیوده بودند و باعث تفرقه طایفه  
 عباد الله شده بنا بر آن بحجت رفع و رفع فیه باغبیه و تخلیص عجزه از تکاید اشاره  
 توجیه ممالک پشچاب و کابل شده بودیم بتاییدات الهی و بتوفیقات نامتناهی  
 با عساکر بسیار و اخیال بشمار تا کابل سیر واقع شد در روزی چند کابل مخیم شد و وقت  
 اجلال گشت الحمد لله که تادیب و تنبیه مخالفان با حسن طریق کرده شد و کس که  
 بجنبش باطن و قبح سریرت خود خیال فتنه کرده بود بکتم عدم فرو رفت مجدداً  
 بمقتضای مراحم دایمه و مراحیم حبلیه عفو جبرائیم محمد حکیم میرزا نموده کابل را با و عنایت  
 فرمودیم بشیر طیکه و راحیای مراحیم شریعت قرآسماعی جمیله نماید و در ترقیه احوال  
 عباد الله نهایت جد و جهد بجا آورد و از انجام مراجعت فرموده دار الخلافه العالیه

اگر مستقر آیات ظفر آیات شد و بواسطه کسوت و شامت این طائف  
 باغیه در سال مذکور از ارسال خیرات بهرات حرمان دست داد امید که  
 من بعد قضای آن معنی نشود و دیگر مصحوب شیخ عبدالباقی و مخدوم الملک  
 و حکیم الملک جدا جدا سوای مبلغی که در طومار مرقوم شده مرسول نمود  
 که بشرفای عظام و قضات کرام و بعضی مصارف شریفه و دیگر بشارت  
 احدی رسانند باید که تفصیل آن مبلغ به کیفیت که مشارالیه هم رسانیده باشند  
 به مهر شرفا و قضات رسانیده فرستند که ملاحظه نموده شود و چون حکم شده بود  
 که بعضی اشیای غریبه و نفیسه که در نظر آید و مبلغ و فائز کند بعضی مبلغ معهود را  
 صرف آن کرده ابتیاع خواهند نمود و بنابر آن تعیین آن مبلغ واقع نشده  
 و دیگر چنان بمبلغ علییه رسیده که بعضی اشیای غریبه و نفیسه و فائز کند  
 کمالات اکتساب شیخ حسین الدین محمد هاشمی شیرازی بمقتضای بعضی عدل  
 و حسد تمتی کرده در مقام ایذا و اذیت مشارالیه شده بودند و در آن اشیای  
 مذکور ساخته بودند که در رساله که بنام نامی مامور شرح ساخته فرستاده بود و بعضی  
 سخنان که موافق شریعت اظهر و مطابق ملت از هر نحو و مندرج بود مخفی نباشد  
 که آن محض افترا و بهتان و عین کذب و طغیان بود و نفوذ بالست برین  
 شرف و نفیسهم اصلا و قطعاً از مشارالیه امری و حرقی که مخالف عقول و منقول  
 بوده باشد بسمع اشرف و اقدس نرسیده و از آن باز که بعقبه بوسی مشرف شده

بغیر از صلاح و تقوی و اتباع شریعت محمدی صلی الله علیه و سلم امری  
معلوم خاطر اقدس نشده باید که امثال این مردم شررۀ فحره و حسده مرده  
را تنبیه و تادیب نمایند و مشارالیه را از دست ظلم و ستم اهل فتنه و فساد نجات  
بخشد عجب از بعضی ناقصان که افترای صریح که هیچ بلد و صبیان تصدیق  
نمایند صفا نموده و صد آزار این نوع مردم می شوند باید که امثال این  
نوع مردم را از ان اکثۀ شریفی بیرون آورده راه ندهند و خاطر اشرف  
ما را متوجه انتظام احوال ستوده مال خود دانسته در آن بقاع قدسیه باوعمیه  
ماثوره اشتغال نموده تا هنگام ملاقات حقائق احوال و سوانح ایام رمی نشود  
باشند که هر آئینه باعث مزید توجه عالی خواهد بود

✓ مفاد حضرت شاهنشاهی بدانا یان فرنگ

سپاس بقیاس نثار بارگاه باو شاه حقیقی که مملکتش مصئون از صدمه  
زوال است و سلطنتش مامون از طمه انتقال فضا بدیع تمامی زمین و آسمان  
گوشه است از اقطاع ابداع او و بیدک ناپیدک لامکان قطعه است از جهان  
اختراع او و ببری که انتظام عالم و نظام نبی آدم بدست یاری عقل باو شاهان  
عدالت پیشه و پای مروی عدل شهریاران نصفت اندیشه منوط و مربوط خست  
مقدّر که برابطه محبت و ضابطه مودت طنطنه ایالات و التیام و بدیه القراج  
و استیناس در افراد کائنات و انواع مکونات انداخته و در دنا محمد و بدینه

ارواح طیبه معاشر انبیا و رسل که ساکنان اصوب طرق و نادیان اصلاح سبل  
 اند عموماً و خصوصاً با و بعده بر ضار ارباب بصائر که مقتبس از انوار و لایبت  
 و تجلی از شمع حکمت و درانت اند مخفی و محتجب نیست که درین عالم ناسوت که  
 که مرآت عالم لاهوت است هیچ چیز بر محبت فائق نیست و هیچ امری بر عز و  
 لائق نه چیدار صلاح عالم و نظام کون را بر تو و دوتو لغت نهاده اند و در هر  
 که آفتاب محبت پر تومی انداز و جهان دل و جان و عالم روح و روان را  
 از ظلمت بشری می پروراز و فکیف و قتیکه و رسلاطین و دیگر کار که صلاح این  
 طائفه صلاح عالم و عالمیان است متحقق شود و بناء علی انهدا همگی بهمت عالمی  
 بر آن ضرورت است که روابط محبت و واد و وضو الباطن و ارتباط و اتحاد میان  
 عباد و اندو که و مشیت باشد سیمای طائفه عالیه ملوک که بخدمت عنایات الهی  
 شرف اختصاص دارند خصوصاً بان سلطنت مآب خلافت قباب مور و تجلیات  
 معنوی محی مراسم عیسوی المستغنی عن التوسیف و التعریف که تفوق نسبت  
 بوساطت همسایگی متحقق است و رعایت حقوق جوایز محبت بان عمده سلاطین  
 نامدار محقق و موکد و از اشرف مقتضیات محبت جانی و اکمل موجبات مودت  
 روحانی تالیف صوری و تالیف ظاهری است چون بواسطه بعضی موانع عظمی  
 و بواعث و قلیع کبری احراز مشاهده جسمانی در پرده توقف میاندازد که  
 خلف آن شرف تواند شد ارسال سل و رسائل است که ارباب فطنت و ذکا

آنرا قائم مقام مکالمه و نایب مناب مجاوبت میدانند امید که علی التوالی و  
تواتر ارباب رسل و رسائل از جانبین مفتوح باشد و سونخ احوال و لطائف  
آمال از طرفین مبین و منشرح گردد و بر ضمیر منیر واضح خواهد بود که باتفاق جمیع  
ارباب ملل و نحل و اصحاب دین و دولت مشخص و معین و مدلل و مبهرین است  
که نشاء صور و نبوی در برابر نشاء معنوی اخروی چه قدر در او و عقلائی روزگار  
و کبرای هر دیار در تکمیل این حالت فانیه ظاهریه چه قدر مساعی جمیله و دواعی  
جزئیه با قدم می رسانند و خلاصه اعمار و زبده اوقات را در استحصال مقاصد  
صوریه بچگونگی صرف می سازند و در مستلذات سریع الزوال و مشتتات  
قریب الانتقال چگونه مضحل و منهمک اند اند الله تعالی ما را به محض عنایت از  
و هدایت لم نیریلی خود با چندین مشاغل و عوائق باطنی و روابط و علائق ظاهری  
در و طلب خود کرامت فرموده با آنکه ممالک چندین سلاطین عالی مقدار را  
در حوزه تصرف ما آورده بمقتضای عقل و ترتظام و الدیم این ممالک بجزئی که  
جمیع رعایا و کافه بریا مرفه الحال و منشرح البال باشند سعی باید نمود و توجه  
برین باید داشت اما الحمد لله که استرضای آبی و شوق ما هو الحق سر همه مطالب  
و فائده همه مآرب است و چون اکثر اینکار روزگار اسیر رقبه تقلید اند هر که طریقه  
آبا و اجداد و اقارب و معارف مشاهده نمایند بی آنکه تامل و دروایل و براین  
نمایند آن کنش که در اهل آن نشو و نما یافته اختیار می کند و از شرف تحقیق که

علت غائی اسباب عقل است محروم می ماند بنابر آن در اوقات طیبه با و انامیان  
 جمیع ادیان صحبت داشته از کلمات نفیسه و مقاصد عالیله هر کدام مستفید و  
 مستفیض می شویم چون تبائن السنه و تغائر لغات در میان است لائق آنکه  
 بار سال این طور کسی که آن مطالب عالیله را با حسن عبارات خاطر نشان  
 کند مسرور سازند و بسیم همایون رسیده که کتب سماوی مثل تورات و انجیل  
 و زبور و زبان عربی و پارسی در آورده اند اگر آن کتب مترجم یا غیر آن که نفع  
 آن عام و فائده آن تمام باشد و دران ولایت بوده باشد بفرستند و بنویلا  
 بجهت تاکید مراسم و داد و تشدید میبایست تا حواسیات مآب فضائل اکتساب  
 صادق العقیده و الاخلاص سید منظر را که بجزید التفات و عنایت سرفراز و  
 مخصوص بوده فرستادیم سخنی چند بالمشافه خواهد گفت اعتماد نمایند و همواره  
 ابواب مکاتبات و مراسلات را مفتوح دارند و السلام علی من اتبع الهدی  
 شهر ربیع الاول سنه نه صد و نود و نه نکاسته شد

فرمان حضرت شاهنشاهی بجوان نجب و الاثر او شاه مراد در وقت جمعیت از شمشیر

شکرانیز و جهان آرا می که یورش عرصه و لکشای کشمیر خاطر خواه با بنجام  
 رسید و مخالفان دولت قاهره به جزای خود رسیدند و آن گلستان همیشه بهما  
 از خس و خاشاک اهل فتنه و فساد پاک شده از آغاز و رنگ آرا می سلطنت  
 و عنقوان تخت نشینی و معدلت روائی ماهوشمندان آگاه دل اندکی بقلادوی

بخت بیدار توانندی برود که حضرت وادار جهان بخش خرد آفرین چگونگی مرجمت  
 بزرگ و لطفهای شگرت که در حوصله روزگار در نیاید با عنایت فرموده است  
 و مجدداً آنچه از جلال عنایات الهی و عطایای نامتناهی که درین یورش  
 نسبت باین نیازمند درگاه الهی بظهور آمده شکر آن بکدام زبان گفته آید که  
 شرح شمه ازان در وسعت آبادول ننگین هرگاه چنین باشد اندک از بسیار آن  
 در دفترها گنجایش داشته باشد لیکن رسمیت سنجیده و روشی است پسندید  
 که بزرگان خدا و اولاد کی از عطایا الهی برای مخلصان درگاه و هوخواهان  
 دولت می گویند تا بقدر خود با شکرانه این موهبت والا نمایند و ثانیاً چرخ  
 در راه تاریک سرگردانان بادی ضلالت افروخته بشما راه عقیدت و اخلاص  
 رهبری فرمایند از انجمله آنکه در واز و هم ماه امر داد الهی سنه سی و هفت که ششاد  
 برسات و طغیان باد و باران بود برنجیکه کهن سالان ولایت پنجاب کمتر از نیم  
 باد و باران درخند و نشان میدادند به محض القای ربانی و الهام یزدانی  
 غرمت کشمیر بخاطر جهان کشا افتاد نهضت فرمودیم با وجود آنکه جمیع اولیا و  
 رامرضی نبود و آنها که بجزید عنایت امتصاص داشته نصحت سخن کردن در  
 بارگاه اعلیٰ خاقانی مادتند بر روشی که سخن سریان مزاج دان بضرر رسانند  
 تا ملائمه هوا و فراوانی باد و باران را بضرر می رسانند چون در آنها انیکار  
 شگرت ایز و جهان آرا بود بمسامع قبول نیفتاد و تباریچ مذکور توجه فرمودیم و از



بدایع عجیبہ آنکہ در ہمان روز دولت افروز کہ رایات اقبال از لاہور  
 نہضت فرمود در ہمان تاریخ کل نخت برگشتہ مراد یادگار نابکار قزاق  
 مرزا یوسف خان پہ بعضی از او باش کشمیر اتفاق نمودہ یعنی وزیدہ تا  
 فتنہ و فساد شد و از غرائب عظیمہ آنکہ در ہمان روز کہ پہ کشتی شستہ از دریا  
 لاہور عبور می فرمودیم ملہم غیبی بزبان گوہر باراداد کہ یکی از باریہا  
 مجلس نعل ناگہانی پر سیدہ شد کہ این بیت از کیست و در حق کد ام کل  
 بمیغہ گفتہ شدہ است بیت کلا و خسروی و تاج شاہی بہر کل گئے  
 حاشا و کلا \* رایات اقبال چند منزل رفتہ بود کہ خبر طغیان آن گل گشتہ  
 رسید و انستہ شد کہ مشیت ایزدی درین بر آمدن آنست کہ سزای آن  
 بد کردار ارادہ شکر الہی بجا آورہ شود و دنیا کار اہتمام رفت مخلصان را  
 پایہ اخلاص افزود و مکرمان بی اخلاص را راہ اخلاص پدید آمد و از  
 امور عجیبہ آنکہ دران ہنگام کہ خبر شورش کشمیر و بیراہی آن بیدولستان  
 مخدول العاقبت رسید ایزد بچون بزبان ما آورده کہ اورا از  
 ہمان لشکر اوجہی وقت یافتہ بچہم آباد خواہند فرستاد و غریب تر آنکہ فرمودیم  
 کہ ظہور این توفیق شائستہ در بر آمدن نیر نورانی سہیل بیانی خواہد بود و  
 این بیت بزبان مقدس آمد بیت ولد الزناست حاسد نہم آنکہ طالع من  
 ولد الزنا کش آمد چو ستارہ بیانی \* مگر فرمودیم ہمین کہ سہیل بیانی



طلوع نماید آن کم اصل را سزا داده خواهد شد مادر او چون از لولیان آمد  
 در اصل او خطائی رفته است که چنین نابالیتینها از و سر نیزند نزدیک  
 بر آمدن آن ستاره اقبال بعضی افغانان اخلاص اندیش که در مسلک  
 مخالفان مسلک بودند با اتفاق بعضی ترکمانان حقیقت کیش که هم از آن  
 گروه بودند و دشمن آن مخدول را از بارگران سرکل بمنغیر او بجات دادند  
 و از عطیات آتی آنکه چنان بزبان مارانده بود که از آغاز فساد تا بگوی عدم  
 رفتن او زیاده از دو ماه و کمتر از چهل روز نخواهد کشید چون اهل محاسبه حساب  
 کردند پنجاه و یک روز مدت فتنه او گشته چه در و از و هم امر و او ماه آتی سنه  
 سی و هفت روز آغاز بید و لتی او بود و سه شنبه سی و یکم شهر یوزمان فر و فتن  
 او به او نیستی است چون کشمیر مستقر ایات دولت گشت آغاز شد از مرستان  
 بود قریب یک ماه برای آسودگی رعایای آن دیار توقف واقع شد  
 در آن اثنا بزبان الهام ترجمان می گذشت که چه خوش باشد که در نهنگام  
 بجانب هندوستان چون عساکر گردون مآثر از پگلی بگذر و در آن وقت  
 برف بار و تا هندوستانیان که داخل معسکر اقبال اند و باریدن برف ندیده اند  
 مخطوط و مسرور گردند و هم آسیدی از کثرت برودت بان گرم سیران نرسد  
 چه گذشت پگلی جانی اس که هم روی به کشمیر دارد و هم جانبی به هند بن ازم  
 لطف پروردگار خود را که چگونه غنایت ما به می کند همان زمان که مابدولت

بعد از یک ماه ازین سخن از چکلی گذشته بودیم که در اثنای راه برف باریدن گرفت و در آن روز دوسه دفعه برف بارید و سمره بنیائی اهل غوا گشت مراسم سپاس آتی چگونہ ادا تو انم کرد و بعد از مور و چندین الطاف آتے بید رقه اقبال ایزدی نوزدهم دی ماه آتی به لاهور نزول اجلال واقع شد چون مهمات این حدود و بعنایت آتی سرانجام یافت بخاطر اقدس چنان می رسد که چون کافه خلایق ہندوستان کہ خوکرده ویدار نور بخش مابودند مدتی است کہ محروم اند برای خورسندی آنها پیشتر از نوروز عالم افروز کہ دو ما و چیزی مانده بتوفیق ایزدی متوجہ ہندوستان شویم و گاہی بخاطر اہم پرور چنان اقتضای کند کہ بعد از فراغ جشن نوروزی اندیشہ ممالک کشائے از مکن بطون بمنصہ ظہور آید باید کہ شکرانہ این مواہب عظمیٰ بحبا آورده مسرت پیرایے خاطر گردد فقط

فرمان حضرت شاہنشاہی بخانان در واقعہ میر

اعتضاد خلافت خلافت و فرمانروائی اعما و سلطنت و کشور کشائی قصر خاتم شجاعت و مختاری آب گوہر حقیقت و جان سپاری سیف مسلول بازوے شاہنشاہی ریح مصقول معرکہ دشمن کاہی طراز آستین بہت و اجلال گوہر سریر دولت و اقبال مخزن اسرار خلیفہ آتی مجمع اطوار خدا دانی و ہو خواہے مقدمہ الجیش معارک جانستائی تقدیمہ العیش محافل کام بخشی و کامرانی مونز

وحدت سرای حضور محرم خاص الخاص سرائر سرور رفیع دارالملک طریقت دان  
 حریت حیات بیت المعمور و لکشی خلف الصدق اعظم و اعلی و اوسط عقد  
 مفخر و معالی مطرح انظار عنایت مور و الطاف قدسی سرایت قدوه و خواجه  
 بلند مکان عده صیدان سعادت نشان یار و خادار فرزند بر خوردار مبارک الین  
 خانخانان سپه سالار شمول شرافت عواطف سلطانی و وفور جلال مرجم  
 جهانبانی غرافتار و شرف استظمار یافت بدانکه درین ایام عیش و نشاط  
 و هنگام جشن و انبساط که اسباب خشمی آماده و ابواب بی غمی گشاده از هر  
 نوید فتح و نصرت بگوش الهام نبوش می رسید بحسب تقدیر چشم زخمی به لشکر  
 فیروزی اثر که بحسب تشخیر ولایت سواد بجور و تیراه تعیین شده بود رسید با وجود  
 آنکه تمام ولایت مذکور در حوزه تصرف در آمده بود و فاغنه ملاعنه که در خلایج ابل  
 مخفی و متواری بودند و روسا لشکر بیلا حظه خرم و تدبیر تعاقب می کنند و اکثر  
 آن مخدولان را بقتل و نهب رسانیده متوجه آستانه بوسی می شوند چون امر  
 از پرده غیب ظاهر شدنی بود زمام احتیاط از دست و انایان لشکر رفته در شفا  
 صعب بوقت گران بار روان می شوند و ترک از انتظام می افتد و از اطراف  
 کتل آن ناعاقبت اندیشان بقدر دست درازی می کند و مردم سراییم  
 شده راه راست را از دست داده جمعی کثیر از کوه می افتند درین اثنا عمده  
 محریان را از وزبده مصاحبان و معساز صاحب فطرت عالی عنوان مثال بجیش

نقاوه مقرران درگاه خلاصه ملازمان هوانخواه انجمن آرای حرم بادشاهی  
 باریک بین و قاتل آگاهی هدم و لکشی مجلس خاص محرم خلوت سرائی وفا  
 و اخلاص رنگ آمیز رموز عشق و محبت نخلبند حدائق خلوص صدق و عقیدت  
 طالب بقیة را حقیقت طلبی و حق جوئی عاشق اطوار حق گذاری و تعلق  
 نقشبند طراز معنی آفرینی نکته پیوند بساط همزیانی و بهشت بینی دقیقه یاب اسرار  
 رمز شناس عالم مزاج وانی گره کشای خاطر مشکل پسند صیقل نما آئینه ضمیر  
 آسمان پیوند سر حلقه دایره نکته سازان سر دفتر انجمن سخن پردازان جلیس  
 انس انیس خلوت قدس مصاحب و انشور راجه بریر که خود را در محبت مادر باخته  
 بود و پیش از خدا شدن در راه اخلاص مافدا ساخته با وجود تعلق دنیوی کمال  
 بی تعلقی داشت و با گرفتاری ظاهری سراسر رقم آزادگی می نداشت ناگهان  
 ازین جهان فانی و خاکدان ظلمانی خست اقامت بر بست و قالب عنصری  
 او در هم شکست و سلوک برایی که همه را ناگزیر است اختیار نموده بجلیاب خفا  
 و نقاب عدم مخفی و محتجب گردید ازین واقعہ جان فرسا و حادثه اندوه افزا  
 عیش محفل سپهر مشاکل منقص مکر رشده و خاطر دریا مقاطر غبار آلوده گردید اگر چه  
 معراج گرم روان شاهراه وفا و وفاق آنست که در کار قبله گاه خود جان بکاف  
 و جان سپاری نمایند لیکن چشم داشت آن بود که در خدمات بلند و تردوات از جنبه  
 بمعنی بطور رسد از حد و ثاب این مصیبت اتفاقی ملالت تمام روی نمود و قسم

حزن و اندوه پیرامون خاطر اقدس گشت افسوس نهر افسوس که باوۀ این  
 فحیم خانه در و آلود است و نبات این شکرستان بلابل اندوه عالم سُرانی آت  
 نقشه فریب و منزلی است پر فراز و نشیب مستی این نیرم را در پی خجاری است  
 و عاقبت این سودا را در سر بخاری و واسطه بعضی موانع که آمدن ایلچی و مردم  
 بیگانه ما باشد نگذاشت که خود متوجه شده نقش اورا هم بچشم صورت میدیدیم و  
 آن عطوفات و محض بانیها که ما را با او بود و ظاهری فرمودیم تا ارباب ظاهر را حال  
 عنایت و التفات مظاهر می شد که تا کسی که در راه ما با خلاص عقیدت رفته  
 ما او را چه قدر می خواهم اگر چه بیدیده بصیرت این منظور شده خاطر نشان ارباب  
 معنی گشته است اما چون بعوام کار داریم این گره در دل ماند سببیت

که ارم دل که ازین واقعه جگر خون نیست | که ارم دیده گزین حادثه جگر گون نیست  
 این توده خاک گذشتنی و گذشتنی است و این تیره مغاک پر کروی و انبساطی  
 و پیوند مایه بیدنی است و خون نابها همه کشیدنی اگر چه همیشه خیال آن مسافر  
 راه عدم در پیش نظر و الاحاسنست و بدایع شاعلی آن مجاور عالم قدم بحضور  
 اقدس ظاهر و از شکستن کالبد خاکی و پنهان شدن شیخ سیامی معلوم که نظر  
 دور بین و خرد حقیقت گزین چه تفاوت خواهد بود اما نظر بعالم شبریت که مقتضای  
 ترکیب عناصر و موالید است از جدائی ظاهری آن عظیم المثال آثار تالم و  
 تحسیر عظیم در شهرستان باطن بنوعی راه یافته که عبارت در تعبیر آن حال کوتاه

و اشارت نیز بصدد کوتاهی اندر خواه لیکن بدیده سریت و باصره بصیرت  
مشهور است که آنچه از کتم عدم بوجود می آید و از ملای وجود باز عدم می رود  
باراده متکفل نظام کل است خموشیدن به از خروشیدن است و آرمیدن  
به از جوشیدن در صورت بغیر از رضا بقضای الهی و تسلیم تقدیر ازلی مسلکه  
قویم و منجی مستقیم نیست باید که آن رکن السلطنت نیز راه مصابرت پیش  
گرفته و از راه خود گذرشته باراده الهی سازد و بقیه انفاس نفیسه راضی  
سرحدات حضرت واجب الوجود نماید و لمح به فکر حق شناسی و ذکر حق جوئی  
شمارش نمود و میداند حجتی که از قید تقلید نجات یافته بسیر منزل تحقیق پی می برند  
بر هر زمانی کمیا ب و غیر الوجود اند فرض وقت آنکه باد وظائف شکر  
این عطیه عظمی که از مشرب غلب تحقیق بهره وافر دارد اشتغال نموده وجود  
باجود ما را غنیمت گیر می شمرد و خیال کند که در آن زمان که آن پیشه و مقام  
نه نامحمل اقامت از این سرا عمارت نه بسته بود آن یار وفادار از قدوه محرم  
را از بوده است و او را در آنوقت از جلال غنائم الهی می دانستیم الحال خود ملاحظه  
نمایند که غنیمت بودن او در چه درجه خواهد بود حق سبحانه تعالی او را در سایه دوست  
ابد پیوند ما بر خوردار گرداناد و ما را بر تارک سعادت او کامگار بالجمله بعد از  
سنوح این نایبه غریبه بجهت مدارک و تلافی عمده الملک راجه تو در مل را با  
افواج بکیران و جنود ملایک و فود تعیین فرمودیم مشارالیه از رو کمال تیکر

و تهور در فرصتی اندک تنبیه بر اصل نموده آن ملک را در حوزه تسخیر در آورده  
و البته متذکره که خاطر از مهمام این حدود با کمال فارغ نشد انشاء الله تعالی درین  
نزویکی و از اختلافات العالیه مخیم هر اوقات اقبال خواهد شد و بنیو لاکه خاطر از شرف  
اقدس متوزع شده بود و عرض داشت آن رکن السلطنت رسید و چون از  
مطاوی آن شها تم ارادت و صفایح بود و از فحایمی آن نسائم عبودیت  
و و فالایح فی الحمله اصفای آن باعث اطمینان و اطفاء نوار ضمیر انور شد  
انچه در باب تسخیر و کن بن خاطر آورده بتفصیل نوشته بود و بوضوح پیوست و هم  
لبشرت تحمیلین و عز استحسان رسید از وفور دانش و کمال شجاعت او معتقرب  
است که خاطر از صوبه گجرات بطوری که نوشته بود جمع نموده تسخیر و کن با حسن  
نماید و با سرعت اوقات تمام فیلان و نقائس آن ملک را خود بنظر شرف  
اقدس بگذراند و آرزو که موز خاطر او بر آید و آنکه در باب استغفای جرائم کنگا  
و استدعای فرمان عنایت نشان بنام او و جگنات و شاهم خان غنیم  
بطرز مسؤلی نوشته بود بدرجه اجابت متعلق گردید و مناشیر عالییه مطابق است  
غراض دریافت یقین که محالست که جهت کنکار تعیین خواهد نمود و فراخ رختگاه  
و صلاح وقت خواهد بود و آنکه در باب فرزندان محمد امین خان و راجه جا  
و کنکار خیال نموده است اگر خود مامی آمدند اولی و انب بود و بهر حال انچه  
مقتضا حال باشد بعمل آورد و آنکه در باب فرستادن فیلبانان اعتمادی



التاس نموده بنوبسمل قبول سید و آنکه در وادی فرستادن شیخ ابراهیم  
بصوبه گجرات استدعا نموده بود معلوم آن اعتضاد الملک است که در وقتیکه  
مابدولت و اقبال بدار الخلافت العالیه نزول اجلال داریم بحیث تمثیت  
مهمات زمینداران آن حوالی با وجوع می شود و از رفتن ادیان حدود آنقدر  
فایده که این خدمات را معطل توان داشت نیست و آنکه از فرزندان خود  
نوشته بود که هرگاه آن اعتماد الخلافت متوجر فتح و کن شود ایشانرا کجا نگاها  
یا بملازمت فرستد نسبت او و فرزندان او درین دو دمان معلی همچنان نیست  
که اگر خدمات حضور مشرف نباشند یک لمح از پیش نظر دور مانند بی تکلف ط  
اشرف آن می خواهد که او و فرزندان او همیشه در پیش نظر باشد گوشن خبا  
نهضت رایات نصرت آیات داشته باشند اگر درین زودی معاودت مستقر  
سریر خلافت واقع شود حسن بشقوق آنست که فرزندان را به خدمت فرستد و  
اگر معلوم شود که چندگاه بسیر و لشکار پنجاب مشغولیم چون بعد مسافت در نیست  
در گجرات و هر جا که خاطر جمع توان داشت در آنجا نگاها داشته متوجر خدمات شود

مفتشور شاهنشاهی بنجائان

اعْتِضَادُ الْمُلْکِ الْعَظِیْمِ اعْتِمَادُ الْخِلَافَةِ الْکُبْرَى رُكْنُ السَّلْطَنَةِ الْقَاهِرَةِ مُؤَسَّسُ  
الدَّوْلَةِ الْبَاهِرَةِ ذُو الْخَصَائِلِ الرَّضِیَّةِ وَالشَّمَائِلِ الْمُضْیِیَّةِ قَدْوَةٌ خَبْرٌ رَفِیعُ الْمَقْدَرِ  
یار و فادار مبارز الدین خانجائان سپه سالار الشبول عواطف شاهنشاهی می فرود



مراحم ظل آسمی میبویج و ممتاز بویه بدانند که درین ایام نجمه آغاز فرزند است. اجماع  
 که آوان او آخر حوت و اوائل بهار است و زمان اعتدال بیل و نهار خالص  
 فیض آثار امور و صنوف مسرات تازه و مصدر انواع لطافت بی اندازه  
 می یابد و طراوت و نزهت آب و هوا با اعتدال رسیده و اقسام و اهنزار بهارستان  
 بکمال نشو و نما پیوسته کوس نور و طغیانه عالم آرائی و جهان افروزی درآیند  
 نیلگون انداخته و آفتاب عالمتاب فیض رسان مخرج عناصر و مواد گشته  
 جنبش صبا جانها آرمیده و سلسله جنبان شوق آید و طراوت هوا تا نگیل بخش  
 و لکها آریاب ذوق شده و باد بهاری روح نباتی در قالب نو باوه کما عالم  
 آب و گل دمیده و ابر آفری پای نورسیدگان لشکر بهار را از گرد راه شست  
 داده و صد آب نهر از معنی آبدار بگوش هوش آشنایان و یاد دل رسانیده  
 آسمانیان را باز مینیان انظار رحمت و آثار ربیبته تجدد بدیده و آمده و آب  
 علوی با آفات سفلی اندام و انتظام تازه گرفته و جسم انسانی با آب و هم  
 سماوات و ارتباط و الیم بدید پذیرفته و بهت نهار نقش فریبده می کند ابداع  
 قوس و سنایمیه در کاخ خانه تکوین و دوزبان خبره نورسن بصومعه داران معلقه ورق  
 و ریایزبان حال خطاب می کند رباعی زاهد بشکفت گل تو پرموده هنوز

شعبه دروان تو پاس افشوده هنوز	از تابش آفتاب در سینه کوه +
صد چشمه بچوشیه تو افشوده هنوز	لب برگ درختان و لکش غفلت گذران

از روی تعب و غنا بلسان وقت این ترانه موزون بیرون داده رباعی

خورشید را فیضش کحل مقصود دهد	از شاخ طرب میوه بسجود دهد
در میوه نگاه کن که چون غصانش	حلوا می تر از آتش میوه دهد

مشهور و محسوس از باب دانش و بنیش است که در نیو قوت که نهنگام رسیدن  
نیز اعظم است به نقطه اعتدال برین مقدمه سان عالم بالا را بغبار آلودگان  
نظاره نماید چه قدر نظر رافت و محرمت زیاده می گردد و متضرعان و نگاه  
صمدیت را که ام سجد نه نیاز له در ادای شکر این موهبت گوناگون قبول افتد  
و که ام سجد خضوع که درین موقف کبریا بشرف اصناف رسیده است

در تنها سجد هم و میبدم باد	که هر مو بر تنم در سجد خم باد
----------------------------	-------------------------------

و چنین فصل خوش و روزگار آسوده و دلکش که دماغ عالمیان از رواج  
معدلت خسر و آنه معطر و مشام جهانیان از فواج عدالت پادشاهانه معتبر است  
و اسباب خرمی آماده و ابواب بقی بر روی دولت ماکشاده زمانه هر دم  
مقرونه فتح بگوش بشارت نبوش می رساند و سپهر از یوم هر ساعت نوید نصر  
بسماع جهانیان می افکند ایلی سلطنت پناه عبد الله خان بدرگاه آسمان  
جاء رسید و اقسام نفایس و هدایا و اصناف تحت نظر شرف گذرانیده و  
ارسال انواع کبوتران دیوان بیگی و نسل و نژاد کبوتران سلطان حسین  
را خیمه اسباب یگانگی و یکپختی ساخت الحق که مشاهد کبوتران پر پر

و آمدن جوانان عشقبازا باعث مسرت خاطر اشرف شد خصوصاً حبیبشعبان  
 که خیل عشقبازان باور انهم بلکه فرقه نهر پروازان و هراست عشقبازی است  
 که پیش از آنکه زرد و بیضیه با سفیده پیوند و رمی یابد که این کبوتر چند چرخ  
 خواهد زد و قبل از آن که مربی طبیعت روح حیوانی در بیضیه بی مددگار  
 روزن در قالب کبوتر در آرد می داند که پروازش تا کجاست غرض جالبی  
 است در تشریح کبوتر و افلاطونی است در ادراک این هنر نسلمای شلخ  
 کبوتران را بشیر از آن میدانند که نقیب خان انساب طوائف انام را قبل  
 چه نسبت توان کرد که در فن خود بوعلی است عبداللہ خان از اندجان و آنقدر  
 طلب نموده بالکل کبوتران دیوان بیگی و غیره مصحوب میر قزیش فرستاد معلوم  
 نیست که در ماوراء النهر دیگر کبوتر مانده باشد همه بسلامت رسیدند تعریف و توصیف  
 پرواز آنها از آن دور تر است که حمامه خامه در سو آ آن بال و پر کشاید و طاووس  
 نگارین زبان در قضا آن بجلوه و آید بسیت هر پری پیکر بجلوه ناز \*

است چون مرغ عشق در پرواز	گرم خواهم چون مغز بر نایان +
دور و همچو عقل و انایان	ره نوروان آسمان و زمین
دانه چنایان خوشه پروین	همه گرم بلند پرواز +
از فلک گوی بزرده در بار	الحق تا مرغان اولی اجنبی شوق از

آشیانه هوش در طیرانند مثل این کبوتران از کبوتر خانه هیچ عشقبا که نه پریده و کبوتر

نامی روزگار در برابر این کبوتران چرخ کنان و معلق زنان بال پر مسادا  
 نیت انداخته شود اگر چه آن یار وفادار بحسب ظاهر از شرف مجالست و دولت  
 خدمت مجبور و محروم است اما همیشه در همه حال تخصیص در زمان فرح و  
 انبساط منظور نظر خورشید تاثیر بوده یا و آن رکن اسطنت پیش می فرمایم  
 در روزیکه کبوتران مذکور از نظر اشرف می گذشتند و خاطر ملکوت ناظر از  
 مشاهده آنها منبسط و فرحناک شده بود آن اعضا دالمالک العظمی و خیریه  
 او را در این کار بسیار یادی فرمودیم و در خلال این حال توهمی نجساطر  
 پری نژادان زیرک نهاد مذکور رسیده بزبان بیزبانی التماس گذارش  
 پیغامها خود نمودند ایجا بالتمس اتم رقمه کلک جواهر سلک می شود که  
 جمیع سرداران کبوتر خیل خیل سلامها و پیامهای رسانند بیت هر که منظور شد  
 سلیمان را چون نداند زبان فرغان را به خصوص آن پیر سال جوان  
 عمل یعنی پرنکار بے بدل سلامی که دلهای ارباب عشق را بچرخ در آورل  
 آرمیده خاطر آن آسوده دل را در حرکت و بازی در آور و میرساند و ابلاغ  
 میناید که چون قائد دولت و اقبال مقبض خلوص عقیدت و صفای طوئیت  
 بوسیله دعائهای بحری ترجم بر احوال مانموده بساعت تائید آسمانی بدرگاه  
 گیتی پناه جهانبانی که خدا سپاس و قدر شناس است رسانیده غلغله شوق  
 جوانی و رکاخ و مانخ این آرزو منداخته زندگانی تازه و کامرانی بی انداز

مرحمت فرموده است ملتزم از هواخواهان درگاه و دولتخواهان بارگاه خصوصاً  
 از آن عشق اندیش خدائیش که از عده مریدان وزیده معتقدان این شاه  
 عالم پناه است آنست که بر فرومایا حسن طلبی در باب منتسبان خاندان نمکند  
 و سنگ تفرقه در جمعیت قبیلۀ جمیلۀ مانۀ اندازد که منتهای آرزوی جماعت ما  
 آنست که بتوفیق آئی در ملازمت حضرت ظل آئی باظهار شرف لطافت و  
 ابراز انواع هنر و اصناف شعبه تدارک و تلافی عمر گذشته خود نمایم و بیکر ساله  
 خاندان لطافت و نقاوه و دوام ظرافت رافع ملال و اندوهی یعنی پیوسته  
 جوان سیرت سبزه که و خضر پیوسته مشهور فی الاکناف و الاطراف مستغنی  
 عن الاوصاف سر سبز است سلام عشق التیام می رساند و میگوید که بعد  
 از آرزوی بسیار و درازی روزگار سعادت آستانه بوسی تسعد شده زینجاوار  
 عشق جوانی در سرافتاده است میخوای که با فرزندان و ابناء در ملازمت  
 بوده خدمات پسندیده که مورث انشراح خاطر و ارتیاح باطن و ظاهر گردد  
 بطور آرد اگر چه عمر معشوقی نام بر آورده بود اما الحمد لله که آخر بجا شقی اینچنین  
 معشوقی سرفراز گشت چشمداشت از سبیل عاشقان و طالبان درگاه بادشاه  
 خصوصاً از آن پیشوایان ارباب طلب آنست که سرار اوت در دامن جبروت  
 پیچیده اجازت هوا و هوای که در مجلس بساط انبساط خصل پذیر باشند بدهان  
 بهتر که بسوزد و بسازد و باحوال وصال مانۀ پرواز و دیگر خریل نام یعنی کلمه

اگر چه نام ماوراء النهر یلینه دارد اما خراسانی نثر او است و سرخیل کبوتران مقبره کم  
 اگر چه بنام کم پر است اما سر فراز بلند پر و از است زبان حال او بدین بیت  
 مترخم است بیت هر که سبکبار سبک خیز تر به مرغ سبک پر سپر و تیز تر به  
 و سر نامداران مشعل کلان که در بالا روی از مشعل کم نیست و بشوق آستانه بگو  
 سر گرم است و آن بسیرت مروم یعنی سیه دم مگر و دو دل عشقبازان است که  
 در پی اوست و آن لعبتی پزنگار یعنی ماده کناره دار که زره پایش یازد از خلخال  
 لیلی میدهد و زنجیر خون و ریکا عشقبازان مجنون و ش می اندازد و سار کبوتران  
 نامدار خوش سخن نیک رفتار که باصالت نسب و شرافت حسب انصاف دارند  
 برخی از آنها با پزنگار اتفاق دارند و طائفه پنهانی متفق اند و با جمله چون هر یک  
 زبان حال کبوتران غار غریب است تمام این کهن سالان نور سیده نهر از زبان  
 توقع انصاف آن اعتضا و الما که دارند که مادام که ما با بنابر و تمام قبائل  
 خود در سرانه سر باستان ملک آشیان که بام دولت و کل خ رفعت ماست شست  
 شده ایم تا هنرمای خود ننمایم و شوقمار را در پر و از نیاریم جمعیت ما را متفرق  
 نسازند و پر وین ما را بنات انقش نکنند و قبائل کبوتران تمام استعدا نمایند  
 که اگر کسی به نیت ج میز فتنه باشد و ما را بکبوتران حرم که برگرد کعبه شریفیه پرواز دارند  
 بنویسند و دیگر چون آن اعتماد و خلافت را همان نور راه است باید که در باب  
 آن کمال اهتمام بقدم رساند که انشاء الله سبحانه در تصویرت کبوتران خوب ما

مرحمت خواهد شد و حصه آن مهران نواز جوانهای نورسیده عنایت  
خواهیم فرموده اگر بابت تأخیری نماید از آنچه آن اعتماد السلطنت در باب خود

خیال کرده باشد از آن کمتر یا و مرحمت خواهیم فرمود

منشور حضرت شاهنشاهی به حکیم بهام در واقعه حکیم ابو الفتح کیلان

حکمت آب فطانت ایاب حق شناس حقیقت اساس واقف موافق  
معارف و معانی سالک دور بینی و کار دانی پرده کشای غوامض حکمت الهی  
ملکه دان رموز سفیدی و سیاهی انیس مجلس خاص جلیس نهانخانه وفا و اخلاص  
نقاوه افضل انام سلاله اکابر کرام جالینوس الزمانی حکیم بهام کیلانی بجلال  
توجبات ظل الهی و شرافت تفقدات شاهنشاهی مستظهر و مستبشر بوده بداند که  
درینولا که نهضت ریایات آسمان سکا و جولان موکب زمین پیکار بسیر و گلگشت  
ولایت و پذیر کشمیر که از عطایا مجد و حضرت حمدیت نسبت با من نیازمند  
درگاه کبر پاشده بود بغیر محبت آنکه دران گلستان همیشه بهار که کارنامه قدرت  
پرور و کار است نفسی چند بحضور باطن بر آورد و صبحی چند چنین نیاز بسجود معبود حقیقی  
دران سرزمین بگذارد المنة لله که در زمان خوبیهای آن ولایت که از گلهای  
زنگار رنگ و میوه های گوناگون ملو و مشحون بود بادشاه نهاده های کام گار خور  
و خلاصه عساکر نصرت شعار از راه شواخ جبال که طیور با بال و پر مشکل از اینجا  
عبور توانند کرد و توجیه ایشان تقصیریم یافت حکم فرمودیم که چندین هزار سنگتراشان

کوه کن و خارا شگافان فرما و فن یکد و منزل پیش پیش می رفتند و در تنگنا  
 که کوه راهها پهنای و رمی ساختند و قریب یک هزار فیل کوه تمثال بقرا غیا  
 و وسعت حال گذشت و دیگر خیل و حشم و سادات و خیم از دار الخلافت  
 لاهور تا قریب نیلاب جایجا و شهر بشهر گذاشته بودیم چون خاطر اشرف از  
 استلذ از روحانی و جسمانی و سیر و سلوک عشرت و کامرانی حظ وافر برداشت  
 غنان بیکران غریت براه پگلی و دستور منعطف شد که سایه فلک پایه خود را  
 بر مفارق ساکنان دیار کابل اندازیم و روزی چند بسیر و لشکار آتخدد و  
 پروازیم از اینجا که باد و عیش این خمیازه را به خوننا به غم آمیخته اند و بنای  
 بقای نگارخانه بنیه انسانی را باب و گل فنا انگیزه و چنین وقتی بناگاه  
 غریب واقعه جانگاه روی نمود که همه عیشها را منقص ساخت و عظمه تبار را  
 تلخ گردانید شورش آنکه موکب عالی در حوالی دستور با حسن ابدال رسید  
 بود بتاریخ روز امر داد هفتم شهر پور ماه الهی سنه سی و چهار موافق شب پنجشنبه  
 یازدهم شهر شوال سنه نهصد و نود و هفت بحسب سر نوشت ازلی حکیم نامه  
 مخلص گرامی قدوه محرمان اسرار زبده همته فسان حقیقت گذار دقیقه شناس  
 حقائق معانی حدیقه پیرای بهارستان نکته دانی نگار مجلس انس ساقی  
 بزمگاه قدس طالب دوام آگاهی محور ضامی بادشاهی بیدار دل شیدان  
 ضامن پیشیار مغیرانجمن سرانرستشار دولت ابد مقرون موتمن سلطنت



روز افزون مقرب حضرت سلطان حکیم ابوالفتح گیلانی ازین سر می شای  
و تنگنای ظلمانی بمرض اسهال ارتحال نمود و حسرت فراوان از فراق  
صوری خود و در دل اقدس گذاشت هر چند سبیل عنصری و قالب خالی او  
از نظر غائب شد اما شامل روحانی و لطافت ذاتی او به نجسته ترین صورتی  
بموازه پیش دیده حاضر است با آنکه باریک بینان عالم قدس مردن نشنا  
فانی را از ادن عالم باقی گفته اند الحق حقیقت نمای جوهر نفس الامر شده  
و پدید است که روح پاک را از گذشتن ظلمت خانه خاک چه تفاوت و در و  
بغیر تغییر منزلی و تبدیل مکانی نیست و نظر بعالم اسباب هم غایت امر حقیقتی  
و نهایت آرزوی وفا کیشان همین است که در قدم قبله گاه دین و دنیا  
خود و جان سپاری کنند آن بر وجه اتم وقوع یافت که بحضور اقدس ما وصیت  
نمود و سپارش آن حکمت مآب کرد و تا نفس و اسپین بهیار بود و حیات مستغنی  
را با گاه دلی و خبر داری در قدم ما بسهر و باید که آن هوشمند سعادت پیوندا  
استماع این واقعیه جزع و فزع که از عادت عوام الناس و اب و لبشکل  
عالم صورت و لباس است ننماید و نظر مستقیم را بلند داشته و وقوع آزار از تقدیر  
خداوندی پنداشته رضا بقضای دهد که همه را همین شاهراه و پیش است  
و تحقیق هر کاری و وابسته بهنگام خویش و ما غم آن غفران پناه را بیش از  
خور ویم اکنون استدعای طول حیات ما از او ب العطا یا بر همه خیر تقدیم نما

و از اعظم متاع و شد ابر مصائب آنکه پیش ازین قصه پر غصه بهانزده روز  
بروز فرورین بخت و چهارم امر وادماه آتی مطابق سه شنبه سوم شوال  
افاوت و افاضت پناه معارف و حقائق دستگاه علامه الزمانی فاضله که در  
تذکره اعظم حکمای مشائین تبصره اکابر قدما می متجربین مجموعه جامع شرف  
انسانی فهرست جریده جلایل ملکات نفسانی مورد بدائع و وفونی منظر  
کمالات افلاطونی کثافت معاد علوم نقار جواهر محسوس مفهوم عضد الدوله  
امیر فتح الله شیرازی بهمان بیماری ازین ظلمت که فنا رحلت نمود و  
این تحسرت و تاسف همچنان تازه بود که واقعه حکیم مغفور پیش آمد چنانچه آن  
حادثه فراموش شده اما چون همیشه پیشینید خاطر قدسی مناظر تاتر مشیت از  
و مظاهر ارادات لم زلی است در مقام ارتضا و اصطبار آمد آن حکمت تاب  
که در جمیع امور تابع رضای ماست درین واقعه هم کمال تبعیت اقدس نماید  
و خاطر شرف را متوجه انتظام احوال خود و اندک درین نزدیکی عرصه کابل  
میخیم مرادفات جاه و جلال خواهد شد و چون بشرف استلام عقبه عرش مقام  
مشرف گردد و بانواع تملطفات شاهنشاهی و تلفقات بادشاهی امتیاز  
خواهد یافت بست و ششم شوال نه نصد و نود و هفت بکنارند ساکن نزدیک ملک شریف

فرمان حضرت شاهنشاهی عظم خان کوکلتاس

در هنگامیکه خاطر مقدس منتظر آن بود که بزودترین اوقات و خوشترین

ساعات آمده احراز دولت ملازمت که اکسیر سعادت است نماید و مشمول  
 اقسام عواطف شاهنشاهی و مورد انواع تفقذات اعلیٰ خاقانی گردد  
 خبر رسیده که او متوجه زیارت حرمین شریفین زاده‌ها الله شرفا شده است  
 و اهل عیال و فرزندان را در آن دریای فوختن ابرهم راه برده است باعث  
 تعجبها شد که مثل او بنده با اخلاص مستحسن الخدمت چندین حقوق را منظور  
 نداشته بی‌خصت ما چه گونه متوجه این مطلب می‌شود و مثل او عاقلی بی‌رضایت  
 والده شریفه خویش که جمیع اهل الله در همه اطوار خصوصاً عبادات سیماء  
 طاعات چنین بی‌استرخا اوکاری نکرده اند و اینچنین عبادات و عادات  
 را شمر ثواب ندانسته اند او که طلب کار ثواب شده با چنین بی‌رضائی ما چه  
 بخاطر رسانیده است و درین باب چه اندیشه نموده هر چند بنظر تقصیر تامل می‌رود  
 امریکه باعث چنین براه رفتن و یکبارگی راه بیوفائی که در جمیع انام نگویند  
 ترین صفات است گزیدن باشد بخاطر هیچ یکی از دورینان بارگاه عزت  
 نمیرسد او کی اراده این مطلب کرد که ماقبول متمسک و نفرمودیم فی الواقع  
 اگر شوق آن مکان مقدس و انگیزه محبت شده بود بایستی خصصت طلبید  
 تا مشقت او و اختیار چندین اخطار این راه و راز نتایج گشتی و مشوبات اخرو  
 را آموده شدی چه بخاطر او رسیده که در مسلک بی‌رضائی ما و والده خود فرست  
 اسباب خسران دنیا و آخرت را سرانجام داده و امید بهر جهان که مغلوب و اها

خویش گشته خیالات باطل بخود راه داده بمشورت خرد و ورین خود که در زمان  
 تسلط و اهمیت مغزول بوده در کج خمبول میباشند مرکب چنین امری که عقلاً و نقلاً  
 مستحسن نیست شده است و اگر بارقه جذبه الهی در رسیده بود و تا رخصت حاصل  
 کردن موسم و وقت میگذشت خود متوجه این سفر شده بایستی که اهل و عیال  
 و فرزندان خویش را همراه نمایی برد و عرض داشت میکرد که مرا شوق حج و منگبیر  
 شده بود و فرصت اندک است و از اهمیت علیکشان نموده متوجه شدم اهل و عیال  
 و فرزندان خود را در کف عافیت کبری شماسپردم اگر تا آمدن من از سفر  
 محال جاگیر من بجال دارند که فرزندان قابل اندمی توانند که در ایام غلبت  
 من سامان و سرانجام و ولایت و ملک نمایند هر آینه که از اینجا که او را در گاه  
 ما اعتبار تمام است و خاطر او را پیشتر می خواهم متمسک و بعین قبول می رسید و اگر  
 از شناسختگی مدارج علیک عافیت شایسته ای این رای رزین را بخود قرار  
 نمیداد بایستی که فرزندان و اهل را بدرگاه شریف فرستاده و معروض داشتی که  
 چون آرزوی طواف آن جا شریف طغیان نموده بود فرزندان را بملازمت  
 فرستاده و باره هر یکی خود التماس میکرد یا برافت کبری می گذاشت که این  
 خانه زادان را بملازمت فرستادیم بدینچه را جهان آرای اقتضا فرماید بکدام  
 راه و از شش خسروانی غزاتیان بخشند که هر آینه صورت مستحسن میداشت چه پادشاه  
 پیش آمد و چه در دل گذشت که همه طریق خیر گذاشت و از اینجا که خدمات

مستحسن خاندان آنها علی الخصوص جمعی بخاطر اشرف مرکز است یا وجود  
چنین اعمال اگر بخاطر آزاری رسد آنهم زمانی بیش نیست اما بیزاری برضمیمه  
الهام پذیر هیچ وجه نیست و نمی خواهیم که او آواره دشت غربت گردد و اگر  
از پیران عنایت و عاطفت مایک حصه میدانست هرگز این اندیشه را بخود  
راه نمیداد و مطعون خاص و عام نمی شد اکنون هم هیچ نرفته است هیچ چیز  
مقید نشده غرمت استلام عقبه علیه نماید و از آمدن خویش مارا مسرور سازد  
و هیچی که از فرقت او حالتی دارد که کس مینماید و مرتبه بخاطر آزرده او نهد و خود را  
از وبال و نکال صوری و معنوی نجات بخشد و چون همواره بخاطر اقدس بود  
که ایلیجی کاروان پیش سلطان روم فرستاده تشدید میانی محبت و استحکام  
مواد مودت و بهر اکنون مصمم شده است که فرستاده شود متعاقب این منشور  
و الا عاطفت مصحوب فلان یا همراه همین کس که این سبیل دولت را می برد  
تعیین فرماییم و بجای بهمت مصروف آنست که او ادراک ملازمت نماید چه خوش  
باشد که پیش از رسیدن ایلیجی متوجه آستان برسگ رود

و دستور العمل شاهنشاهی بعمالان محاکمه و متصدیان محاکمات جویم

این منشور آداب الهی و دستور العمل کار آگاهی از منبع عاطفت و معدن  
رافت شاهنشاهی صدور یافته که منتظران کارگاه سلطنت و کارپردازان بکار  
خلافت از فرزندان اقبالند و سرداران اخلاص منش و امرای عالمقدار و سوار

منصبداران و عالمان و کو تو الان باین روش عمل نموده در انتظام مهم  
امصار و قصبات و قریات و سایر کثرت فرمان پذیر باشند اول بطریق  
اجمال آنکه در جمیع کارها از عادات و عبادات رضا الهی را جو یا باشند و نیازمند  
درگاه ایزدی بوده خود را و غیر را منظورند داشته شروع دران کار کنند  
و یگر آنکه خلوت و دست نباشند که آن طرز در ویشان صحیح اگرین است و  
پیوسته با عام نشستن و در کثرت بودن عادت نبود که طریق اهل بازار است  
بالجمله در ماند بود توسط و میان روی بکار برند و سر رشته اعتدال از دست  
ندهند یعنی نه کثرت کثرت گزینند و نه وحدت وحدت و بزرگ کرد و می ایزد  
بیچون را عزیز دارند و به بیداری صبح و شام علی الخصوص در نیمه شب و روز  
عادت کنند و در بنگاه می که کار خلق خدا نباشد بمطالعه کتب ارباب صفوت  
مثل کتب علم اخلاق که طب روحانی است و خلاصه جمیع علوم چون اخلاق  
و نجیات و مملکات احیاء العلوم و کیمیا سعادت و دشمنی مولوی روم  
مشغولی کنند تا از غایت مراتب دینداری آگاه شده در تسویلات ارباب  
و خدای از جامی نروند که بهترین عبادات الهی در نشاء تعلق به انجام مهم  
خلایق است باید که دوستی و دشمنی و خویشی و بیگانگی را منظورند داشته  
بکشاده پیشانی به قدیم رسانند و به فقیران و مسکینان و محتاجان تخصیص  
کوشه نشینان و مجردان که در خروج و دخول بسته زبان به خواهش نه میکشند

بقدر طاقت خیر کنند و به صحبت گوشه نشینان خدا جوی رسیده التماس  
 همت نمایند و تقصیرات و زلات و جرائم مردم را به میزان عدالت سنجیده پایم  
 هر یکی را بجای خود دارند و باین میزان دانش اساس پاداش هر یک بنمایند  
 و بدل دقیقه شناس در یابند که درین گروه کدام تقصیر پوشیده فی و بزبان  
 آوردنی و سزاوادی است که بسبب تقصیر اندک سزا و اجر جای بسیار است  
 و بسبب تقصیر بسیار انعام حاصل کردنی است و متمدان را به نصیحت و ملائمت و  
 بدشستی و نژمی بر تفاوت مراتب انمولی کنند و چون کار از نصیحت در گذر و به سبب  
 وزون و نه بریدن عضوی و کشتن بر تباین مدارج عمل نمایند و در کشتن  
 دلیری نکنند و تا مل فراوان بجا آرند ع که نتوان سرگشته پیوند کرد و  
 و تا توانند آن قابل کشتن را بدرگاه فرستند و حقیقت آنرا معروض دارند  
 و اگر در نگاهداشت آن متمدن و یاد فرستادن آن موجب فساد باشد در مقام  
 او را از هم گذرانند و از پوست کندن و در تیرهیل انداختن و امثال آنکه  
 سلاطین کبار کنند احترام از نمایند و سزای هر یکی از طبقات مردم فراخور حالت  
 او باشد که عالی فطرت را نگاه تند برابر کشتن است و پست همت را لث سودمند  
 و هر کس را که بر عقل و دیانت او اعتماد داشته باشد رخصت دهند که آنچه  
 مناسب است بزرع خود بنید در خلوت بگوید اگر احیاناً گوینده غلط کرده باشد  
 او را سزانش ننمایند که سزانش سدا راه گفتن است و کسی را که این را بچون



آن توفیق داد و باشد که حق بگوید غریز دارند که مردم در گفتن حق بغایت عاجز اند و جمیع که بدو ات و شیر اند میل گفتن کلمه حق ندارند و می خواهند که همانطور در بلا باشند و آنکه نیک ذات است ملاحظه مند میباشد که مبادا در گفتن من صاحب سمع بر بخند و من در بلایه افتم و نیک اندیشی که زبان خود را برای نفع دیگران گزیند حکم کبریت احمد دارد و خوش آمد و دست نباشند که بسیار کار از خوشامد گویان ناساخته می ماند و یکبارگی باینان بد نباشند که ملازم را خوش آمد گفتن بهم خدمت وری است و در پرسیدن و ادخواه نفس خود بقدر وسع اتهام نمایند بلیت بدیوان میندازند یا او بد که شاید ز دیوان بود و او بد و اسامی و او طلبان را بترتیب آمد نوشته می پرسیده باشند تا پیش آمده محنت انتظار نکشد و پیشستان خدمت را یار او تقدیم و تاخیر نماند و هر که بدی از کس نقل کند در سر آن شتاب زدگی ننمایند و تفحص بکنند که سخن ساز مفتری بسیار است و راستگوی نیک اندیش کمپاب و در هنگام غضب سر رشته عقل از دست ندهند و به آهستگی و بردبار کار کنند و چندی از آشنایان و ملازمان خود را که بفرونی تو دو و اخلاص ممتاز باشند مختار گردانند که در زمان هجوم غم و غصه که عقلا دست از سخن باز میدارند از کلمه الحق صمت نورزند و سوگند خور نباشند که سوگند خوردن خود را بدر و غلوی مستم داشتن است و مخاطب را بیدگانی نسبت دادن و بد نشام



عادت نکنند که شیوه اجلاف است و در افزونی زراعت و استمالت رعایا  
 و تقاوی و ادن اهتمام نمایند که سال بسال در مصار و قریات و قصبات  
 افزونی می شده باشد و چنان آسان گیرند که زمین قابل زراعت  
 همه آبادان شود پس ازان در افزایش جنس کامل کوشش کنند و دستور العمل  
 عامل را جداگانه پیش نهاد و خاطر جبرگزمین خود سازند و بالجملة بحسب مع رعایا  
 ریزه ریزه فردا فردا وارسیده از قرار بسیج اسسم و رسم برنگردند و سعی نمایند  
 که سپاهی و غیر آن در خانه مردم براضای ایشان فرو دنیایند و در کارها  
 بعقل خود اعتماد نکنند مشورت با داناتری از خود نمایند و اگر نیابند بهم مشورت  
 را از دست ندهند که بسیار باشد که از نادانی راه حق یابند چنانچه گفته اند  
 بعیت که بود که حکیم روشن را می بد بر نیابد درست تدبیرے به گاه باشد  
 که کودکی نادان به غلط بر هدفت زند تیرے به و نیز با بسیار کس مشورت  
 ننمایند که عقل درست معامله وان و او خداست نه بخواندن دست دهد و نه  
 بروزگار گذرانیدن میسر شود و مبادا جمعی نادان در امری مخالفت نمایند و  
 ترا در کار خدوک شود و از عقل خود و درستکاری ان که همیشه کمتر باشند باز دارند  
 و هرکاری که از ملازمان او شود بفرزند ان نفرماید و هر چه از فرزندان او  
 شود و خود متکفل آن نشود که آنچه از دیگران فوت شود و تدارک آن توانی کرد  
 و آنچه از تو فوت شود تلافی آن مشکل باشد و غدر نیوشی و غماض نظر از تقصیر

خوی او باشد که آدمی به گناه و بی تقصیر نیست گاه از تنبیه و لیه ترمی شود و  
 گاه بعبرت آوارگی اختیار میکنند آدمی باشد که بیک گناه تنبیه باید کرد و آدمی  
 باشد که هزار گناه از او باید گذرانید غرض که کار سیاست نازکترین مهمات سلطنت  
 است به آهستگی و فهمیدگی بتقدیر میسرانند و راه مارا بمر دم خدا ترس و جدا آید  
 سپارند و نیک و بد آنرا از آنها پرسیده باشند و همواره خبر گیران باشند که  
 با و شاه می و سر داری عبارت از پاسبانی است و به کیش و دین خلق خدا  
 مستعرض نشوند که خردمند در کار دنیا که فنا پذیر است زیان خود نه گزینند  
 در معامله دین که پائنده است چگونه دیده و دانسته زیان مندی اختیار  
 خواهد کرد و اگر حق با اوست خود با حق سر مخالفت و تعرض داری و اگر  
 باست و او نادانسته خلاف آن گزیده خود بیمار نادانی است محل ترحم  
 و اعانت است نه جای تعرض و انکار و نیکو کاران و خیر اندیشان هر گروه  
 را دوستدار باشند و خواب و خورش از انداز نه گذرانند از مقدار ضرورت تجاوز  
 نه کنند تا از پایه حیوانیت فراترک شده بر تنبه انسانیت اختصاص یابند و تا  
 توانند کار روز را شب نیندازند و شب بیدار باشند و با مردم شدید العداوت  
 نباید بود و سینه را زندان کینه نباید ساخت و اگر از شربت گرانی بهر سر  
 بزودی بر طرف سازند که و نفس الامر فاعل حقیقی این و همچون است این  
 خرخته را برای نظام ظاهر تجویز فرموده اند خنده و هزل کمتر کنند و پیوسته

از جاسوسان خبردار باشند و سخن یک جاسوس اعتماد نه کنند که راستی  
 و بی طمع بی کیاب است پس در امری چند جاسوس و خبردار تعیین کنند  
 که از یکدیگر خبردار نباشد و تقریرات هر کدام جدا جدا نویسانند و از آن پس  
 بمقصود و برند و جاسوسان شهرت گزین را معزول ساخته از زندانها اندازند  
 و بدو اتان و شیریان را بخود راه ندهند اگر چه این جماعه برای بدکاران  
 دیگر خوب اند اما سر رشته حساب از دست ندهند و آن گروه را در دل خود هیچ  
 متهم ندارند که مبادا در لباس دوستی قصد نیکان کنند و از نزدیکان و خدمتگاه  
 خبردار باشند که بوسیله نزدیکان متهم بر کسی نکنند و از چرب زبانان نادرست  
 که در لباس دوستی کار دشمنی می کنند خبردار باشند که فساد ما ازین ره گذر  
 پدید می آید بزرگان را بواسطه فروغی مشغله فرصت کم است و این گروه  
 بدکار فراوان از اطراف و جوانب خود خبر گیران باشند و در انفسی را  
 کوتاه ساخته لائق عرض را معروض دارند و در ترویج و انش و کسب کمال  
 اهتمام نمایند که صاحبان استعداد از طبقات مردم ضلوع نشوند و در تربیت  
 خاندانهای قدیم همت گمارند و از سامان سپاهی و یراق غافل نباشند  
 و خرج را کمتر از دخل کنند که سرانجام معامله در گرو آید و گفته اند هر که خرج  
 او از دخل زیاده باشد احمق است و هر که خرج را با دخل برابر سازد چنانچه  
 عاقل نیست احمق بنیم نیست و طرح اقامت نه اندازند همواره مستعد ملازمت

و منتظر طلب باشند و در وعده تخلف نورزند و درست قول باشند خصوصاً  
 با متصدیان اشغال سلطنت و همواره در مشق تیر اندازی و بند و ق انداز  
 باشند و سپاهیان را ورزش سپاه گرمی فرمایند و بشکار مشغوف نباشند  
 و بجهت ورزش سپاه گرمی و نشاط خاطر که ناگزیر نشاء و تعلق است گاه گاهی  
 آنان پروازند و یکبار غله کجنس از رعایا گرفته به نیت گرانی انبار سازند و  
 نقاره را وقت طلوع نیر اعظم نور بخش عالم و نیم شب که در معنی آغاز طلوع  
 از انجاست می نواخته باشند و در وقت تحویل نیر اعظم از برجی برجی بنه و چیان  
 و توپچیان توپ و بند و ق سردهند تا جمهوران نام آگاهی یافته شکرانه آلتی  
 بجا آورند و یک کس را بدرگاه گذارند تا اعتراض او را بنظر شریک آورده باشد  
 و اگر کوتوال نباشد فصول قانون آنرا نیک نگاهد داشته و در ترویج آن  
 کوشند و روستایان این اندیشه بخود راه ندینند که کار کوتوالی را چون پرواز  
 بلکه از عبادات عظمی دانسته اتهام نمایند بدین تفصیل نخستین باید که کوتوال  
 هر شهر و قصبه و ده با اتفاق اهل قلم خانها و عمارت آنرا نویسد و ساکنان  
 هر محله را خانه بخانه در قید کتابت در آورده که چه قسم مردم اند و خانه بخانه نمائند  
 گرفته بایکدیگر اتصال بخشند و محلات را قرار داده در هر محله میر محله مقرر سازد که  
 نیک و بد آن بصواب بدید و باشد و جاسوس هر محله قرار دهد که وقایع شبانه روز  
 و آمد رفت هر محله را می نویسانیده باشد و مقرر سازند که هرگاه فردی آید

یا آتشی افتد یا دیگر امری ناخوش سرزند همسایه آن در ساعت اعانت او  
 نمایند همچنین صاحب محله و خبرداران اعانت نمایند و اگر بضرورت حاضر  
 نشوند گناهکار باشند و بنحیض همسایه و میر محله و خبردار محله هیچ کس مسافرت  
 نکنند و کسی را در محله نگذارند که فرو و آید و هر جا که مهمان دارد و شد از خوشتر  
 و بیگانه آمدن او را صاحبخانه به میر محله گوید و خبر رسان در دفتر نویسانند  
 الغرض یک و دو خبردار از جهان محله تعیین نمایند که روز بروز احوال آن محله  
 آمده نویسانند باشد از شادی و غمی و آمد و رفت آن محله و هرگاه شخصی  
 جدید در آن محله در آید در ساعت خبردار کند و بی ضامن محله کس نگذارد که  
 فرو و آید و جمعی که ضامن نداشته باشند آنها را در سر اعلیّه ابادان سازند  
 و میر محله و خبردار آن سر جدید تعیین سازند و پیوسته احوال دخل و خرج هر کدام  
 از رود و رینی دریافت ملاحظه نمایند چه هر کس که دخل او کمتر است و خرج او بسیار  
 یقین که بی بلایی نیست پیروی نمایند و نیکذاتی و خیر اندیشی از دست بندید  
 و این کاوش را پیرایه انتظام دانند نه سرمایه اخذ و جبر و باید که دلالت  
 هر قسم را ضامن گرفته در بازار تعیین کنند که هر چه خرید و فروخت شود اعلام  
 می نموده باشند و مقرر سازند که هر که بی اعلام خرید و فروخت نماید جرمانه  
 بدو و نام مشتری و بائع را در روزنامه نوشته باشند و هر چیزی که در بازار  
 خرید و فروخت میشود با اتفاق میر محله و خبردار محله واقع شود و دیگر آنکه چند

کس محله به محله و کوچه بکوچه و نواحی شهر بجهت محافظت و چوکی شنب تعیین نمایند و سعی کنند که در محله و بازار و کوچه بیگانه نباشد و تحقیق و پیروزدان از گره بربواچکه و غیر آن بواقعی نمایند و اثری از آنها نگذارند و هر چه اسباب گم شود یا بتاراج رود آنرا با دزدانش پیدا سازند و الا از عهده آن بر آیند و اموال غائب و متوفی تحقیق نمایند که اگر وارث باشد یا نه گذارند و گرنه باین سپارند و شرح آنرا بدرگاه نویسند تا هرگاه که صاحب حق پیدا شود با و وصول یابد درین معامله نیز خیر اندیشی و نیکذاتی بکار برند که مباد چنانچه در بوم روم شایع است بظهور آید و نهایت پیروی نمایند که اثری از شراب نباشد و خونریز و فروشنده و کشنده آنرا باتفاق حاکم آنچنان تنبیه نمایند که مردم دیگر عبرت گیرند و اگر کسی از بهر حکمت و هوش افزائی چون دو ابکار بر و تعرض احوال او نباید کرد و در ازانی نر خماسی غلط اتهام نمایند و نگذارند که مالد اران بسیار خرید و ذخیره نمایند و میر و فروشنده و در لوازم جشن نوروزی و عید ما ایتام نمایند عید بزرگ نوروز است که ابتدای آن از وقت تحویل نیز نورخش عالم در برج حمل است و آغاز ماه فروردین است عید دیگر نوروز و بهم ماه مذکور که روز شرف آفتاب است عید دیگر سوم اردی بهشت ماه است عید دیگر ششم ماه خرداد است عید دیگر نهم ماه تیر است عید دیگر یازدهم ماه مرداد است عید دیگر چهارم شهریور ماه است عید دیگر شانزدهم ماه مهر است عید دیگر دهم

ماه آیین است عید دیگر نیمه آذر ماه است و در دمی ماه سه عید است هاشتم  
 و پانزدهم و بیست و سوم عید دیگر دوم همین ماه است عید دیگر نهم اسفند دارند  
 ماه است و عید پانزدهم و بیست و سوم عید دیگر دوم همین ماه است عید دیگر نهم اسفند دارند  
 بطریق شب برات چراغان کنند و در اول شب که صبح آن عید باشد نقاره  
 نوازند و در می عید بر سر شهر نقاره نوازند و زن بر بضرورت بر اسب سوار شود  
 و گذرگاه دریا بر ای غل مردان و آب برداشتن جدا سازند و بر آن زمان  
 گفته اند و دیگر مقبره گردانند

### فرمان حضرت شاهنشاهی که به پادشاهان بنویسند

پون پیش نهاد و همست اعتدال گزین و نیت معذرت آیین این پادشاهان  
 و گناه بی نیاز از ابتدای جلوس بر اورنگ شاهنشاهی و استظلال بخت و الهی  
 ظل الهی آنست که جمیع سکنه و رعایا و سائر خلایق و برایا که بدایع و ادایع  
 و شرف امانات ایزدی اند جل جناب کبریا در ظلال عدل و انصاف آراوه  
 خاطر و آسوده حال بوده در وظائف شکرگزاری که موجب ازیاد نعمت و  
 استقامت سعادت است رطب اللسان و عذب البیان باشند المنة الله  
 که روز بروز صورت انعمی از مکامن قوه بموطن فضل بحسب دلخواه ظهور نموده  
 و همواره امر اخلاص منش و حکام عدالت نژاد که نقد معاملات ایشان بر  
 محک قبول اشرف رسیده در جمیع اطراف و اقطار ممالک محروسه برنشانده

اعتمادالسلوک نمود و او را گوشتی می دهند و بمیان خدمات پسندیده ظهور  
 نظرات تربیت و ترقی گشته به درج عالی و مراتب سامیه ارتقا و اعتلا می یابند  
 چون سبقت عبودیت و خدمتکاری و نسبت و ارتباطی و بهای بسیار  
 عظمه ای که از رکن سلطنت عالی می مؤمنند و له الهیه مستشار الملک و انشاء الهیه  
 مقرب الحضره السلطانیه و افراد الاعما و کمال الاعتقاد و نور و انعام و الانعام  
 نظام الدین شاه بازخان که مزاج و ان بساط اقدس و پرورده نظرها  
 بناس النحاس است و از بیاد می ملازمت تا این غایت هر چند که بدو مفوض  
 از ویم نوعی که مرضی خاطر اشرف ارفع بوده به تقدیم رسانیده از محض راستی  
 و درستی بسعادت های روز به ممتاز است و درینو لا بموجب فرط عنایت و کمال  
 اتفاقات حکم فرمودیم که حکومت و حراست و اختیار رتق و فتق و قبض و بسط  
 تمامی کار و بار ملکی و مالی صوبه مالوه که خلاصه ممالک و گشای هند است از ممالک  
 خالصات و مهمات جاگیر داران و زمینداران و کوریان تبهم و کمال الطریق  
 استقلال بعهده الملک مشارالیه مقرر و مفوض باشد که در محوری آن بلاد  
 و امصار و کثیر زراعت و محصول و تعمیر مواضع و مزارع و محافظت سپاهیان  
 و مرمت قلوب شکسته و رعایت خواطر عایا و قلع و قمع مفسدان و دستمال  
 متهمان و تقویت ضعیفان و تبذیه ظالمان و تأیید مظلومان و جبر متکبران  
 مساعی جمیله بر وجه اکمل و اتم نماید و چنان کند که علوفه سپاهیان و امیران



و تبیین و ارباب مناصب بنوعی که نام بنام بدرگاه و الاقرار یافته موافق  
 حال حاصل بلا قصور و اصل میشده باشد باید که امرای عظام و سائر جاگیران  
 و کوریان و زمینداران آن صوبه عده الممالک مشارالیه را صاحب صوبه بتقلال  
 و انستة از صلاح و صواب دیدار و که هر آئینه موافق حساب و مطابق قانون دولت  
 ابد مقرون خواهد بود و بیرون نروند و هرگاه طلب نماید جار بلجاری بیشایبه تخیر  
 و اتمال حاضر شوند و عدول نورزند و نیز حکم جهان مطاع شرف نفاذ یافت که  
 هر کس بصلاح و استصواب آن عده الملک عمل نکند محال جاگیر اورا تغییر داده  
 بدرگاه معترضه شدت نماید تا دیگری از مخلصان عتبه علییه بجای او نصب  
 فرمایم که انتظام سلسله جهانها و استحکام رابطه عالم آرائی باین امور مذکور منسلک  
 و منسجم است و همچنین در جمیع ضوابط و قوانین بادشاهی و اوامر و احکام جهانها  
 که هر یک اساس بنیان سلطنت و رکن قصر خلافت است ثابت قدم بوده و در  
 اشاعت و اعلامی آن آداب الهی کمال اهتمام لازم داند و خاطر الهام موارد  
 را متوجه احوال سعادت قرین خود دانسته همیشه میدوار الطاف گوناگون  
 و عنایات روز افزون باشد و چون مواکب انجم ثواب شاهنشاهی درین نیز  
 به تسخیر و کن متوجه است چه و الیایان آنجا سالک مسالک غفلت بوده  
 دست تعدی بر ارباب ستم کشاده اند و نیز قدر عنایات بادشاهی ندانسته و لوازم  
 اطاعت و اهتمام ندارند باید که آن رکن السلطنت بزرگ و بان صوبه رفته سرانجام

لشکر بنوعی نماید که موجب تحسین و آفرین گردد و چون رایات اقبال لشکار گویا  
 نهضت فرماید آن رکن اسطیلت را با جمیع جاگیر داران صوبه مالوه حکم قضا  
 امضا خواهد شد که پیشتر در ملک دکن رفته غمخواری آن ملک نمایند و در آسودگی  
 و رفاهیت جمهور سکنه و یار دکن از سپاهی و رعیت مساعی جمیعاً بنظر آورند و هر کس  
 از رو عقیدت پیش از مضطر از روی نیاز بدرگاه والا آورد و او را به عواطف  
 نخل آبی امیدوار سازد که ذات مقدس مانظر عفو و لطف است ۹۹

فرمان حضرت شاهنشاهی بعاملان ممالک در منع زکوٰۃ

متصدیان مهمات حال استقبال و کار فرمایان کل و جز ممالک و سه بدین  
 درین هنگام سعادت انتظام که از ابتدا جلوس بر اورنگ جهانپا سینه سابع است  
 از قرن ثانی که آغاز بتمام بهار دولت و اقبال و زمان انکشاف صبح طلال  
 و جمال است فرمان عدالت عنوان و منشور افاضت بنیان بارقه بر در شرف  
 ظهور یافت که چون ناموس اکبر و قانون اعظم سلطنت ابد پیوند آبی جل جلاله  
 و تقدس اسماء بقضای حکمت بالغه انلی که سلسله جنیان دار و گیر عالم ایجاد  
 و تعبیه پرواز کن مکن دایره کون و فساد است چنان اقتضا کرده که ریاست  
 ممالک و سیاست مدن که عبارت است از ارتباط احوال مقیم و مهاجر و اتساق  
 مصالح کاسب و تاجر بدستگیری با دشنامان عادل و دیده بانی شهریاران  
 در یاد دل جلوه نما و صورت پذیر باشد و یکی از وجوه خراج که مدار علیه نظام است

نصرت تأثر و جنود اقبال که خارسان اعمار و احوال و حافظان عقاید و احوال  
 خلایق اند باج اشیاست که در باز ابرج و شمری و چار سو چون و چرا در آمده  
 اگر نه بجهیده میزان اعتدال ارباب صیانت و دیانت که نقادان نقود و  
 اجناس کوئی و اکتی و مقومان اعراض و جواب نفسی و آفاقی اند گرد و آینه  
 جمیع مصالح بمفاسد اینجا مد و تمامی محمد بنده گشتند از مبادی احوال  
 نصفت اشتغال بهگی توبه خاطر عدالت مناظر و تدبیر باطن جلالت موطن ما  
 و رلوا از هم رفاه است شوم و در این راه از مصروف بوده المنة بعد که باشد  
 فرزانه ان معنی و در این راه از مصروف بوده المنة بعد که باشد  
 لوا مع عدالت سواد اعظم سن و ستان و دیگر ممالک و منهل اصناف ناز  
 و نعم و مامن مسافران هفت اقلیم است درینو لا بموجب توسعه مراحم ذاتی و  
 انکسار محارم فطری حکم نافذ و اصرار هم شرف اصدار و غایر او یافت که از حسن  
 و سعادت و رفاهات نباتات از اغذیه و ادویه و روغن و نمک و شکر و اقسام عطریات  
 و انواع کرپاس و پنبه و اسباب پنبه و ادوات چرینه آلات سینه و ظروف و چوب و بهیمه  
 و فی و کاه و دیگر اشیاء و اسباب و متعه و اجناس که در معاش جمهور انام و  
 اطلاق معیشت خواص و عوام است سوامی اسپ و فیل و شتر و گوسفند و بز و  
 اسلحه و قمشه که در تمامی ممالک محروسه تغا و باج و زکوة و صدیک و آنچه از  
 قبیل و کشوری گرفته اند معاف و مرفوع القلم بوده باشد و تا این زمان که متصیل

کارخانه سلطنت اشغال این امور معمول می داشتند بملاحظه خبر داری بپوده  
که دست لیاول اقویا برضعفا و از نگرود و پای تقدیمی بر درستان کوه اندیش  
سرکوب زیر درستان خاک نشین نگرود و اکنون کمه بیت و شوکت و است  
پادشاهی در قلوب افراد عالم نشسته و انوار عدالت در افق مرقطار و  
اکتاف ممالک تنق بسته بشکرانه الطاف منعم حقیقی حاصلات آنمه اشیا که خزینه  
موفوره و گنجینه معموره است بغیر از آن هفت چیز که بمصلح ملکی مستثنی شده  
بتمام و کمال بخشیدیم باید که فرزندان کامکار و امرای نامدار و متصدیان  
مهمات صوبها و حکام بلاد و جاگیران و اماران امصار و عمال خالصات و مقاطعان  
مواضع و قصبات و جمیع راهداران و گذر بانان و محافظان طرق و ضلای  
مسالک زمینداران حدود و ناموران ممالک مضمون فرمان علی را بگوش  
هوش جاداده و اجرائی حکم جهان مطلع کمال اهتمام لازم دارند و دقیقه  
از وقتائق امر لازم الاتباع فرو نگذارند

فرمان حضرت شاهنشاهی براجی علیخان فرمانروا خاندلس  
امارت و ایالت پناه ارادت و عقیدت و دستگاه نقاوه و دو مان عزوجل  
عضاده خاندان مجد و ممتاز زبده مختصان سعادت کیش خلاصه مختصان  
صلاح اندیش مورد الطاف بادشگاه مصدر آلا فخرخواه وافر الصدق  
را بسخ البرهان عمده اهل دول اجمی علیخان باصناف الطاف بادشگاه و منته

اعطاف ظل الهی مستظهر و مبشر بوده بدانند که الحمد لله و المنه بیا من توجّهت  
 سلطانی که اثری است قوی از عنایت سبحا انجبین فتحی عظیم و نصرتی فخم  
 از مکن بطون بیا من ظهور و نمود و چون روابط اخلاص و ضوابط اختصار  
 آن مخلص حقیقی بدرگاه معلّی ثابت و راسخ بوده موجب مزید آبرو و ازو یاد  
 عزت او اولاد و نظر دور بین ما و ثانیاً در پیش جهانیان شد و بکارم توجّهت  
 باطن قدسی موطن شاهنشاهی در معنی مہات کل رکن و انتظام مہام  
 حکام آنجا بآن مصدر خیر خواهی بازگشت مستحسن آنکه قدر این عنایت کبر  
 و شکر این نعمت عظمی دانسته همواره در امتثال او امر و احکام جهان مطاع کمال  
 سعی و اہتمام نماید کہ کار آن ایالت پناه روز بروز در افزونی باشد الحق ہمیشہ  
 ازان مظهر خیر اندیشی خدمات پسندیده کہ لائق خیر خوانان و ورّین و کار آگاہان  
 حقیقت گزین تواند بود بطور آمد و ہمین مرکوز و ملحوظ خاطر قدسی مظاہر است  
 کہ انتظام احوال آن سعادت کیش نبوعی کہ اغبار اختلال بر دامن آن نشیند  
 پیشدیز ضمیر عرش نظیر است از آنجا کہ فطرت سلیم و فطانت مستقیم آن ہوشمند  
 سعادت آثار متیقن باطن اقدس است باید کہ ہمواره مطرح نظر است بین و  
 مطمح ضمیر سعادت گزین باشد کہ بتائیدات الهی و فتوحات نامتناہی کہ نقوش  
 ناصیہ اقبال و قوم زائچہ احوال مست افتیاد و اطاعت حضرت مادی باجہ از وی  
 سعادت و ابقای دولت ارباب دین و دول است و مخالفت و انحراف از

قبله گاه عقبه ماعنوان شقاوت ابدی و دلیل زوال سرمدی بر اصحاب ملک  
و ملل و بر عالمیان هویدا است که از ابتداء جلوس بر اورنگ جهانیت تا امروز  
که سنه سابعه است از قرن پنجم که اول بهار سلطنت و نور و زوال اقبال است  
به طرف که لوا می غریمت برافراشته ایم و عنان توجه معطوف ساخته فتح و اقبال  
طلایه عساکر اجلال و مقدمه جنود افضال بوده در نیمه نهضت ریایات عالیت  
که بجانب پنجاب اتفاق افتاده بود جهت تصفیة کامل و تسخیر و لا یت کشمیر و تنبیه  
وحوش افغانه و تادیب بلوچان صوبه قندهار بوده بتأمیدات غیبی هر اراده  
که در باطن الهام موطن ماکه مرآت جهان نمائندگی است صورت بسته بود و خنجر  
از ان در عالم ظهور آمد اگر چه استخلاص قندهار و سیستان نیز مکنون خاطر اثرش  
بود اما چون عظمت و شوکت و دستگاه شاه عباس که فرمانروائی ایران بر اوست  
رابطه بکجبتی سابق را منظور داشته اینچنان کاروان مع عراض خلاص و  
بدایا گرامی بدرگاه معالی فرستاده اظهار اخلاص انکسار نموده استمداد همت  
و هر گونه استعانت کرده بود و از قدیم الایام آبا و اسلاف او مبداء ظهور دولت  
خود را از عنایت حضرت صاحبقرانی می دانسته اند چنانچه استخلاص امراروم  
و استطلاق روسا آن مرز بوم باشند عاقد بزرگ شاه اسماعیل و خروج او به ترک  
آن جماعت از جراید تواریخ ظاهر است و رابطه حضرت جنت آشیانی با پادشاه  
مهرورم و مرحوم مغفور معلوم یکنان ورنه لاکه ایشان از کار پیش آمده باشند فوت

بادشاهی اقتضای آن نمود که عساکر منصوره از عبور بآن نواحی ممنوع  
 فرمودیم و قندمار را به میرزایانی که از منتسبان آن دودمان اند مسلم و آشتیم  
 و سیر کشمیر که از عنفوان حال مطلوب و مرغوب خاطر اشرف اقدس بود بعد از  
 فتح آن خواستیم که سجده شکر پروردگار بر آن سرزمین که از عطیات مجدد الهی بود  
 بجا آوریم با وجود جبال مرتفعه متصاعده و اشجار عظیمه مترکمه و طغیان آبها طوفانی  
 که در راه بود و مرور عساکر منصوره از اینجا محال بنمود و بتوفیق ایزدی بامو کب  
 عالی رو توجیه بآن حد و فرمودیم و حکم عالی شده بود که چند هزار خارا تراش  
 چاکدست پیش پیش خانه عالی می رفتند و در تفتیح و توسیع راه پید طولی بنمودند چنانچه  
 در اندک فرصتی تا اقصای کشمیر و کوهستان ثبت سیر فرموده طنطنه کوس غنیمت  
 بجانب کابل بایند ساختیم و مجدد اعرضه لطافت سیرت کابل را مخیم خود و افضل  
 ساخته طرح قلعه جدید که حصن حصین حفظ الهی تواند بود و بنفس نفیس خود انداختیم  
 پنهان کنون خاطر و رواندیش بود که جمعی از بهادران شجاعت پیشه را پیشتر  
 تقسیم نموده ولایت بدخشان را مستخلص ساخته بمرز اشاهرخ مرحمت فرماییم  
 لیکن درین اثنا ایلیمپیان حکومت پناه شجاعت و شگاکه عبداللہ خان او دیک  
 با تحف و هدایای متوافره مکرراً بطریق تواتر و تلوا بدرگاه عالم پناه ما رسیدند  
 چون مطرح نظر بلند بین غیر از موافقت و اخلاص از ارباب دین و دول امر  
 دیگر نیست لاجرم بدولت و اقبال مراجعت نموده بدار الملک لاهور که مرکز تھا



محرور است نزول اجلال فرمودیم و تنبیه و تادیب افغانان کوه کشمین  
 کوتاه بین نبوغی شده که اکثری حلقه بندگی در گوش کشیدند و آنانکه سر از قبله  
 اقبال ما تا مفتحه را بر نیزه را سیر حبال سطوت و جبروت ماکه ظلال مهر و جلال  
 کبریا می آید است گشته در سمرقند و بخارا و ترکستان بفرخند و رفتن چون ازین  
 ناصیه خاطر اشرف بالکل جمع شده به مشیت الله تعالی درین بزود ساعت مسعود  
 و زمان محمود که منتخب بلند بنیان زد و ایکنهائی و مختار و قافق شناسان جد و  
 آسمانی باشد بدار سلطنت اگر مراجعت نمی یابیم و بنظر ان مقدم عالی ابواب  
 فیض و انضال میکشایم و پیش از انتماض الویه موکب عالی چون اندیشه  
 انتظام بخش جهان بجزیر ترفیه و تعمیه صوبه مالوه مصروف گشته شانزده کامگار  
 بر خور و ارعزه ناصیه دولت و اقبال قره باصره عظمت و اجلال قرة التاج  
 فرخی و فیروزمندی واسطه العقد سعادت مندی و حق پسندی فرزندان مجید  
 شاه مراد را بان صوبه می فرستیم لائق آنکه بمعنی را عین نزول رحمت الهی  
 و محض ورود سعادت نامتناهی دانسته در لوازم اطاعت و اخلاص مساعی  
 جمیده تقدیم نماید و بتازگی خود را امور و عنایت خسروانی گردانند و چون مست  
 بعید رونموده همواره کسان را با عرائض اخلاص فرستاده مراسم کجی تقدیم  
 می رسانیده باشد و هرگاه آن زبده از باب اخلاص را در امر از امور احتیاج  
 بامداد و کمک شود حقیقت احوال مشروحاً بعض گرامی شانزده کامگار رسانند



که سفارش آن زبده مخلصان بحضور اشرف فرمودیم که آن مخلص هوخواه  
را از یکجہتان خاص و ثابت قدمان شاہراہ اخلاص دانستہ و رہمہ ابواب  
النواع امداد و اعانت نماید درین ہنگام کہ نسبت آن عمدہ ارباب عقیدت بانی  
ورگاہ بنوعی درست شدہ کہ بالتماس و استدعای او مہمات دیگران ساختہ و  
پرداختہ آید چہ جای مطالب و مقاصد آن مخلص هوخواہ باید کہ ہیچ گونه اندیشہ  
بجوہرہ نندہد و قرب خود بشاہزادہ جوان بخت از مقدماب دولت روز افزون  
خود دانستہ و در مراسم اطاعت اہتمام نمودہ و منشرح خاطر و مسرور بال باشد بر  
ہوشمندان پوشیدہ نیست کہ سلاطین عالی مقدار کہ شخیر عالم و عالمیان پیشداد  
ہمت و الانہت ایشانست از حکام دیار و ولات اقطار جز اخلاص و اطاعت  
مطلوب و مقصود ندانستہ اند و متمندی کہ بمقتضای دور بینی و کار دانی خود  
انہیضی را منظور داشتہ در تاسیس مبانی اخلاص و عقیدت رسوخ نماید ہر آئینہ  
تنگ ناموس او بجال خود مانده موجب اغراز و ترقی گرد و آن عقیدت پناہ خود  
از مخلصان قدیم و ہواخوانان ستمرا لاخلاص ست و آنکہ را نثر چہ اعتضاد الممالک  
الْعُظْمٰی اَعْتَمَدُوا الْخَلْفَۃَ الْکُبْرٰی فِدْوۃُ الْخَوَاصِّ الْعِظَامِ عُمَدَةُ الْأَعْمَاءِ الْکَرَامِ کُنْ  
السَّلَطَنۃُ الْعَالِیۃُ مُبَارَکَہِیْنِ عَظِیْمِ خَانِ بَدَانِ حُدُودِ رَفْعۃُ بَدُو و لوازم حدت  
از ان ضمیر اندیش بوجود دنیا بد بواسطہ بعضی امور کہ محتاج شرح نیست بودہ  
نہ آنکہ در اخلاص آن راسخ الاخلاص فتوری رفقہ باشد لہذا اربابہ او انواع

عنايات فرموده میان عالمیان امتیاز نجشیدیم و از جمله مراحم شاهنشاهی آنکه  
بامارت پناه غمده الملک مستشار الذواله و کله موثمن السلطنه قدوه مقربان سیر  
زبده محرمان اسرار ضمیمه مستدک ارباب علم و حکم نظر فضل اوفی و فیض اتم جامع  
کمالات صحر و ممنوی ناظم آثار دینی و دنیوی علامی شیخ ابو الفضل که از دسازان  
بزم عرفان سمرت ماست نسبت قرابت فرمودیم تا چنانچه علامی مشار الیه  
نقاوه مخلصان درگاه است آن مورد حق پسندی نیز مجموع باطن و مطهر خاطر  
گشته در سلک کمال ارباب اخلاص در آید و او را همواره بنظر محرمیت دیده و  
از یکجهت آن صمیم القلب تصور فرموده عنایاتی که در خاطر صلاح اندیش او خطور  
نکرده باشد بطور رسانیم تا موجب امید واری عالمیان گشته دستور العمل اخلاص  
جمع بزرگ نژادان عالم گردد و درینو لا مخطور خاطر قدسی شده بود که چون آن  
خیر خواه قدیم مجد و امصدر خدمات پسندیده شده از روی اعزاز و اکرام بحضور  
اشرف اقدس طلبیده مشمول انواع عنایات بلاخه نصرت فرمایم تا من بعد هیچ  
احکد و باره آن و افرا لا اتقا و سخن ناشایسته مبسل مع عالی نرساند و باز از ارباب  
غرض کساد پذیر و بواسطه آنکه آن حد و در اخالی گذشتن و بمسافرت بعید  
طلب داشتن لائق نبود و عنان اراده ازین وادی منحرف ساخته بخاطر اشرف  
رسید که کسی را باید فرستاد که دیدن او حکم دیدن ماداشته باشد تا حقیقت اخلاص  
و عقیدت صمیم آن مصدر آداب خیر اندیشی فهمیده بعرض اشرف رساند بنا بر آن

افادات و افاضت مآب حکمت و معرفت نصاب جامع معقول و منقول حاوی  
 قروع و اصول عمده مخلصان و درگاه زبده مخصوصان بارگاه مقرب حضرت سلطان  
 اعتماد الدوله الخاقانی النخاطب بملک الشعرا ابو الفیض فیضی را که در ظلال  
 عنایت مآثریت یافته و هرگز از بارگاه والا تجوید و کرا او نفرمودیم و در موزدانی  
 و نکته سنجی و در بر مینی و آدم شناسی و مراتب اخلاص فحسی و مدارج اعتقاد شناسی  
 او در حضرت مآثور تمام دارد و پیش آن نقاوه ارباب اخلاص فرستادیم که صفو  
 عنایات مارا کماسی خاطر نشان ساخته آن خیر خواه سعادت انتباه را بجا کمال  
 توجهات بادشاهی و مکارم عنایات ناقتنای و توفیق نماید و سخنانی که مرکوز  
 خاطر انشرف ارفع است تمام رساند و سرانجام حقیقت عقیدت و اخلاص و دقایق  
 ارادت و اختصاص اورا تیر فمیده و به عیار دانش سنجیده بموقف سمع عالی  
 در پیش ابره باید که آنمخلص خیر اندیش سخنان حقائق بنیان مارا چه از آنچه  
 در فرمان عنایت نشان مشمون و مندرج است و چه آن کلمات قدسی سمات  
 که زبانی با قیامت مآب مشارالیه در خلوت فرمودیم و بشمع دانش اصفا نموده  
 مآتب الطاف خمر دانی و مدارج اعطاف خاقانی را بعقل دور اندیش خود  
 در یافته آنچنان ایتام مخلصانه و کارا گامانه نماید که حکام دکن کلام علی الخصوص  
 حکومت پناه امارت انتباه منظور انظار خاقانی مشمول الطاف سلیمان نظام الملک  
 که مجدداً تربیت یافته این درگاه است لوازم نیکو خدمتی و قوانین حق شناسی

بر وجه اتم و اکمل ظهور رسانند و سخنان کوتاه اندیشان ناعاقبت بین از جاده اطاعت و عقیدت انحراف نور زوچه نمیغنی باعث اعتبار مخلص حقیقت گزین و هم موجب امن و آمان خلایق آن دیار خواهد بود چون مدتی بود که وکلا و عرافان حکام دکن بدرگاه گیتی پناه سرسیده بود در نیمه تبه بخاطر شرف نمی رسید که کس بحکام دکن فرستاده شود و لیکن از اینجا که عنایت پادشاهی عام است و آن مخلص خیر خواهد را با آنها ارتباط تمام آنرا از علا و عنایت بآن هواخواه حقیقی دانسته چند می مقریان درگاه را که بخیر عنایت و التفات مخصوص اند همراه افان سپید مذکور فرستادیم باید که در سامان و سرانجام آن جماعت و بزودی روانه ساختن بدرگاه معلی کمال سعی لازم دهند و مقتضای ظهور الطاف عالیله اظهار مافی الضمیر نموده هر مطلبی و همی که باشد بوسیله افاضت پناه مومی الیه معروض درگاه معلی سازد که از اینجا که کمال عنایت قدسی سرایت در باب آن خلاصه مخلصان هواخواه مرکوز بطن اقدس است همه در معرض قبول و انجلاخ مقرون خواهد بود و بموجب و فور عنایت و التفات که بآن اخلاص شعار داریم خلعت خاصه و شمشیر مرصع و دور اسب سیراتی و دور بهار و یک قطار شتر ز ولایتی جهت آن مخلص خیر اندیش فرستادیم باید که از جمیع وجوه خاطر خود جمیع داشته توجیه بطن اقدس را شامل انتظام احوال و کافل حصول مقاصد و آمال خود داند و چون همواره توجیه عالی در تربیت و ترفیه تعدادان طوائف انام سیما طبقه ارباب علم و حکمت

مبذول است مردم حکمت و صداقت مآب فضائل اکتساب جالینوسی الزمان  
حکیم مصری و غیر او را که در آن حدود و اندچنان کند که بالکل بدرگاه معالی رسیده  
بحکمت مآب مشارالیه طمع شوند و بعضی کارها که مشارالیه در آنجا دارد به نیکوچو  
انصرام یابد که از مرضات خاطر اشرف اقدس خواهد بود و پیوسته خاطر ملکوت  
مناظر را متوجه حصول آمانی و آمال خود دانسته امید و ارعنایت گوناگون باشد

فرمان حضرت شاهنشاهی بربان نظام الملک مستنشین احمد نازگار شریف

حکومت و ایالت پناه اخلاص و عقیدت و دستگاه عمده اعظم حکام زبده آغا  
انام اسوه مخصوصان درگاه نقاوه مخلصان خیرخواه منظور انظار خاقان شمول  
الطاف سبحانی مهبط عنایات متوالی مطرح توجهات متعالی کامل الاعتقاد و افراده  
بر بان نظام الملک بجلال مکارم شاهنشاهی و جزائل مراحم ظل الهی منتخه و مسباهی  
بوده بدانند که چون شوکت و دستگاه از صدق طوبیت التجا بدرگاه گیتی پناه ماکه  
موطن صاحبان ناز و نعیم و بلحا مستعدان هفت اقلیم است آورده بود و همواره  
مركز ضمیر الهام پذیر میگشت که ولایت و کن با و تفویض یابد و ظهور این امر  
جلیل موقوف بسعادات وقت بود و بنده احمد آن طور فتی که خاطر اقدس منبجواست  
و بنحیال کس در غمی آمد بتوجه اقدس صورت یافت و عمده اماجد عظم راجع علیان  
که مکرر رفیرمان عنایت و منشورات التفات سرفراز گشته بان خدمت مامور شده بود  
بوسیله ظهور آن مورد مزید اعتبار و اغراض شاهنشاهی شد باید که برهنه مونی نجت

قدر آن داند و همیشه حضور اشرف ما را بخاطر داشته در اظهار آثار اخلاص و  
 حقیقت که سرمایه دولت دو جهانی و پیرایه ابر و جاودانی است جهد موفوره نماید  
 و درین هنگام که اندیشه انتظام بخش جهانیان بمنزله ترفیه و تعمیه ولایت مالوه  
 مصروف شده شاهزاده کامگار بر خور دار غره ناصیه دولت و اقبال قره باصره  
 عظمت و اجلال دره التاج فرخی و فیروز منک و اسطوره القدر سعادت منک و حق پسند  
 فرزندان جبهه شاه مراد را با نضوب فرستیم آراور و سعادت انگاشته بنسبت  
 عقل و در اندیش در استحکام مباحثه و خواهی فرادان کوشش بکار برد و پیوسته  
 عرض اختصاص فرستاده گلشن بچیتی را تازه دارد که هوشمندی و حقیقت شناس  
 حرز نشین و حصن حصین ملک و ننگ ناموس است و برابر باب دانش و بنشین  
 ظاهر و باهر است که سلاطین عالمی قدر که تشخیر عالم و عالمیان پندیده بهمت والا  
 دارند از حکام دیار و ولات امصار جز اخلاص و اطاعت مطلوب مقصودند و اندیشه  
 و چون باطن اقدس متوجه از دیار عزت آن سعادت پناه است امین الدین  
 را که از ملازمان خاص است و مریدان با اخلاص فرستادیم که تمینیت آن فتح  
 گفته فرط توجه اشرف اقدس را مجدداً خاطر نشان او سازد باید که بگوش هوش  
 اصفا نماید و انتظام و انستاق آن ولایت از کمال خردمند و حق پسندی چنانچه  
 در ملازمت اقدس ما فهمیده است بتقدیم رسانند و قوانین را بدستور که در محاکم  
 محروسه جاری و ساری است رایج گرداند و کز برات شعاران کوتاه بین را که

جز بیست پای نه بینند و غیر از فساد و اخلاص نکوشند و جهات و خل نهاده و در رعایت خاندان  
 قدیم و پیش آوردن اصحاب اخلاص که بر است گفتاری و درست کردار مشهور و موصوف  
 باشند کوشش نماید و در اعتبار ارباب علم و فضل و اعلا اهل دانش و حکمت  
 سعی موفور بجا آورد و شبها و روزی را در مرضات الهی معمور داشته آنچنان آگاه  
 باشد که دست اقویا از ضعیفان کوتاه بوده زیر دستان درمها و این و آمان بقدر  
 و قارغ البال باشند و چون منشور عاطفت بآن عده مخلصان شرف صدور  
 یافت بنحاطر ملکوت ناظر مفضل شمول یافت که احاطه عموم خلایق دارد رسید که  
 فرامین قضا جریان نصایح تنبیان به عادل خان و قطب الملک نیز عراید اید  
 که اگر توفیق بنهون آنها شود و در لوازم اطاعت برخلاف سواالت ایام سلوک  
 نمایند چه از آن بهتر که عقرب بتائید دولت ابد پیوند ما با هم اتفاق نموده باعث  
 فتوحات فرنگستان و سایر بلاد شوند و مورد دیر ارگونه عنایات گردند اگر بواسطه  
 حور و سگ و هجوم کوه بنیان بعد مسافت رحمن خود خیال کرده بغفلت گیرانند  
 نیز بتوفیق ربانی و تائید آسمانی در اندک فرصتی تمامی ملک آنها تابت بیت کرده ما  
 تعلیق خواهد گرفت باید که عنایت اعلیٰ خاقانی را منتظم احوال سعادت شتال خود دانند

فرمان حضرت شاهنشاهی و طایفه از فضلا شیراز

المنته بدید که از آغاز آیت صبح اقبال که مبدی جلوس بر اورنگ سلطنت است  
 تا امروز که احوام سعادت انتظام خلافت باربعین پیوسته در نظر و ورین عتقوان

ریحان بهار دولت و اهنراز ریحان حدیقه افضل است هجلی مقصود همت فکری  
اعتماد به تکمیل و تربیت مستعدان هر صنفی سیما مستغفران بجا علوم و حکم بوده  
و علی الدوام مستکلمان هر فریق در حواشی سریر و الابه مطالب عالیته رسیده  
کامیاب صوری و معنوی اند و جریان حکمت الهی بر آن صورت پذیر گشته  
که چنانچه پادشاهان عظیم القدر توجه هجلی باین فرقه گرامی می گمارند همچنین  
این گروه نیز جو یکا مطالب انسی و وصول به فضل عالی که محفوظ مفاخر و معانی  
است میباشد و درین هنگام که صیت فضائل و کمالات کسبی و وهبی افتاد  
اتصاف مرضی الشامل جامع الکمال چلیپی سیگ مکرر بسمع اشرف رسیده  
همانا که حسن اخلاص ذاتی او بر باطن الهام موطن ما پر تو انداخته توجه معانی  
به طلب او شرف ظهور یافت مستحسن آنکه تقیاده الطاف الهی و سائق مکارم  
شاهنشاهی محل امید باینصوب صواب بر بند و یزد و ترمین وقتی با تلذذ  
حضور فائض السرور مستعد گرد و و آمدن و آوردن ارباب استعداد  
اهتمام نماید و بسعادت منش قنایا شیرازی در باب سرانجام راه حکم اشرف  
صادر شده بحب ملوه ظهور خواهد رسید

تمام شد و فقر اول



## آغاز دفتر دوم

عرض داشت کترین بنده ما ابو الفضل توجه شاهنشاهی و عنایت ایزدی  
شامل حال او کیا دولت است و دکنیان بید دولت بحال تنباه گرفتار میسر  
که جمیع سرکشان و نخوت فروشان بنیاد افرا خود گرفتار آیند صاحب من  
روز خور یا زدهم خورد و ادمه آتی بسواس رسد و سوریارک و نانا بیجا که قولنامه  
طلبیده بودند آمدند و اینها تا حال بملازمت شاهزاده نیامده بودند و بر مانرا  
نیز ندیده و در حوالی تلم و پیپاله و انتور میباشند خلعت داده مستمال گردانید  
روز گوش قاصدان چاند بی بی آمدند و از شنیدن سانحه ناگزیر شاهزاده  
ملول شد چون آمدن مانشید استکشاف احوال نمود اگر چه بر حرف و حکایت  
و کنیان اعماد نیست اما کار بر وقت کردشوار است و از غلامان حبش در آزار  
هر چند بجاول خان و قطب الملک کس فسق ستاد اتفاقی بهم نرسیده اگر مرز ایشان  
برسد و یک سرور دیگر که بجز نغار و بر نغار شاسته باشد مثل شاهباز خان  
نزدیک است که کشایش احمد نگر بجز و بر آمدن ستاره سهیل میشود و جزوی خزانه  
ناگزیر آنچه من فهمیده ام کار دکن بسی آسانست اگر از همراگان ولی و حوصله  
می یافت احتیاج اینهم نبود که کار ما این دولت جاوید طراز را همیشه ایزد تقا  
بخوبترین وجهی کرده است شادمانی و دوا گرمی و دولت روز افزون باد

## عرضداشت شیخ ابوالفضل حضرت شاهنشاهی

کمترین بنده ما ابوالفضل حقیقت روان شدن بعزیمت سحر و قوسه آستان  
 عرضداشت کرده بود و روز سه و شش یک گروهی گذشته برآمور به سعادت ملازمت  
 شاهزاده والا اقبال دریافت و از دید ماند و بود ایشان چشم و دل روشنی  
 پذیرفت از هوشیاری و آگهی چه بر نویسید یا از عقیدت و اخلاص بدرگاه مقدر  
 برگوید الله تعالی آن نونهال دولت را در ظل عاطفت بکمال صور می و معنوی  
 رسانا و بحجت معلوم فرمودن اطوار و اوضاع سکر و روز دیگر نگاهداشتند فمید  
 خود را بادستور اصل آبادی ملک نوشته و او قریب نه لک روپیه نقد و اسب  
 و یراق و خلعتی که سرانجام یافته بود تمام را بدیشان سپرد صاحب من از روی  
 کرامت فرمان اقدس در باب فرستادن لشکر و خزینه صادر شد اگر چه بعنائیت الهی  
 برای فتح احمد نگر لشکر فراوان است لیکن بتاهانمانه نشینند ملک برابر و ملک احمد نگر  
 ضبط نمی شود و باید که جمعی در ملازمت شاهزاده هم باشند تا اگر جائیداد در کار  
 شود که و بهی رخصت یا بند و مردم را جاگیر بسیار تغیر شده و خواست دارند و  
 ملک تقسیم یافته است و هنگام برابر ساختن نشیب و فراز خاصه شاهزاده والا  
 را از تغیر و تبدیل جاگیر خیری کم بدست آمده و خرج توپخانه و احدیان و  
 مردم نوآینده بحال خود اگر خزینه عنایت شود گنجایش دارد و توپچیان معتبر  
 و گوله اندازان آن طرفها بحجت قلاع نیز در کار دارند و سنگتراشان در نیم ملک

بس کم بهم می رسند از آن هم اگر چیزی عنایت شود بر جان و دواست بستم  
اسفندار ماه آبی رخصت یافت صبح متوجه مقصود حقیقی می شود امید که بزود و خوبی  
بدین دولت که سرمایه سعادتهاست مشرف گردد و از گوناگون غم اندوه  
رهایی یابد و دولت و شادمانی جاوید باد

### عرضداشت ابو الفضل بحضرت شاهزاده

عرضداشت خیرخواه حقیقی ابو الفضل همواره بظاهر و باطن و صورت و <sup>مضمون</sup>  
بدعاگوئی دوام دولت جاوید طراز قیام دارد امید که همیشه بصحت و بخت کامروا  
جهانیان باشند و گرامی اوقات خود و صید و بها گذارند و خواهرها مردم را بخت  
پاسخ ناچاره گر شوند می شود که مردم برخاسته میروند و آنا نکهتند آزرده اند و  
عراض بدرگاه والای نویسد و التماس طلبی رود بسیار ازین معنی حیرت رو  
و ادوا بر آخذ خود متوجه مہمت شوند و یک یک در خلوت طلبداشت بر زبان خود  
والاسان نمایند و اگر از کسی لغزشی رود غماض فرمایند و گروها گروہ خلق را خاصه  
بزرگ منصبان و خدمتگذاران نزدیک را پاسبان احسان کرون و سرمایه دل بست  
آوردن چند خیر است انعام اگر بمقتضا وقت کم باشد پنهان و ادون و اگر نه بعلائی  
از خلعت و اسب و زر و جزآن والوش نشان دادن در مجلس و سخن فرمودن و نزدیک  
استاده کردن و منصب افزودن و جاگیر دادن اندک و بیش اگر کسی حاضر نشود  
بالتفات یاد کردن و بمنازل مردم رفتن برخی باشند که جمیع اینها به نسبت آن

نظاره باید فرمود و بعضی را در خور این امور بنگام فراخی نباید انداخت و بعضی را  
کار آگاه بیک قاب طعام چندین نیکوان را بدام کشیده اند و دیگر بچند  
از خاصان که بر آستی و درستی امتیاز داشته باشند باید فرمود که احوال را همیلا  
در خلوت بعضی رسانند و واقعات بابرری را در نظر دارند و آن زیست و  
روشن پیش نهاد همت باشد و همواره نیایشگری بدرگاه ایزدی خاصه سحر تا  
نمانند و از مجذوبان و درویشان کنج نشین استداومی نموده باشند و چنانچه  
بعقل روز افزون و بخت بیدار از کیفیات گذرانده اند از خواب اول روز هم  
بگذرند یقین من است که اینها بر خاطر صافی می گذرند لیکن بمقتضا خیر اندیشی  
بتیابانه آنچه معقول می داند معروض میدارد و سرگردان کار ایشان است  
دولت و صحت و بخت روز افزون باد

### به بیدار بخت والا اقبال شاهزاده و انیسال

عرضداشت خیر خواه حقیقی ابو الفضل همواره خیریت صوری و معنوی و دوی  
ظاهری و باطنی آن نوباوه گلشن و اقبال را از این دو توانامی خواهد و از استاد  
دولت جاوید طراز شایسته می داند امید که آوازه هشیار خرامی و کار شایسته  
و قدر وانی و معدلت پیروهی آن بخت بیدار سعادت آموذ روزگار را عطر آمیز  
و نشاط انگیز گرد و ظاهر است که گرامی اوقات را قسمت فرموده باشند و هر قسمی  
را بنا گیر و بایست آن آبا و ساخته بخود همان قدر پرداختن شایستگی دارد که

سپیکر استخوانی منتظم باشد بر خه خلاصه اوقات در پاسبانی خلایق گذرد و  
 در معنی آن نیز کار خویش ساختن است لیکن هر کس چنین آشکار را از خوابیدگی  
 نه فهمیده توقع که در شب روزی لختی بشنودن داستانها هوش افزای پاستانیا  
 نامزد فرماید کتاب بسیار و افسانه بسیار است جهان باید شنید که بکار آید بر  
 عبرت پذیری و طرز دانی شاهنامه و ظفر نامه و واقعات بابری و کلیله و دمنه را بشنود  
 نه شنوائی که کلانان آنرا سر مایه خواب دانند برای آنکه سر رشته نیک و بد بدست  
 افتد در پنهان درونی و بیرونی چهره دستی نمایند اخلاق ناصری و جلالی و نصف  
 اخیر کیمیا سعادت را مقصود انگاشته اند ک اندک یاد گیرند و مثنوی معنوی و حق  
 و جام جم نیز در محفل های یون باشد دولت و صحت و حجت روز افزون باد

### بشانه را ده عالمیان نگارش یافت

عرضه است خیر خواه حقیقی ابوالفضل مهمات مالی و ملکی تا امر و صورت نگرفت  
 و چون درین سه سال نیم نشو و بسال دیگر خواهد کشید اصل آنست که خود پرسم  
 شکار جریده بجانا پور تشریف آوردند تا خانخانان و بنده هم بملازمت سعادت  
 اندوزند و یک یک اقرار و مدار شود تا صلاح دید آنحضرت نباشد اعتبار را  
 نه می شاید و مردم هم ول نهاده می شوند آنکه حضرت منع فرموده اند آنست که  
 بی تقریب بانبوه و لشکر نیایند اگر با چند می شکار کنند آن تشریف آورند هیچ قصور  
 ندارد و کار بسیار می شود و فراوان سود حاصل و اگر بچ و بجه پسند خاطر تشریف

نمیت خواجہ ابو الحسن را با کمفونات قدسی خاطر روانه سازند هر چند می دانند  
که در ملازمت کسی که از ترقی دل اخلاص دارد دوست جدا کردن او چه صورت دارد  
اما او هم جریده درده روزگار کرده باز بملازمت می رسد در شش روز می آید  
و می رود اگر بسیار باشد چهار روز و اگر نه دو روز و اگر بن دوشن بخاطر نرسد پس  
امر عالی صادر شود که کمترین جریده بملازمت بیاید صاحب بن باز نفر مایند که  
چرا عرض داشت نکرد می اگر بچین پنج بگذرونه می دانم که کار بکجا کشیده خواجہ  
را مهم ضرور است ورنه میرفت همچنین میرزا علی بیگ و مردم دیگر چون وقت  
گذشت و در گذشتن است بیشتر ازین تغافل گنجانی ندارد و تفصیل مسمی که باید کرد  
باز بتازگی جدا نوشته است برای خدا ساعتی متوجه شده نفرک واریسیده پانچ  
فرمایند صحت و دولت و معدلت روز افزون با و سیزدهم محرم سنه هزار و دوه

بر سائل گنگ دکن تحریر یافت

نامه بواسطه انشا و شاه رخ میرزا نیر کسلیمان میرزا فرمانروا بدخشان

النفات نامه که ناصر و این خیر خواه حقیقی شده بود در بهترین زمانها شرف و  
یافت چون متضمن بر مرقه و صحت و عافیت بود و بهجت افزود الله تعالی از انچه  
نباید و حفظ خود داشته در محاسبه شب روزی مشغول دارد و در ملائمت و تامل ملائم روزگار  
که زمانه بی این نباشد توفیق برداشت و آگاهی و فراخوصلگی کرامت کناد  
عرض داشت که بدرگاه گیتی پناه فرستاده بودند بمساعیهایون رسید متحسن افتاد

مناسب بل لازم آنست که در هر ماه عرضداشت ایشان می آمده باشد هر چند  
امر می ضروری العرض نباشد شرح آرزومندی و خیریت آن و یا زیاده  
باید نوشت و دیگر آنکه اگر من در ارسال قاصد و نامه مقصر باشم دریا و کوه و  
حفظ الغیب مقصر غیتم و همیشه ذکر شریف در مجلس معلی بوجه احسن میشود و عطف  
و عنایت شاهنشاهی در باره ایشان روز افزونست العاقبه بالخیر

بمقتضی اخذ شناسان حق بین و قهوه ایزد پرستان حقیقت گزین زبده  
رموز و انان و قانوعین عارف کامل شیخ مبارک بهین شیخ خضر

بوقت عرض حضرت مخدومی قبله گاهی مظلله العالی می رساند که احوال  
این مسکین برنجیکه مکفل نظام کل و خبر که خمیر و قدیر و رحیم و کریم است می وارد  
چه در اطوار شدت و چه در اوضاع رخا مستوجب شکر است اما از آنجا که نفس  
مقتضیات طبیعت بشریت است اگر از اسباب حرفی گوید یا زبان شکوه و راز کند  
چه ملامت توان کرد اگر چه بنظر حقیقی فاعل انیم کسی است که در بارگاه او فاشا پاک  
امکان را راه نیست ملامت کی می گنجد و چون و چرا کج راه دارد ای پدر بزرگوار  
و ای دانا اسرار از احوال نفس و بدن خود چه گوید و چه تصدیق دهد اما علم بهما سیرت  
بقدر قوت و قدرت استعلاج مینماید و شرح اطوار مینویسد در نشاء و صوریه بدین  
قطع نظر از تعاب و آلام و مشاق که فوق الطاق است تالمی که دارد و هر تحسیر  
که واقع است آنست که در لباسی که بحسب تقدیر محسود عوام شده است ازین

کاری بطور نمی آید که حق این نشاء از دست بهت خود او نموده باشند اگر اینقدر هم  
میسر نمی شود این مقدار خود می خواهد که توفیق آید و در لوازم سپاه گری تزد و چند  
واقع شود که صاحب مربی انگیس را در تربیت و رعایت بر عوام محبتی باشد و از طعنه  
کوتیه نظر آن که طاعلی چندین رعایت چه مناسب باشد نجات یابد هر تعبیه که  
میکشد و المی که می رسد باقی حال اگر درین راه بود می شمرند این نشاء و عنصر  
نمی بود و از عالم نفسانی نفس الامر می که انسانیت یا خلاصه انسانیت عبارت  
از آنست که چه گوید و چه نالد که از بد و صبح یوم التمزیز تا حال که مباد شام غفلت و  
آغاز شب بچو مصیبت است چه بکفر و تزییر و چه به علانیه بستم و تعدی سلطان تو است  
غضبی و شهومی دست جور دراز کرده خان و مان این مظلوم را بتاراج بر روند  
و کالبرق الخاطف اگر از مستی و خود پرستی افاتة مآدست میدهد و رسالت مان  
که اسباب طغیان و ابواب عصیان چندان آماده و کشاده نبود و تجربه و غشیه و  
خیر اندیشی که بزمان حال و مقال مذکور بود ملاحظه کرده میشود و از خدا بی بدلی  
نفس اماره بود و مجلا از اصول اصلیه اخلاق حسنه بهره نداشت و فروغ آزار که  
نتایج اصول است کجا داشته باشد و سربانی چند که در بیداری انسانیت گام  
بقتضای رعونت نفس متیقن این کس و منظون دیگران میگردد و هر آئینه چون  
مشوب باغراض منیه است از قسم اشتباه باطل بحق خواهد بود و هر گاه خرابی  
باطن درین درجه باشد از اعمال بدنییه چند که در خواهر شرایع عامه مندرج است



اشیائاً و نفسیاً و وجوداً و حد ما چه گوید اذاً لم یکن راس المال فکیف یرتجع  
 سالک مسالک طریقت از کج و یها و نادریتهای این نفس اماره خود چه نویسد  
 که به تبلیغ می خواهد که عیوب خود را خود هم نداند تا بدیگر آن چه رسد و معالجه  
 کج راه داشته باشد سبحان الله و اعوذ بالله و اعوذ بالله زیاد چه نویسد و تصدیق  
 آن قبله گاهی چه دهد امید که توجه بر حال این بیمار دست نقر بایند و دیگر بلا طفا  
 گرامی مَرَّةً بَعْدَ اُولٰی و کَرَّةً بَعْدَ اٰخِرَای می رسند و باعث مسرت و صحبت می گردند  
 الله تعالی سایه بلند پایه آن قبله گاهی را بر سر مخلصان خصوصاً این بند ماسک  
 بسیار دارا و مقتضای عطف و التفات فرموده بودند که در بعضی امور بجهت تکلف  
 نگارش می رود قبله گاه ما آنرا محض سعادت و عبادت خود میداند بخاطر ناقص  
 می رسد که در بنی نوع چهار مرتبه متحقق می شود و هر مرتبه چند درجه دارد و حق بنی نوع  
 و حق تعارف و حق قرابت و حق محبت و ایصال نفع و دفع ضرر از لوازم مرتبه  
 او تا حقوق که از مشارکت در نوع واحد تواند بود و در نظر خرده بین محقق و بین  
 است فکیف مراتب دیگر الحمد لله و المنه که این شکسته را نسبت بایشان حقوق  
 اربعه کامله متحقق است و بان نازان یا زوهم شهر جمادی الاولی سنه ۱۲۵۰  
 و نود و چهار نگارش یافت

ابن شیخ مبارک در پیشش واقعه والد خود  
 بوقت عرض حضرت مخدومی مخدوم الانام قبله گاهی مد ظله العالی می رساند

که چنانچه متوجه شدن حضرت والدۀ ماجدۀ مغفوره مبروره ازین خاکدان  
 که ورت وزندان ظلمت بسوی شهرستان ضیا و گلستان نورانیت من سرگردان  
 هیچمدان کومی بنجودی را آزرده دل ساخته لختی از زمانه در جرع و فزع داشته  
 کامروای نشاء طبعی عنصری داشت و شطری از اوقات را بصبر تلخ کام دارد  
 ظاهر است که آن رموزوان کارخانه تکوین و ایجاد که از بدو صبح تمیز تا حال  
 وجدانی المطلب بوده همت را صرف در مرضات الهی نموده اند که وے  
 ازین باوند حادثۀ عظمی بر چهرۀ همت علیای ایشان نه نشسته باشد و مقتضا  
 خداوانی و خدا بینی در موافقت رضا و تسلیم بوده از دل نورانی حقانی خود  
 جمعی را که در شب طبیعت و گوشت بریت مانده در بی صبری و جزع افزائی فرو  
 رفته اند و له اریها داده باشند که عطوفت پدری زیاده از رافت برادرزی  
 است و چون آن خص انخواص بزم حقیقت بعلم یقین میدانند که این سر  
 بیوفا که خاک توده مذلت و انبار خانه هوانست گشتنی و گذشتنی است و  
 و لبستنی و همت آونختنی نیست و گام نخستین آن سیاح بید ناپسید خدا آگاه  
 و ایزد شناسی و قبله صورت ذهنی و مجموعه علم و عمل آنست که امثال این جواد  
 جانگاه معرفت از ماعیار گیر بو شمنندان حیرت افزای نخت بلند ان راه بصیر  
 رفتن قطع نظر از آنکه عمر را بعثت صرف کردن و انفاس قدسیه را در نامرضات  
 الهی مصروف داشتن است بان مسافر عالم قدس ضرر میرساند چنانچه

محققان ملت و نخلت بایا اکتفا فرموده تصریح فرموده اند حیث و بس  
 حیث که آن مساویست منزل ابران سرزمین اتی نورانی از فرزندان منتسبان  
 خاص که چشم امداد و معاونت دار و مضرت و آزاری رسد یقین است  
 که آنحضرت انجمنی را منظور نظر و ورین خود داشته این منتسبان را در لازاری  
 آن سبک روح گذارسته باشد بالفرض و التقدير اگر ناشکیبائی و جزع افزائی  
 آن ارتحال فرموده ملک مقدس را سودمند آمدی از اینجا که این معامله مخالف  
 است با خدا می جان آفرین است خواهی خواهی مانع سلوک آن جاوید غیر ضمیم  
 خواهند شد و بان راه یافته سر از معنی و دانائی اسرار نهانخانه بهشت امثال  
 این مقدمات نگاشتن مقصود نه آنست که القای کلمات قدسیه حقیقت نموده  
 تسلی خاطر فیض تاثر نماید حاشا و کلام است خرد نبود و بعد از زرنگ شدن +  
 بدریا و ریکان گوهر فگسندن + بلکه مقصود این حیران انجمن آفرینش آنست  
 که مباد و خاطر اقدس از استغراق در یکاثرات انوار الهی فرصت یابد آمدن  
 قضیه تسلی این گروه کوتاه معرفت کم عمل نیابد پس همانا که این تذکره است  
 از برای ماتم زده های اسیر طبیعت و در یوزه گرمی است از برای این  
 نادانان نابینائی چند که همچشم و هم سرمه و هم آینه می خواهند یعنی علمی میخواهند  
 که بدارالاسن عمل رسانند و علمی می طلبند که بزرنگگاه بی تعلقی و فراغ خاطر  
 برده محمول مطلق ساخته اتصال حقیقی نبخشند و در مفاد و ضمه شریفه ایامی بزیارت

قبور انبیا و اولیا رفته بود حقیقت شناسا مسافران ملکوتی و قاطعان قیامت  
معرفت را کجا اذن زیارت اطلال فرموده اند و عاکفان موقت قلوب  
را کجا اجازت طوف آب و گل داده معتمد اگر وقت مساعد بودی هر آئینه  
این مسکین در لم او خوض نکرده سرانجام این سفر نینمود و بد آنچه رضا  
خاطر اشرف می بود می کوشید العاقبه یا بخیر

### بشیخ مبارک

بموقف عرض مقدس حضرت قبله گاهی ملازمی امید گاهی دامت  
بر کاتمه میرساند الحمد لله که مفاد ضلالت قدسیه آن قبله خدا گامان و چنین مصیبت  
صبر کسش و فحیث عقل بر هم زن مره بعد آخری مراسم عواطف بل لوازم طبابت  
بتقدیم رسانده این سرگردان بادیه وجود را بمان صبر بل رضا آورد امید که  
بتوجه اشرف اقدس بنزله نگاه تفویض و تسلیم نیز خرامش شود و الله تعالی ذات  
ذات الکمال آن پیشوا خدا شناسان را درین نشاء صوری بسیار و ارد و ما  
بیماران صورت و معنی را پذیرای نصایح ارحمبند داشته صحت ظاهری و باطنی  
روزی کناد و آنچه در هر باب ایما شود در اینجا ح آن سعادت خود می داند

### بشیخ مبارک

سلامی چو اخلاق تو مشکبوسه | سلامی چو الفاظ تو در نشان

آبان قبله راستان می رساند نه می دانم چه نویسم آنچه از محرومی صورت خضر در

آن یگانه آفاق در ولست قلم نیربان عاجز و قاصر چه نویسند چه گوید  
ای گره کشی بسته کاران وای آرام بخش بقیران احوال این مستهام  
بیاد آین سرور دنیا و دین مستوجب شکر است امید که احوال و اوضاع آن  
رهنمای سرکشکان بادیه حیرانی و آن جمعیت بخش آشفگان کوی نادانی  
بر حسب و نحوه و دوستان حقیقی باشد العاقبه بالنحیر

بمقدمه لجیش معارک جهان ستانی خاننمان سپه سالار

بُشْرَى لَقَدْ أَخْبَرْنَا الْقَبَالَ مَا وَعَدَ | وَكَوْكَبُ الْحَبِّ مِنْ أَفْقِ الْعَالَمِ صَعَدَ

بعد از دعا که فاتحه کلام و لبشکان سلسله مودت و خاتمه کار حلقه بگوشان  
و اثر محبت است مفرودن بالوفت تهنیت و مبارکبادی و مشحون بصنوف جبر  
و شادی مشهور و خاطر آن نور حدقه دولت و بختیاری و نور حدقه نصرت  
و کامکاری اَللّٰهُمَّ خَصِّلْ اَمَّا لَكَ وَتَسْتَبْرِحُ صَالَهُ مِیْگَرْدَانِد که تلاطم مواج اشتیاق  
چون توالی مسرات فتح نهایت نیست و تراکم افواج فراق را چون تکاثر ثمار  
محبت انجام و غایت نه آئینه نشد که نقش خاطر خواه صورت بخت و صورت مراد  
بوجه حسن نظیر پیوست ر با سحر زین مژده اقبال کز ان سو آمد  
دولت ز نشاط تهنیت گو آمد به گل بوسته که باغ عشرت از سر نشکفت مدتی  
که آب رفته در جو آمد اَللّٰهُمَّ کَمَا نَوَّرْتَ الْعَالَمَ الْجِسْمَانِی بِنُورِهِ یُؤَلِّمُکَ  
اَلرُّوحَانِی بِنُورِکَ مُحَمَّدٍ - از نگرانی خاطر فاطمه که درین مدت ایام داشت چه

گوید و چه نویسد نظم ز فرقت توجیه گویم چه رفت بر سر ما به زنجیریت توجیه گویم  
 که چون بود احوال به از آرزوی توسل به قیمت روزی به از انتظار تور و زنجیر  
 بقامت صد سال به خصوصاً روزی چند که زمانه در مقام گوشمالی شده  
 میکشید اخبار وحشت آتار از جانب گجرات رسانید و یکطرف بدوزی تنها  
 اکتفا نکرده در مایه بعد المشرقین انداخت و ضمیمه این حال کثیر الاختلال  
 محنت امتداد ایام نارسیدن قاصدان آن اقبال آتار که از نیمه جانگاه  
 تربوده شد و علاوه اینجالت پر ملالت شماتت اعدا و مقالات لاطال شقیات  
 خدا شاهد است و کفایت بالشد شهید که تشتت خاطر و توزع باطن بجا رسیده بود  
 که بے شائبه تکلف بچندین وجوه محاسن تفوق حبه مرعوب طبع  
 مخلصان شده بود و هیات بهیات من کجا و این هرزه درائی کجا چلای که  
 اقبال شاهنشاهی مقدمه اجمیش آن دولت پناهی بوده باشد از قوطل  
 توجیه و عساکریمت دیگران چه نام توان برداخت این لطیفه بود غیبی و مبرده  
 لاریبی که با حسن اوقات و اسرع ساعات تدارک شد ایدایام و دوری و تدارک  
 نکابت آلام مجوری نمود و انصاف آنکه بتاییدات سبحانی و امدادات آسمانی  
 کمال جانپاری و سرداری و نهایت مردانگی و فرزانی بتقدیم رسانیدند مرا  
 کجا قدرت آنست که شرح یکی ازین جلال امور که بعنایت الهی در منصفه ظهور  
 آمده نام نظم خوش کار نامه است که آمد بروی کار به این کار از تو آید و مرد

چنین کنند و یا بند دست اگر سنجین خنجر و کمان و بردست و بازوی تو نهرار  
 آفرین کنند و از میان محاسن اتفاقات آنکه بعد از تناول مقامات اهل شهور  
 و از باب کنکاش از دوست و دشمن که شاید شطری از ان بوسیله مکاتبات  
 و وستان معلوم شده باشد نشانزد هم همین ماه جلالی موافق هفدهم محرم الحرام  
 بنندگان حضرت بدولت و اقبال از من آباد اله آباد عمان غریمت بصوب  
 صواب استقامت جو منعطف فرمودند که با سرعت اوقات بدار خلافت رفته  
 تخفیف اسباب زیادتی نموده برسم ایغا متوجه احمد آباد شده اعانت و تقویت  
 اولیای دولت قاهره نموده و ما را از روزگار شتران دیار و فجار روزگار برآورده  
 با قرب اوقات مراجعت فرموده در مستقر خلافت نزول اجلال فرمایند معلوم  
 عارفان بصیر و متبصران خبیر است که غیر از ذات قدسی سمات حضرت ظل الهی  
 که مقرون بکمال صدق نیت و صفای عقیدت است با وجود چندین مرج و مرج  
 غباری بخاطر اشرف راه نیافته در نهایت شگفتگی و غایت شجاعت از روی حسن  
 چندین مسافت راه را پیش نظر و ورین خود دنیا ورده از کجا بجای اهل مواهب حضرت  
 واجب جل نشانه کرده بهیابمه تکلف مثل خیابان باغی خیال فرموده از روی  
 کمال شوق و آراستگی خرامان متوجه بودند چندی دیگر از بهو اخوان درگاه و مخلصان  
 بایگاه که قابلیت و حقانیت و نورانیت این والی عالی مدظله المتعالی را دریا  
 بقسم وانی از ولای و الای این ارشاد پناهی بل بقسط ادنی این خدیو جهان

احتفاظ و افریافته از اغراض و نیه نفسانی خود بقدری بجات یافته اند آنها  
هم بموجب یک نخورابطه معنوی که بوسیله جمیع جمعیت مرضات این رفیع الدجاست  
مستحق و ثابت است از روی آزادی و کمال شادی در رکاب نصرت قیاب  
بوده طی مراحل قطع منازل منمو و نند السجد بوند که را فهم جفنه اخلاص و رسلک  
آن سعادتمندان بجز و افرمحظوظ شده تماشای احوال تندبندب اتمامی خواص  
و عوام و برادران ظنی نموده منتظر بارقه عنایت بیغایت حضرت و اهب اعطایا  
عظمت آلاؤه بود که یکمرتبه بقیته در سلح همین ماه مطابق غره غرامی صفر که مواکب  
انجم ثواب ظل الهی در کوره کها تم پوزنزل اجلال فرموده بود و قاصدان چو در  
کشنه این فروه غیبی و نوید لاریجی رسانیدند و بندگان حضرت سجدات شکر  
بتقدیم رسانید حکم عالی فرمودند که کوس عشرت و نقاره شادی بلند آواز کنند  
چندان خوشحالی و فاع الغالی راه یافته بود که بشرح و بسط است نماید ازینجا  
قیاس باید کرد که در اصل کمال محبت و مسرت دوست و دشمن مساوات پیدا  
کرده بود و بعد از آن مکرراً بوسیله عراض کلیان را و عتقاد خان نظام الدین احمد  
علی الترتیب الذکور حقیقت کمال جلالت و تهور که از ایشان ظاهر شده بود  
معروض پایه سمری عالی شد از وفور عنایت و التفات صدنهر آفرین و احسن  
فرمودند و بخطاب مودت و خیر سخنانی و سائر جلالت عنایت خافا اختصاص یافته  
انعم بیده محمد متوا و متواکرا و متواکرا که خد متی بتقدیم رسید که از برآ



بزرگی نفس پیش انخوان زمان و دل غشیدن ابنای روزگار و سائر معمری عالم  
 که بحسب صورت فوق حالت داشته باشد چه جای مساهم و مقارن بی فیمیه  
 خطابی و اضافی منصبی با حسن و وجه و امین طرق صورت بست فکیف که بعنائیه  
 بایسر اوضاح خطابی که منتهای و تمغای پنج هزار بیان حال و ماضی بود و ضمیمه آتش  
 و الحق این لطیفه بود که سبقت این بر پنجه زاری شدن و نزو عطا زمان در مزاج  
 فاسد روزگار مستبعد بود و بی شائبه تکلف باین عالم آورد و در عالم اسباب  
 خدام حکمت پناهی شریک ندانند اگر چه در اتمام و انصرام آن شاید که بعضی  
 و دوستان صمیمی دیگر را مدخلی باشد و سخن همانست که بیدر قه توفیقات آتیه  
 مصدر امری شدند که با اتفاق اصحاب نفس الامر و ارباب عرف در نفقات  
 و شرافت و علو رتبت و بناهت با مثال این جزویات نفس الامریه که در نظر بالغان  
 تا بالغ عرفی منتهای جلایل آمال ایشانست پیچ وجه احتیاج گونه ندارد و همانا  
 وقت آن رسیده که حضرت و اهب العطا یا اظهار آثار بیدار معشای استعداد کائنات  
 آن اقبال و ثاری را که از نظر و ورهین عقلای زمانه محجب بود و ظاهر ساخته  
 اهل حسد و اعتساف را بر شاہراه انصاف آورد و غیب دانی حضرت خاقانی  
 را با بالغ وجوه براقاصی و ادانی خاطر نشان ساخته وجوه تفوق ایشانرا  
 در درگاه عرش اشتباه بر سائر ارباب دولت و انتباه مشخص و مبین سازد  
 سخن کوتاه که مقاصد بسیار است که بذکر آن مصدع اوقات گرامی شدن

بمقتضای عقل ناقص از مستحبات بل ضروریات میداند و قطع نظر از مواضع  
 دیگر زمانه و حصول نصرت بغایت بخیل بصدد شعبده و حیل اندوزی بکمال التماس  
 و در یوزه گرمی اینقدر فرصت دست داده که از بسیار اندکی و از هزار کیسه  
 مسطور میگرد و و با بجهله بعد از انتظار بسیار سست و پنجم شمس صفر سال نه صد و نود  
 و دو معتقد فو لاد بیگ و پوانه رسید و ملاطفه نامی موشح بتوقع حصول آمانی  
 رسانید باعث فارغی و معدث خوشحالی شد رباعی این سپیک خجسته  
 کزان سوی رسید به چون باد بهار عنبرین بوی رسید به دستش بوسم که  
 نامه و دست گرفت به در پاش فتم کزان سیر کوی رسید به بعد از آنکه از مطاوع  
 فحاشی آن انشراح تمام و ارتیاح مالا کلام حاصل شد مقتضی المرام بخاک کلام  
 رسیده شد از مضمون آن که موشح بتأکیدات قسمیه بود هر چند نظیر معان ملاحظه  
 رفت مخدره مقصود از نقاب احتجاب روی نمود هر قدر که بدیده بصیرت منظور  
 گشت امریکه کشف غطا ازان نموده یک نحو تسلی بخش خاطر تر و دو تمجید تواند شد  
 نشد چه هر گاه بعنایت از لیه صدیه مرکز خاطر چند ساله آن اقبال آثار  
 بخوبترین و جوه صورت بسته بامدادات غیبی فتحی چنین رود و او باشد هنوز  
 ناگرم کرد و جفا ظهار آمدن این حدود نمایند در نظر عقل و قیقه شناس و قسم  
 معامله گذار از آنچه محل تواند بود و خصوصاً در وقتیکه در آن صوبه و در در خانه با فضل  
 کسی که متکفل مهمات انصوبه تواند شد نباشد باقی حال چون راکم احبارین شد

که انظار اتمین مضر نیست و احتمال نفع دارد آنرا بر فراطون فرود آورده  
 بعرض اشرف اقدس رسانید موجب و مورت استعجاب عظیم و استغراب جسیم  
 شد هر چند خدا مبالغه‌نویس موجب اخلاص حقیقی داد و مخوری داده استعجابات  
 و پذیر فرموده اند اگر چه بعقیده ایشان آن مقدمات نفع افتاد اما بمقتضا  
 مهم ناقص این مسکین چنانچه رفع تعجب نکرده مضرتی بهم نرسانید ظاهر است  
 که در ضمیر منیر آن مخلصان اعتضادی که بکسوت صواب خلعتی ننوشند و غیر  
 ابرام سدا و کاسه ننوشند و جوی و جیه مرکوز شده باشند که بخاطر این مخلص نمیرسد  
 تا آنکه بعد از دوسه روز معتمد نواد بیگ و اجب العرض متضمن بر التماس توجه  
 ریایات بجد و گجرات و فرستادن راجه و امثال آن که دلالت بر نهایت توذیم  
 خاطر باشد بنظر اشرف اقدس در آورد بغیرت الله سبحانه و آنه تقسم لو تعلمون  
 عظیمم هر چند در نظر اخلاص اکین این مسکین اعتقاد امثال این مقدمات از  
 جمعیت آبا و خاطر غرائب آثار ایشان مستبعد بل مستعذری دانند وقوع نتائج  
 این اندیشه در عالم کون و فساد از قسم محال می شمرد و بیقین می دانند که  
 راهی کهینه عمله انبای روزگار که در بعضی محال در باد می النظر صورت رواج  
 پیدا میکند مستعدی این امر شده است چندان تفرقه باطن و انقسام خاطر  
 دست داده که از احاطه تحریر و تقریر بیرون است هر چند که مبادی عالیه باعلام  
 روحانی و الهام ربانیه مسکین این مسکین می دانند که چون از صوب الطاف

اتنی ریاض و دوحه سلطنت اکبر شاهی را بقومات شمام از ما را شجای صنایع  
از لی آراسته اند و از مکن اعطاف نامتناهی حدائق عرصه مملکت جلالی را  
به نفحات نسائم انوار الطاف آثار بدایع لم یزلی زیب و زینت داده هر آینه  
مخلصان حقیقی این دولت عظمی و منتسبان تحقیقی این سلطنت کبری از  
حوادث روزگار و شداید لیل و نهار محفوظ و مصون بوده همواره در کنف  
حمایت اتنی مرفه الحال و فارغ البال خواهند بود اما بمقتضای بیجو صلک  
و کم تجربه گی از قید آزرگی و از کش مکش این خاطر مشوش نجات نمی یابد و او  
از مکارم اخلاق و محاسن اشفاق آن یگانه آفاق که دست تعدی در  
معموره آبا و ضمیر حق در از کرده نقود عهد آشنائی را که بدرگاه کبریا آتیه  
بهم رسانیده بود و روزی چند به مکر و تزویر یا بحسب تقدیر در سلک عشاق  
دنیا منسلک شده است بتاراج بردند و الا من کجا آشنائی شما کجا و شال  
این توزعات کجا بآبائی حال چون بان معروض داشته اتمام بسیار نموده بودند  
بالضرورت فهمید گیسو خاطر فاتر خود را یکسو نهاده دست اعتنا بطواهر آن  
مقاصد زوده باتفاق دوستان صمیمی بعد گفتگوی بسیار و حرف و حکایت  
بیشمار که شاید تفصیل آن از مکاتبات بعضی اصحاب معلوم شده باشد را حاکم  
بر توجه ریایات ظفر آیات بصوب مالوه بعد جشن نور و زعفران خزانۀ عمار  
و سایر مطالب که در مطاوی فرمان عطوفت نشان که معصوب ابو طایب

برادر عبد الرزاق معمری و نواد و دیوانه ارسال یافته است و شاید که از  
 عراق فی وکلای ایشان شرح آن مفهوم شده باشد قرار یافت رجا بجلال  
 موافق آتی و ائق است که قبل از وصول ملتمسات مذکوره ناظوره مراد صورت  
 پیدا کند که با حسن و جوه لباس اتمام و خلعت اختم پوشیده و نظر عیش و  
 عشرت جلوه گری نماید و مخلصان از بار لوازیم آشنائی برآمده از شدائد  
 مکاید خلاصی یابند ای هوشمند خیر و ای ناقد بصیر قطع نظر از حرقت و رقت  
 و کربت غریب که از مضرات لازمه ذاتیه انیکس است فریاد و صد فریاد از آنکه  
 بعضی مطالب علیه مرکوز خاطری شود که بے اعلام آنخاطر هیچ وجه اطمینان  
 نمی یابد و حال آنکه انسداد مسالک اعلان از جوه متحقق چه از رگد زلف  
 و علو مرتبت آن مآرب عالی مرتبت که در حوصله ایماءات بیانی و اشارات  
 تبیینی نمی گنجد و چه از ممر احتیالی روزگار کم فطرت و ناتوان مبنی و جسور  
 زمانه کم همت بجز عرض نمی توان رساند و از تکرار مشاغل لایعنی و توفرشاید  
 روح و بدنی وقت بآن مساعدت ننمایند باری بمقتضا منطوق لازم التوفیق  
 ما لا یدرک کلمه لا یتبرک کلمه بدل جهه نموده آنچه بر فردایا ممکن بود بان اقتضا  
 نموده تتمه را بوسیله عبارات کلیه لمساعدت وقت آنچه جائز التقصیر  
 و ممکن التحریر بود و مرقوم ساخته مصدر اوقات گرامی شد امید که مشاغل  
 نفسا و شواغل جسمانی مانع مطالعه این مقالات نشود و در انفسیه با و می انظر

بافضام انقسام خاطر از برگذراين دآن متعرض رال آدمی ميشود باعث  
عبور بسير ودلالت نکرود هر چند که اعتماد بر آن بامبا کرم وموس اساس مکرم  
شيم بيش آنست که از امثال اين امور انديشد اما چه کند که دست روزگار فاعل  
وانغ انديشه بر جگر می نهد و مرهم اين وانغ جگر سوز که ترکیب تجربه است نه می  
بنا بر آن خواهی نخواهی می خواست که اين طومار طویل الذیل را در نور دیده  
ختم کلام بر دکان کمالات ارتسام نموده است دعا صحبت فیض بخش صور  
ایشان از درگاه عالم پناه حضرت و اهب العطا یا نماید که بوسیله قاصد و نامه  
که هیچ کدام لیاقت محرمیت ندارد و پیش از آنکه نطلعت آبا و عدم که جهلستان  
عالم معقولات است برود اندکی در دول ظاهر ساخته در عالم چو صلگی از کشاکش  
اضطراب یک نوحیات باشد که عراض گشته باشد چو دری کشته  
وشهاب الدین احمد خان و نواب اقبال انارکریخان که پنجم ماه ربیع الاول در جوانی  
مصحوب ریباریان مرقوم شده بود علی النسق المسطور رسیدند و فرود فوج  
تازه و مسرتی اندازه رسانیدند نظم منت خدای را که علی الرغم روزگار

منصور گشت رایت خان بزرگوار	عمرت در از باد و جهانیت بگام باد
دولت ملازم در و اقبال یار غار	پیوسته و شمنان توزینگونه مستمند
یا کشته یا گرنخته یا بسته در حصار	اگر چه پیش از وصول این نوید بخت بشار
روح افزا قصه فرار نمودن آن ملاعین از کهنایت و تعاقب نمودن عساکر	

عساکر منصوره که از خطوط بعضی مردم اطلاع یافته مقدمه السور و فوادی  
شده بود اما تکیلاً للبیئۃ و تمیماً للیسۃ و این بشارت عالی اشارت رسید و آید  
و پریشانی ما بکامرانی ما و شادمانی ما مبدل شد نظم

رفت آنکه روز ما نام تیره رنگ بود	و اندوه را به نزد دل ما رنگ بود
و آن شد که گفته از در و دیوار و زکا	خوشی تیغ آخته با ما بجنب بود
آخر بسان کجا به شادی دمی دمی بود	آن دل که در کشاکش نالشی چو چنگ بود
آخر دمان چو گل بشکر خنده باز کرد	آنرا که همچو غنچه دل از غصه تنگ بود

ما مول از حضرت جواد مطلق و مسؤل از درگاه کریم بر حق آنست که همواره فتح  
و نصرت مقارن احوال خجسته مال ایشان بوده ابواب شاد با بر و دلهای  
و دوستان مفتوح باشد بلطفه و عطفه از فرط توجه و کثرت التفات خاطر دریا مقام  
حضرت خلافت پناهی ارشاد و شگاهی صانه الله تعالی عن الآفات الدوا  
که به نسبت آن مصدر خدمات لائقه و منظر تردوات فائده هست چه نویسد  
و کما و کیف بیرون از عالم بیان است و بالجمله تیراً و جهراً و خلوة و جلیوة  
در مجالس آنس و محافل قدس جلایل مفاخر و شرف شمائل ایشان مذکور  
یشود و اعداء کمال کلفت و داغ شدن و دوستان از رو نهایت تمسک  
منشعب و مسرور اند بکرات و مراتب بندگان حضرت متوجه شده فرموده اند که  
مناسب بندگان درگاه که بصوبه کجرات متعین اند بعضی اشرف اقدس شاد



که هر کدام را فراخور حالت و خدمت و اخلاص و عقیدت بزیادتی مناصب  
و سایر نفقات خسر و آنه مخصوص ساخته فرمان عطا وقت نشان محتوی بر صنوف  
عنایات خاقانی و منظومی بر الوف رعایات سلطانی فرستاده شود ولیکن بواسطه  
لوازم سلطنت کبری و مراسم عدالت عظمی که رعایت ضابطه الایم فالایم  
را پیشید بد نظر کمی یا اثر خود ساخته انصرام مهمام کافه انام میفرمایند فرمان  
عنایت نشان خانانانی که بسبب جدا کردن خلعت فاخره خاصه و کمربند و خنجر  
و اسپ چه قدر در پرده توقف مانده بود و تکلیف فرمان تلمط نشان ثانی  
سیما که درآمدن نوروز مبارکی و خرمی و بتقدیم رساندن رسوم و عادات جشن  
بادشاهانه داشتن خصوصاً در روز هجرت افروز نوروز و درجه شرف خواص و  
عوام و شرفیت و وضع را باندازه منزلت و رتبت بمقتضای عدالت و نصفت  
بجلال مواهب پادشاهانه و جزا اعلی مراحم خسروانه شرف اختصاص و عز امتیاز  
دادن و مانده اگر ام و احسان بر کل عالمیان کشود و هر کسی را زیاده از مال  
ایشان بهره مند گردانیدن ضمیمه الحال بنده شدن باشد انشاء الله سبحانه تعالی  
بقضای اتمی چون نزدیک رسید که فراغ تمام ازین مشاغل دست دهد بزرگو  
این فرمان دوم بسمت ارسال موسوم خواهد شد بر ضمیر منیر که آئینه صورت تقدیر  
و فهرست کتاب حسن تدبیر است محتجب و مخفی نخواهد بود که سیمیه و دوستان حقیقی  
آنست که همواره از احوال و اوضاع یکدیگر بوی اتمی حاضر بوده و نظر بر محاسن



و معانیند اخته از نقائص و عیوب یکدیگر اطلاع بخشند و همگی همت و تمامی  
 نیت مصروف آن دارند که دوست ایشان بر عیوب کلی و جزوی خود حاضر  
 بوده ازاله اینجالت نمایند آنکه مثل خوشامدگویان دوست نما و دوستان  
 منقست اتما اصلا حرف و حکایت از عیوب نگویند چه از نا فهمیدگی و نفاق  
 و چه از دانستگی و اتفاق فکیت طایفه نادرست چند که بملاحظه فوائد و نیت  
 و همیه فانیه یا بسبب مخاطره جسمانیه بدینیه خود که زمام حصول آن بدست دیگرست  
 که نستوی غنده الامیر و الفقیه حلیت قدرته قبات و رزائل بعضی ارباب دول  
 را که از مر اشتغال لذات صوری و انماک در مستلذات ظاهری نفس اماره  
 ایشان بنحو هیچگونه منقست راه نمیدهد بفضائل شمائل و جلائل فواضل  
 تا ویل مینمایند و خوشامد که در طبع و نفوس اکثر انسانی روزگار از اشیات  
 خصوصاً در مزاج بعضی از رؤسا اخوان الزمان هرگاه بسمع جمع این طائفه  
 مرجوعه میرسد بی اختیار کمال شادمانی بهم رسانده خوشامدگویان مذکور را از جلیله  
 هو اخوان در گاه بل فدویان این راه می دانند و به اندک روز آثار عظیم  
 برین مترتب شده انواع نکال و وبال حاصل احوال ایشان شده خسار دنیا  
 و الآخرة می شوند عیاناً بانند تعالی چنانچه حقیقت اینجالت برابر باب فطنت و  
 بصیرت از شاهراه معقول و سائر طرق منقول بطن بعد بطن معلوم بل مشهود است  
 بنا بر آن هرگاه که بآن عمده احباب خبرت و انتباه مجالست صوری دست

شطری ازان اِقْتِفَاءً لِآثَارِ تِلْكَ الظَّالِمَةِ الْعَلِيَّةِ وَابْتِغَاءً لِمَرْضَاتِهِمْ وَفَتْحِ  
 سَعَادَتِ رِخْتِ دَرِ اسْتِمَاعِ مَوَائِبِ كُذْرَانْدِه وَبَعْضِ رَادِرِ اصْغَا آن صِرَف  
 نموده هر چند این دو حالت مطابق نفس الامر هم نبوده اند لیکن چون منشاء  
 آن کمال و بسوزی و نیک اندوزی بود که از حسن سیرت و لطفت طبیعت  
 بکس برور آمده بنایت خوشحال و فارغیال می بود و نهیو لاکه ازین سعادت  
 محروم است توقع آن دارد و ایشان هم این را می خواسته باشند که این طریقه  
 انیقه و شیمه کرمه مکاتبات که از عظم طرق مخاطبات و مکالمات است مسلوک  
 باشد و دقیقه از وقایع بر خوشامد مطارحات عرفیه روزگار نبی باشد بنابر آن  
 می خواست که درین غرضیه الشوق اولاً فصلی چند از حقائق حکمت خلقیه  
 که باتفاق ارباب ملل و محل اشرف علوم و مقصود بالذات از جمیع مقاصد  
 علییه حکمیه است در سلک عبارات در آورده مرقوم سازد که از عجائب سوانح  
 روزگار ما آنست که با وجود این معنی علماً و عملاً منسوخ شده است و ثانیاً  
 التماس نماید که بنظر انصاف و بصیرت ملاحظه تمام فرموده یک مرتبه تامل فرمایند  
 که قطع نظر از اینکه این مطالب علییه متفق علییه عقلای روزگار است فی الواقع  
 بخاطر خطیر چه می رسد بعد از آنکه معلوم شود که در نهایت معقولیت است و آنچه  
 خلاف اوست نهایت بطلان و خذلان دارد و ثالثاً استدعا آن که اگر  
 هر روز نباشد در هفته و اگر در هفته نباشد در ماه و اگر ماه نباشد در سه ماه و اگر

اگر می گزشته را که حکم تقویم پارسینه پیدا کرده از عنقوان شعور و تمیز تا حال  
 نمایند و بی تصدیق میسر و آزار استادی بی حجابانه در خلوتخانه دل <sup>حظه</sup> ملا  
 فرمایند که در سنین و شعور ایام ساله چه قدر موافق و چه قدر مخالف با  
 مصدر شده اند اگر چه تدارک و تلافی ماضی از قسم مستبعد بل از جنس مست  
 اما اینقدر میشود که شاید از خواب غفلت بیدار شده زمان استقبال را در  
 ضلال نگذارند و این تتمه زندگانی را محصور در مستلزمات نفسانی نگذارند  
 اما چه توان کرد که این غریق بلا و حریت ابتلارانه حوصله آنکه ازین <sup>مقدمه</sup> مقدمات  
 تو سید و نه وقت آنکه کرمان و جبراً خود را برین داشته مطرح مطاعن لیا  
 ایام ساخته تصدیق ایشان و بدار مار ابطه معنوی بخود نمی گذارد و کشان  
 کشان بعالم بیان می آرد و بنا بر آن بالضرورت آنچه مناسب حال نشاء گشت  
 است که بقصد یا با اتفاق در آن منسلک بل منمک اند مذکور میشود و خدای تعالی  
 موعی ناکد بر بواطن کنش ملتبس نخواهد بود که حکیم علی الاطلاق جلت حکمت  
 صلاح هر کشته بوجهی باز بسته که انتظام آن بی اوسر انجام پذیر نیست چنانچه  
 نظم مورد اختلاف پیکر انسانی که بعالم صغیر شهرت یافته تدبیر نفس متعلق  
 گشته نبات و قرار اجتماعات عالم کبیر منوط و مربوط بوجو و حاکم بار و تدبیر است  
 که اگر تدبیر نفس و افعال و اعمال قوای طبیعی و حیوانی که گماشتگان اویند  
 از رگ و ریت و عدالت باشد احوال بدن و اوضاع تن برنج سلامت

واستقامت گذرد و الا از دارالملک صحت و عافیت برآمده مالش نپسا و  
 زوال انجامد همچنین مالک مملکتی یا والی ولایتی اگر تمامی بهمت مصروف  
 آن دارد که بحسن تدبیر و زراعت ای بکارم اخلاق متحلی گشته و به محاسن  
 صفات موصوف شده از راه سویت متوجه سرانجام مهم اتمام شود هر آئینه  
 خواطر جمهوران را در حیرت و شغف در آورد و شوار و ایام را بر دایره اتهام در حوزه  
 حراست نگاه دلد و اگر نه زود باشد که احتمال در مبانی احوال او راه یافته  
 قواعد امن و سلامت منزلت بل اهل گردد و عنقریب متحمل و متسلک  
 یا کسائر الناس بل او و نه باشد و نفوذ باشد من انحرور بعد الکفر و عمده محاسن  
 اطوار و مکارم اوضاع که تحصیل و تعمیه و تبقیه این دولت عظمی بآن مرتبط است  
 پنج چیز است اول هشیاری یعنی حاضر بودن بر تقیر و قطمیر و شریف و ضعیف هر چه  
 بوسیله ثقات یا بوسیله چند کس که حاضر یکدیگر نباشند و هم دیگر را شناسند از  
 ولایت و شهر و دربار و در خانه خبر دار بودن و صدق اخبار و کذب آنرا بعقل  
 دور بین تمیز کردن و در تغافل و بردباری و زلات و تقصیرات فرو و ستانرا  
 اغماض نمودن و اگر نتواند بر نقصان عقل او حمل نموده از جانزدود و عفو را از  
 جمله ضروریات خود دانند سوم داد و مظلومان و دادن و غنیمت ظالم و قرب و قرب  
 آن منظورند داشتن چهارم جو انحرومی است که دنیا را بنظر دشمنی منظور ساخته  
 امتثال هیچی آنرا خاطر نشان اخوان زمان ساختن و بوسیله سوال و سطر

التماس حوائج مردم و انستق و انجاح مرام انان نمودن و بهیچ طریق در اموال مردم نظر طمع نه انداختن و زیادتی جاه و مال را از قسم کمال شمردن پنجم راه انصاف سلوک کردن و ترک تعصب نمودن یعنی طائفه را که بر این دین و روش مذہب اولی باشد بحکم حقارت و عداوت نه بیند و از روی رفت و مدارا اگر تواند خاطر نشان او کنر یا از روی استدعا و التماس آفسار مقاصد از ان بنماید و بای حال مخالفت ملت و مذہب را وسیله بغض نشاز و املاک و اموال او را از دست تعدی و تصرف محفوظ و مصون ارد و اغریز این کلمه چند خلاصه افادت حکمای پیشین است که از فرط قصر باین جهت انتظام احوال کثرت و اجتماعات و حکمت عملی مرقوم ملک جواهر سلک ساخته با علی الرسول الا البلاغ بیت پند حکیم عین صواب است و محض خیر و فرخنده نخت آنکه بسمع رضا شنیدید و الرحمن امثال با مورند کوره سمرایه شنیدید راه است که بدست یاری آن خارستان بنی آوم را گلستان ارم ساخته بادوست و دشمن بسبر برده اند پنجاه حکیم انوری می فرماید نظم

همیچ داننی که شیر مرد می چسپت	شیر مرد زمانه داننی کیست
آنکه بادشمنان تواند ساخت	و آنکه بادوستان تواند بست

و این را وسیله تحصیل خیر و عالم با دانسته خوش آسوده اند همان بهتر که از گفتن امثال این مقدمات که اولاً خود را با آن مذہب ساخته است پس

و پیش ازین خود را و مردم را که عادت الله برین جاری است که کلمات  
صدق آیات حقیقت سمات ما و ام که از مذهب الاخلاق صد و نیا بد تا کیم  
نه می بخشند و فایده معتد به بر آن مترتب نه میشود بر خرد و خرو و بهین سراسر این  
مخفی نیست الله تعالی به محض عنایت بی غایت شمار البسمه را مقصود و برده بمقام  
وصول رسانده عمرت در از با و برین ختم شد سخن بهیر و نهم ز و ختمار پاک

### مراسله پنجاه و نهم

این خذف ریزه چند که در خلال احوال تشنت خاطر و توزع ضمیر می رسیده بود  
منه خود است که خود را از استخفاف آن گذرانده چه با وجود روائت متاع و و نیت  
اسباب چون اندک از خواب غفلت بیدار شد بر خلاف عقیده خود و بخوشامد  
و مطارحات عرفیه همیزه روزگار آلوده یافت و در زیر بار خجالت پیش خود که  
اقبح افراد خجالت است در ماند و الحسن که این مرحوم منصبی بانصبان مطارحات  
رسمیه چه کند و چه چاره سازد که علیک ناقصک این وضع ناپسندیده این  
گرفتار هو جس نفسی و و ساوس شیطانی را سودمند نیست و قوامی عملی این  
علم بی حاصل را بیچ وجه مخافت و مزاحمت نمیرساند تا آنکه بعضی از اجاله اخلا  
و اخلاص صدقا بقتضا عموم نیک اندیشی و شمول یا زقر و یا بموجب پادش  
لوازم حقوق آشنائی و مراعات مراسم اختصاص نسبت گدائی یا بلاحظه آنکه  
جو اهرز و اهر دحت و لالی متعالی محمدت که معدن دانش و بنیش ایشان

برآمده و بسمت تحفه مجلس عالی آن اعتضاد الانامی موسوم شده است  
 بالغ و جوه مودی گردد و یا بسبب امری دیگر که در خاطر حقائق آثار ایشان  
 رسیده باشد آن حرف مزخرف را بگراشها در غرابتیاع نموده بعد چندین  
 آرایش آن مشتری نکته و ان عیب پوش فرستاده اند با ضرورت این  
 دو کلمه پریشان که هم ازان مقوله است مرقوم شده هر چند قوت علمیه  
 این مترو و متحیر را در مقام آن می آرد که سر رشته انصاف را محکم گرفته  
 بعضی سخنان صدق آیین نگاشته تلافی آن بقدر نماید اما چه توان کرد که  
 بواسطه کم فطرتی و دون بهمتی از دولت حکمت اشراقیه محروم و مجبور مانده  
 بصدا احتیاج محتاج قوامی محلی که غریب بچار رسم و عادات باشد است  
 هر چند این وضع علما و عمال ملال دست داده اما چون تحریر امثال این مثال  
 و تقریر این مقولات یک نحو مکالمه ایست روحانی و مذاکره ایست نفسانی  
 رابطه معنوی نه می گذارد که ازین واد خود را بگذرانند و می خواهد که چند کلمه  
 از در دنیا یافت مقصود و بوقلمونی احوال خود مرقوم ساخته ضمیمه آن شرح اند  
 تنهایی و بهم نرسیدن همد که اقل مرتبه از استماع سخنان که از ویار باطن عکس  
 بموجب بی بضاعتی و بی استطاعتی نگاهاشت آن و نه ناخنانه خاطر نمیتوان  
 و در عالم ظهور بی اختیار سر نیزند منفرد و متاوی نشود و فقدان محرمی که از  
 مشاهد ظهور یک نحو خلاف عادتی که در خفایای سلوک طوائف انام متحققه

باشد و فی حد فاته در نهایت معقولیت و حال آنکه انیمینی مورث مضرتی که طار  
اطوار او تواند شد نباشد بیکانه و از راه سلوک پیش نگیرد و انیکس اهدف سهام  
ملاصق سازد اما نماید و شمه از آلام و اسقام این قصه پُر غصه که را قلم سطور در  
ماویہ مشاغل لایعنی منہک شده از عبد اللہ بعد الطبعی در آمدہ و صدق آن  
شدہ کہ عیاذاً باللہ از عبد اللہ بعد الدہ را ہم والد ثانیہ موصوف گردد و در قید  
عبارت در آورده ماتم زدگی خود را ظاہر سازد و اندکے از ترودات و محاربات  
ناقصانہ بی تو زکانه کہ در فطرت و طبیعت درین سی و چهار سال دنیا خصوصاً  
درین دوازده سال کہ در کشمکش انہامی زمان افتادہ است نہ قدرت شکیب  
و نہ قوت گریز و نہ طاقت پریز و از عبارات در آورده اعلام آن آشکارا لانا  
نماید رباعی صبرے نہ کہ از عشق بہرہیزم من + بختے نہ کہ بادوست در آمیزم من  
وستے نہ کہ با قضا در آویزم من + پائی نہ کہ از میان بگریزم من + و نہ می از  
تخارب و تباعض ہو اگر و حیا و خالبت و مغلوبیت ہر کہ ام مرہ بعد  
آخر می و کرۃ بقدر اولے مرقوم ساختہ خاطر نقاد و قواد آن اعتضاد الگرمی را  
اطلاع بخشد اما چون در حالات اتفاقت و شعور یقین دست میدہد کہ بی اروا  
و شفای علیل بر آئینہ اظہار این شکوہ و ابراز این کلمہ باعث طلال و کلال  
نشاط آید و باطن شریف ایشان خواہد شد خود را ازین نعرہ زدن بیجوصلگانہ  
و نالیدن بنجر و انہ نیز میگذرانند بیت بدر و مردن دلب ناکشو و نم بہ از نیست



که ناله کنم آن موجب ملال تو باشد و اگر از حدیث و لسوز جانگداز خود اجتناب  
نموده اظهار درو مندی که از رنگد ر ماتم داشتن این مرده دلان زنده تن  
که از مستودعات ضمیر این حقیر است نماید و اندکے از اوضاع عجایب آثار  
و غرائب شعار طوائف انام رقمزده کلک بیان شود و سلیم دیکه دانشوران  
روزگار و بیان حلقه اقبال ناممکن زدن مدعیان معرفت مذکور گردد و و طریقی  
که در ضمن خرسندیها منتیان عقل و کیاست و منیان غیب و شهاوت که  
بر غم اکثر انبیا زمان هر حلقه پیشوایان منبج سدا و وراس در عین راه نمایان  
سبیل ارشاد اند فکیت حال نامرادی تهیدست هیچدان هر گردان وادی  
سائر الناس مندرج است آشکارا ساخته تحفه مجلس کجا سازد و بالضرورت اولاً  
باید که اگر تفصیل میسر نشود بر فرومایا بطریق اختصار بسامع علیه رساند که باتفاق  
خدا مشربان عالم فوق و شهود و دریا کشتان تشنه لب بزم سخن و وجود پنجم  
تحقیق بوضوح پیوسته آنست که عمده مطالب و خلاصه تارب برهنه پایان  
خارستان راه محبت دریافت نیافت حقیقت حضرت واجب الوجود و منزه و  
انویال عزت او از عیار صفات حدوث و امکان هست و بقدر طاقت و توان  
مذهب الاخلاق شدن و تشبه به حضرت واجب پیدا کردن که از فحواً کعبه  
امر جلیل القدر تخلقوا باخلاص الله که از زبان سینه برآمده بسمع جمع روحانی  
اصفا فرموده اند ثانیاً باید که شرح حقیقت است نموده و انما ید اگر چه دریافت

حقائق کونیة خصوصاً حقیقت جامعۀ کاملۀ آدمی اصعب امورات است و محدودان  
مسالک حقیقت و مفردان ممالک طریقت بمقتضای انجای استعدادات و اختلافات  
از منہ و اوقات بموجب صفای سریرت و لطف طبیعت و ادو انشوری داده  
انواع سخن فرموده اند و آنچه از جمیع تفاسیل مذکوره بظهور خوشخامان راه تحقیق  
تمیقن یا نظنون میشود آنست که لطیفه ایست الهی و شریفه ایست نامتناهی سوا  
این ترکیب عنصری و معجون هیولانی که در آن باب با نفس بهائیم شریک و  
مساہم است و بعد از این توضیح این دو اساس فیض اقتباس بر ضامراولی البصا  
ہوشمندان و در بین حق گزین حقیقت آئین ظاہر و ہویدامی گرد و روشن  
میشود کہ اختیار و ابرار روزگار ما در مسلک نقیض مقصود سلوک نموده و تقویت  
و تربیت مغائر نشاء آدمیت سعی می نمایند سیما وقتی کہ پرده از روی کار  
برداشتہ شرح عمدہ مستلزمات مردم از مشارب و مطاعم و مناکح و ملائیس و  
سائر لذائذ و حظوظ بنی آدم نماید و متاعب و آلام آنرا کہ بحبت کثرت ممارست  
و اعتیاد از نظر کوتاہ آدم صورتان پنهان مانده بعالم ظہور آورد و واضح گردد کہ  
بچہ قدر خیر دل بیاد تباہی داده اند و حمل اثقال و اتعاب تنویر بدنی را عمدہ  
لذات دانستہ اما چون پیش از اصلاح او ضلع خود کہ لازم وقت و فرض  
حال است از فساد سائر عباد و گفتن از قانون میمون نصفت و عدالت بر آید  
و منہج اعتداج سلوک گردن است ازین بوالفضولہا و بوالہوسیا نیز خود را

باز آور و سخن پنا ما هر چند که خزینه سینه بی کینه این مسکین از تقو و جیا و محصول  
 فصول اربعه معتبره متعارفه اقلیم سخن و کشور مراسلات که عبارت از شرح آداب  
 و عا و بسط اسباب اشتیاق و تفصیل مناسبات و تبیین لواج اقتراف است  
 ما لال مال بوده اما عجوبه گیسو خاطر آرزو به هم خورده از رنگد زشاید شواهد ریاد  
 خست شکر که در شاعر قدیم این عالم کس متعارک و مترکم اند نه تبدیل بودن  
 و بی تمکینها این وضع سوخته روزگار را در یافته نگذاشت که بسر وقت این  
 مطالب علیه رفته کلمه چند در و آلوده بر هم زن تو اقل قافله سالاران و قارو  
 تمکین نویسد که از جان غم بدان نازنینان ملک آسودگی نهر ارناله فلک  
 و عسرش گداز بر آید چشم دارم که هم ز روی کرم و کرم خدر خواه من  
 باشد و چون ایضاح اوضاع و اطوار در خانه عالی و کلیات و جزویات  
 اینچ و در اسائر و دستان بد ما غ پر حوصله و و کلامی ایشان که بحبت همین  
 متعین اند و متکفل و متعدد هستند و ایضا تفا و تیکه در بعضی احوال مذکوره که پیش  
 ازین باندک فرصت مشهور بود و الحال در ضمیر خرو و دان ایشان متصور است  
 و تخیل اگر سارخ شده باشد از زده نه یا از زده یا زده کم و بیش نخواهد بود و در آن  
 شروع نمیکند و فتوحات تازه و مسرات بی اندازه که در ممالک بنک بظهور  
 آمده است چه از جانب شهباز خان که بتوفیقات آتی از کوره گھاٹ تا دریا کشور  
 در حوزه تسخیر در آورده ولایت و جزائر آن صوبه تمام و کمال متصرف شده است

و مقهور و منکوب شدن عصات آن جهات است خصوصاً عاصی علیسی خان  
و بردن او کشتی خود را در گرداب غرقاب در پامی شور و چه از طرف وزیر خان  
و صادق خان که با مداوات سبحانی از تائید و برودان تا او دلیسه و آن نواحی  
را تبصره خود آورده دست تعدی ظلمه و فسقه آن و پادشاه از زیر دستان کوتا  
ساخته بقلاع و قلاع را در لاسن گردانیدن و چه در حلقه بندگی در آمدن  
قتلو خان لومانی که سر فرشته افغانان آن خود بوده است و فرستادن پسر او  
خود را با پیشکشها لائق و فیضان مست بدرگاه عالم پناه مصحوب شیخ ابراهیم  
سیکری وال و چه خبر متواتر مرض الموت محمد حکیم مزار که دست آویز واقع طلبان  
روزگار بوده است قطع نظر از تکفل آن طائفه مذکوره شرح و بسط آنرا با انضمام  
کمال شهرت فی حد ذاته احتیاج بنوشتن آنها نیست که سنت الله برین رفته  
که امثال این اخبار سرست آثار از مسافات بعیده در اندک مدتی که قوهی بشری  
در ایصال آنها و فائز کند با ویسای دولت قاهره میرسد و بگریمت خدا بر  
خدام معالی مقام محبت اطوار اخلاص آثار می نظام الدین احمد قلیچ خان که  
در عرض داشت مفصل فتح ثانی که بدرگاه عرش اشتباه فرستاده بود و انظار  
اخلاص و یکجبهتی خود را بجلال زمان ایشان نموده و او لوازم انصاف داده بود  
و بتاریخ سوم اردی بهشت روز جشن یازدهم ربیع الآخر که بندگان حضرت در  
نهایت شگفتگی بودند عرض داشت دیگر ایشان که متضمن شرح احوال حضرت پادشاه

فتح ثنائی بود رسیدن به اربعین و آفرین فرمودند و مجدداً در باب مناصب خاصه  
و جمعی که بهر اهل ایشان خدمات پسندیده به تقدیم رسانده بودند حکم عالی شرف  
نفاذ یافت و منصفان مهمات را در تأخیر و تسویف مخاطب و معاتب ساخت  
در انصراف مهمان مذکور تاکید بلیغ فرموده اند امیدوار از حضرت باری و ذی جلال  
و ثوق است که جمیع مقاصد و مطالب ایشان بر وجه دلخواه و دوستان حقیقه  
میسر و محصل گردد و سبحان الله مناعت صوری مخلصان استقامت قطع نظر  
از آنکه مورث انواع برهنه زگی و اصناف آزر دگی شده است در ارقام  
مخالصت انجام بحسب تحفه سده علیه المقام شریفه ما لا کلام بخشیده است اما انقدر  
هست که هرگاه که می خواهد که این رساله شوق را اختتام نماید باز از عالم غیب  
امری ظاهر شود که موجب حرف زدن و نوشتن میگردد و زود بیکه شرف لباس نیکو  
پوشیده بصورت جمیل ظهوری کند قصه کوتاه که بابت و چهارم اردوی بهشت  
ملاحظه شریفیه که بخدا حکمت پناهی جالینوس الزنا بقلم مشکین رقم نگاشته بودند  
مطالع افتاد هر چند که از هوای کلام و فحواصی مرام پیدا بود که این معاطفه نامی  
پیش از ظهور فتح دوم که از اجل جلال نعم الهی بوده است صدور یافته بواسطه  
آنکه بعضی مقدمات بغایت الغایت باز نگاه نوشته بودند و برخسب سخنان غم اندوز  
بطور رقم یافته بود که بظاهر معقولیت آن مخصوص زمان و دین زمان باشد  
فمنون غموم و صنوف آلام بخاطر فاتر راه یافت که شرح آن بطور ماریاد نگنجد

مصرع نمی شد مبنای کاش آشنا تهر گز + ای زیب و زینت بخش عقل معاش  
 بنظر امعان و تامل در او ازل و عوالم امور ملاحظه فرموده بمقتضیات حوصله  
 در یاکسش خود که مرکز ضمیر و ورهین آن دانش آئین است عمل نموده بے آنکه  
 نظر بر غارستان این بوستان افتد از مشاهد لطافت این چمن و عجب این  
 گلشن و دریافت فواج روح انواع بدایع عنایات الهی خرسند و محفوظ  
 باید بود و مضائق روزگار را در ساحت عرش مساحت باطن خود بخانداد و هم  
 گرامی را که دو اسپه می رود و بدل ندارد و خوش گذرانده و در شکوه و شکایت  
 که رسم مترسمان روزگار است شریک نشد هر چند میداند که در وقت توزع ظاهر  
 و مشاهد احوال پراختلال روزگار امثال این مقدمات ناخوش می آید و در  
 مذاق اخوان روزگار خصوصاً وقتیکه اندک زمانه در مقام غنچ و دلال بود  
 آزمایشی می کند بسیار تلخ بیناید و راقمان امثال این مقال را بیدرود نشسته  
 مطالعه این سخنان موجب مزید کلفت خاطر میشود اما چون میرهن و مبین است  
 که آن زبده ارباب دولت و اقبال و گزیده اصحاب فضل و افضال از نیجات  
 بی حلاوت بغایت دور و از استماع کلمات نفس الامریه سرور اند هر آینه  
 ابراز آن معنی نمود و هر چند قرار داد خاطر آنست که راه مراسلات که غالباً شایع عام  
 است مسدود سازد و اکتفا بر وابطار روحی که محض حرف و حکایت مترسمان روزگار  
 نباشد نماید با وجود آن معنی بمقتضیات صغیر سن و سجا از نارسیدن ملاطفه شریفه

تا لم بسیار دوست داده بود و هر چند از مکتوب نامرغوب که بجا الینوس الزمانی  
ارسال داشته بودند ظاهر بود که این مخلص هم یاد شده لیکن چه کند که محبت مقصود  
غیرت است العاقبة بالخیر

مراسله بخانچنانان

قَطْمُ الْأَيَّامِ نَشِيمُ الصُّبْحِ نَلْعُ نَجْمِيَّتِي وَقُلْ يَا وَحِيدَ الدِّهْرِ مَدْعِيَّتِي انْتَبِي فَلَيْسَ لِقَلْبِي غَيْرُ وَجْهِكَ مَقْصِدٌ	إِلَّا مَنْ فِدَاهُ نَوَادِمِي وَمُحِبَّتِي عَرْنِي حَرِيثِي فِي دُمُوعِي وَلَوْ عَسِي لِقَاؤُكَ مَقْصُودِي وَوَسْلَاةُ مُنْتَبِي
---	---

هر چند برین می شوم که از شوق و محبت که داعی عقل و مستدعی حال مستلزم  
کتمان و موجب احتیاط است حرفی نگویم و زبان قاصر البیان و قلم و زبان  
را تر جانان نفرمایم اما چه کنم که بیتابانه سر می زند قَطْمُ

لَيْلِنَ عَرِشَنَا إِلَى زَمَنِ التَّلَاقِ قَطْعُهُ كَمَنْ شَارَكَ بِسِرِّ زَبَانِ جَنَمِ بِحُبِّتِ وَجْهِ خَيْرِ جَانِمٍ أَزْ دِيرِ كَيْهٍ كُوشِ	لَا تُشْكُو مَا أَقَاسِنِي فِي الْفِرَاقِ مَرَا حُجُوْا نَامَ شَرِيفِ تَوْبَرِ زَبَانِ آيِدِ زَمَانِ زَمَانِ بَسِ رَاهِ كَارِ وَانِ آيِدِ
---	---

و آنکه سابقا کلمه چند هم ازین منقول در باب ملاحظه گرامی و عرضیه خود مرقوم شده  
است و عاثر که تصدیق نموده بود و حاشا که در حواشی آن قصه ابراز کلمه را مدخلی  
باشد یا قلم مشکین رقم از مکامن باطن اخلاص موطن اجازت شکوه فمیده باشد  
هرگاه خود بعلم الیقین می دانند که مراسلات صورتی شعار مترسمان روزگار

شده است و ضمیمه آن کثرت مشاغل جسمانی است چه گنجایش گله دارد و  
 عجب خوش طبعی که بخاطر شریف اخوت پناهی استظهار می سیح انقاسی سیده  
 است بصورت و وقوع در ضمیر اصابت پذیر آن محبان اعتقاد می جلوه نموده  
 از راه کرم باعث معذرت شده است و آنکه در باب معرفت واجب و مطالعه  
 کتب که بمباده نسبت آشنائی بخشد استعلام نموده بودند اگر چه فی الحقیقت  
 این بمنزله استعلام از جاهل و استعلاج از عامیست اما بموجب التأمور مغذو  
 از فهمیدگیها خود می نگار و اصل کار آنست که بمساعی جمیده و لطافت خریله  
 آشنائی بهم رسانند که اگر حقیقت خدا شناسی که باتفاق ملل و نحل حصول آن  
 غازه و شواری بر رو دارد و خاطر نشان ساز و بار اگر انیکس بمشقه نفس الاله  
 داشته باشد در حلوات و اگر آن حالت عالی مرتبت منفقو باشد در خلوات  
 عیوب نفس را یسما عیوبی که بوسیله فرط فکر مشاهده احوال اختیار نبی نوع  
 از اخلاق حمیده و افعال مرضیه اعتقاد دارد بمساع رساند و این طائفه  
 علیمه را در زمره ثرویده مویان بسیر و پا و برهنه پایان صحایم ابتلا که نظر  
 علیل آنها را معتبار نمی نهند و بمیزان احرام نمی بنجد طلبید و اگر در نشاء کثرت  
 که باوه غفلت است طلب این مفردان نرنگاه وحدت بعید و بدیع بینمونه  
 باشد نشان این بزرگوار از او سپاهیان ساه و اتراک و در محنت نه  
 قایل البضاعت که با امیر علی شیران رو کار نیستند نداشته باشند باید حسب چه از



اطلال دیار این بی خان و زمان و محافل مشاهیر باب سجاوه و اصحاب  
عنائم اثری نیست بلیت جانان بقمار خسانه رند بے چسندند +

بامروم کم عیار کم پیوندند	رند بے چندند و کس نداند چندند
بر نیبه و نقد هر دو عالم خفزند	و اگر در خلل احوال ملالی دست دهد

از رگدزنایافت این یاقینما بعد از تقدیم شهر الطالطاب یا سمیاء و افسر و رو  
نماید در وقت افاقت و شعور از مرقدان طلب این طبیبان حاذق و  
عکساران صاوق لاجرم دست تثبث با ذیال محاسبه احوال خود باید زد  
و مصداک من محاسن و مقلج خود را بوسیله فکر و رویت خود احصا نمود و تحسین  
و تقبیح نفس خود مطابق آن از روی سویت و اعتدال فرمود اگر عیاف و آبا  
اینهم میسر نشود بالضر و شرطی از عمر گرامی را بهر وضعی که باشد از دست زمانه  
پربهانه استخلاص نموده صرف مطالعه کتب اخلاق که مقصود و بالذات جمیع علوم  
است نمود اگر چه کتب قدیم در روزگار مانایافت است بایستی حال بمطالع  
اخلاق ناصری و جلالی مشغول شد اگر چه پیش اهل خبرت اینمعنی چندان  
اعتبار ندارد و به عینه بحال طالب علمی می ماند که سواد روشن و فهم تیز دارد  
بی آنکه تجربه کند و روشن آنرا از طبیب حاذق و اند مطالعه کتب طبی نموده در  
مقام استعلاج مرض شود اما بایستی حال بهتر از آنست که نقد زندگانے که  
مفقود و البذل و معدوم العوض است صرف در تحصیل سائر علوم که فی الحقیقه

از اسباب تحصیل علم اخلاق اند نمایند کیفیت که عمر عزیز محصور در جمیع زخارف  
و نیوی و حراست تنگ و ناموس این عالم آنکه که در معنی عده بی ناموسیهما  
وزیده بی تنگی ماست دارد و آنکه در باب انجلا مقاصد و اختفای در و آلی  
عرض داشت و از نگاشته بودند المنة الله که اکثر آن موافق اراده او آنکه  
از روایات از احوال این شکسته بال پر سیده بودند بحسب میراجل چند روز  
مملت داده است اگر اراده از لی آنست که انیکس در مسالک نفس الامر به ملوک  
خواهد کرد و الله الحمد و الیها عیسی فرید توزع باطن شده است و الحمد لله که نفس  
ناطقه از آلام بچه که در مدت سه ماه متالم بوده است تخفیف یافته و نیو لا عبارت  
نشری معاف حال بنظر در آمد بعینه نوشته می شود اکنون غایت نیست و قصود  
اینست که یقین هر که در ساغر حیات گمانست اگر بحسب مظنه واقع بوده باشد  
چون صافی سوابق اوقات بجزعه و بهول برخاک تر مات ریخته نشود و آنکه مقتضای  
کمال عقیدت و اخلاص آرزوی در پناه هر که استاون با ضما تم شرافت دیگر  
نموده بودند در برابر آن چه نویسد که لائق باشد الله تعالی و جمیع متمنیات تسام  
و بسائر مقاصد صورت و معنوی فائز گردد و اند محبت پناهی خواست که کلمه چند از  
خصوصیات در خانه و خوبیه و نیکدایا و یار فر و شیهامی برادر آبی و انش پناه  
حکمت و شگای او ام الله تعالی که لاله و او ام لانا و صلاه و جریست و برست  
بر آمدن از و منه که در نیو لار مخاطبات و دوستان صمیمی تعمیر از و عباس و و

می رود و مخاومات واهی و نویسد و بعضی از اوقات را در اندک اوقات صرفیه  
و مطارحات عامیه صرف نماید اما وقت مساعدت نمود ان شاء الله تعالی  
اگر وقت وفا کند و موافق نباشد دقیقه دقائق احوال را بشرح و بسط خواهد نوشت  
زیاده چه نویسد +

### مراسله بخانتخاناتان

رباعی در گوش این دایره پنهان یا با خبر است از خود و از هر که بود	بر خور داری دو نوع مردم را دان یا بنحیب که از خود و از هر دو جهان
---	--

الله تعالی در هر چه بود نشانتین باشد و در این مدت که نگار ششماه کجبتی  
تقاعد داشت نه آن بود که در ترنگها خیر اندیشی انیکس غبار فتوری رفته باشد  
چه در آن باب اغراض این جهان ناپایدار که خواستگان غنودگان غفلت است  
منظور نبوده نیز در گلشن سمرقانی و سستی بی طراوتی راه نیافته چه آن بر هوای  
نفس اساس نیافته است از روی تمییدگی و در پیاتر گنج نهال نشانده ام نظم

دل بصد گاه و در پیشگاه هر سیت	دخل ابد عشر آن فیض ازل کان او
شمه از سر دل حاصل خاقا است	کز سر آن شمه خاست جنبش ایمان او

هاشاکه بزبان چنبری رود که در دل نباشد ظاهرا در مراتب آشنائی دریافته باشد  
که از مبادی صبح تمیز انیکس از گره و تجرد گزینان بود و از صحبت جهانیان است  
و افسرده خاطر چون بسر نوشت آسمان بارگاه تعلیق درآمد از انجا که آن نحو

شده بود درین هنگامه دوستی و مدارا همان حال را غازه چهره خود ساخته  
 بر کنج خموشی و امن کشیده میداشت هر چند زمانیان در آشنائی و مصافقت  
 لطافت می انگینختند انیکس تنفر میکرد درین قافله بزرگ و کس تبکا پوک  
 بخت من شوریده ریمیده را بدارم دوستی کشیده نخستین برادر فطرت که هنگام  
 رستن از قید طبیعت داشت حکیم سبک روح کشاده پیشانی فراخ دانش  
 ابو الفتح گیلانی اورا پیمانه عصری لبز گشت دوم آن گوهر سعادت غش  
 که نسخه مکارم اخلاق است و یا قابلیت سترگ در زبان گویا بزبان خموشی  
 تخم بیتی و صداقت را در زمین دل این حیران مشکل پسند و شوار گزین کشا  
 نموده چندگاه که گام فراخ در کامرانی زدند فرمانه ابستم متابعت نموده  
 بعضی سخنان حقیقت آمو که بر مذاق زبان تلخ آمد اگر بشورش آورده باز عیان  
 دل گرفته طلب کار فرمودی در خنچه گاه بوی ازان معنی مبتم معامله دنیا  
 راست فهم نرسیده باوه خورون دوستی کردن بدیع نیست آنرا از نتایج باوه کشا  
 دنیا اندیشیده بهمت در اصلاح ایشان بسته دارد اما بظلمت خود را از نوشتن  
 باز آورده چه داه دوستی گذاشته بکوچه مدارا شتابد چگونه و خور باشد دیگر اگر  
 حقیقت از گروه تعلقیان بود ناگزیر چنین کردی لیکن همانطور که ارباب تعلیم  
 بزی هر گرویی درآمده باز از عشرت را گرم دارند انیکس هم طایفسان کثرت  
 بروشن وحدت دارد و بقدر توانائی در له از مآل میکوشد چه چون استاد این

فن نیست ناچار لوازم آن متروک میشود خصوصاً در نیو لاکه برادر صوری  
و معنوی تیغ ابو الفیض فیضی رو در نقاب احتفا کشید تار و پود این ساز  
تعلق رو در پراگندگی نهاد و افسردگی و رمیدگی اصلی در برآمد چه گوئیم چه رفت  
شیشه ناموس فطرت بر سنگ افتاد منکمه باخود یقین آن داشتیم که همیشه بهار  
تسلیم خرمند باشم به بی صبر و پرده کار و دیده آمد مشکوے

مرا این غول نفس دیو کردار	نگند اندر خرابی مایه بسیار
کنون زین بادیه تا کاروانم	مگر گر گس رساند استخوانم

داستان من دراز است بگفتن و نوشتن راست نیاید تا بفهمید آن چه در  
عواطف شهریار دانش پژوه قدردان من آرے گوی را نخستین  
از سفر آن جهان باز داشته خواهی نخواهی در گروه تعلقیان آور و رباعی

کی باشد و که کرنی قفس پر دامن	در باغ آلهی آشیان سازم
این دیو سه استخوانی را	در پیش سگان و وزح اندازم
این حلقه نیم کار آدم را	در کار که کمال بطه از م

درین شورستان ضمیر عریضه باخود داشتیم و سر از خود باز گرفتیم بودیم  
کجا فرصت آنکه سخن سراییم و حرف گوئیم و صحبت افزائیم یا مدار کنیم و زنی کار  
بودیم که بعد از سه ماه و کسری محمود خان رسید و کار ساخته شده آسان صورت یافته  
را چنان دشوار نقل کرد که آنچه لوازم دوستی و خیر خواهی باشد مسامحی جمیل نمود

و چون حقائق احوال آنجا از قرار واقع خاطر نشان درگاه مقدس شد  
از آنچه هر باره از جانب ایشان گفت و شنود کردمی و بیجا گران فروختی میزدند  
لشیدم چنانکه کشید که شمار از خلاصه مخلصان یکتا دانسته و دانانده بود برآ  
چه کار باینجا کشید که عتاب صور و معنوی رسید و چون خود کرده بودم بدین و  
دل کشیدم می و انهم که جماعتی صحبت ساز چنین زد و غایب شدند و شاهزاده از  
شراب جوانی و بزرگی راه مدار از رفت عقل زد و فزون توای و انا یکتا نشد  
چرا بر خود لرزید و از بار گران کلان عاریتی در پای پندار مانند چه قدر کار بود  
که به توبه او نمی شد دل شاهزاده را برآ خاطر صاحب خود چرا بدست نیاورد  
و بعد از آنکه در غمیدت سه سال از بدستی سخن نشنود و خود راه راست گذاشته  
هنوز راه راست نه میگیر می خواهم که بجوشم و هزار دیشتم و دهم و دل خود را  
خالی کنم اما زبان جوهری است شریف نهرار حیف که بدیشتم آلوده گرد و گفتم  
که ایله بود و عقل نداشتی اخلاص کجاشد و آنهمه حرف فدویت چه شد چرا  
کار را بر طرح انداختی تا آنچنان شد که شد سوگند خوردن اگر پیش شناسا  
این حیران انجمن بهتی گناه نبود و هزار قسم خورد می که ماتم اینکار سترگ بود  
و با اینهمه دشمن کامی کا جهانیان چه دشمنان و چه دوستان زمانه گرد و  
از آنجا که اورا فهمیده بودم و یقین میدادستم که اگر دیوانه و مست باشد بدین  
من هوشیار گرد و دشمن من کارگر آید مگر از رحمت از درگاه طلبیدم که اکنون

بتقصا بشارت گذشت آنچه گذشت رفته در اندک فرصت بزم محبت گرم سازد و چنان بهمت گمارد که خانخانان از مصلحت دیدن شاهزاده بیرون نروند و خدمت ایشان را از حمیم دل بقدیم رساند سو و منند نیامد با این که در نفس هم معاتب ساختند اما مراد دل اثر نکرد و بر همان عقیده خود بود و مفضل صاحب صلاح این خیر خوا حقیقی آنست که پاس عومی خود نموده خاطر مقدس را از گران بر آید که آنحضرت از ایشان آن چشم داشت دارند که از هیچ فرزند خود ندیده باشند اکنون التماس طلبیدن بر طرف سازند و از بزرگی سوسوده و پنهان آن خدمت شوند بالفرض اگر حضرت طلبند هم مناسب آنست که التماس خدمت نمایند فکیف که خاطر مقدس آن می خواهد که این خدمت از پیش ایشان شود اگر نه الواقع آن مردمانی دانند معروض دارند تا وسیله کوشش من یار دیگر شود من کجا و سر این کار کجایم لیکن بهمت نیست که بار خاطر اشرف را بر دانه نهرا رشک که برادر تصرف ماند و این را از آثار توجه ایشانجی دانم و آن بار تخفیف یافت امید که بالکلیه بر طرف گردد و بدو اتان خوشی کنند و غم اگر اینها اگر در جوهر شناسی یکد جا غلط کردی در فهمید که خود بدگمان شدی دانم که اینها عارضی است بر دامن حقیقت گرمی نمی نشیند قطعه

عاشق آن نیست او بوی وصال	نقد جان را بدل شان بخشد
عاشق آنست کو تبرک مراد	هر چه هستی است را گان بخشد

دو جهان را دو شاخ گل دانند	دو ستم بند و بد شمنان بخشد
سخن بسیار و وقت اندک و زمانه مانع و دل تجرد گزین همین بیت اکتفا مینماید	
بیت ترا دیده بنیاد دل هوشیار	از خود از همه بیشتر شرم دارد
بخاشنا نمان	
اندر میان جمع چو جان هست آن یک	یک جان چه خوانش که جهان است آن یک
سو گندمی خورم بحبال و کمال او	کز خشم خویش هم نهان است آن یک
دل موج می زند ز صفاتش کج و خم	زیر افزون بر شرح و بیان آن یک
<p>این دو جان بخش جهان آفرین مراد است آن خلاصه خاندان اہمیت برآرد  و بزرگو کاما صوری را بر آورده در تحصیل مقاصد معنوی سرگرم گرداناد  و امر و ز که آن آرام دوست عیش گزین را بحسب سرنوشت آسمان که در عالم  عنصری سبب آن مخالفت را روشن خیر خواهان حقیقی باشد یا آرزوی تنہا  ہمراهان معاملہ نافہم کہ آن نیک اختر را از یورش قندار باز داشتہ تسخیر  ستہ پیش نہاد و بہت عالی گردانیدند یا بسبب دیگر آن نیکذات خوش نصیب را  محنت تر و دوشدت قطرت و توزع خاطر و تشنت باطن بسیار باشد چگونہ  دل و اناء عقل دور اندیش رخصت می دہد کہ داستان گاہہ منہ را کہ در قرطاس  نامہ گذشتہ ایمگانہ رفته است شرح و ہر وجود آنرا خاطر نشان مخاطب  منصف خود نماید اگر چہ شبہات خاطر پاک این نیازمند کہ تجربہ کردہ من است</p>	



و بشارت تجر و گزینان کم تصنع که درست نیتی آنها منظون انکیست ست نزدیک  
رسیده که خاطر شریف آن گلرسته معنوی از هر رنجی که درین زمان محسوس دیده است  
یکبارگی آسایش یابد و در عشرت و کامرانی و مسرت بخت افتد و سه خوشی  
گوارائی و رازی عمر و فراخی حوصله و عزیمت و تدبیر صائب و حسن تکلیف  
و ثبات قدم آن رزم افروز رزم افزای صورت و معنی را از بارگاه آسمانی  
جلت آلاؤه عطا شود و در صورت آنچه از کوری و فراط محبت و معامله نشانی  
رعونت نفس از زهرگاه دل بشورستان کافه آوره اول نقد دل خود را  
بقلا و زنی بخت بیدار که نشانه رضامندی و اوار است از حب و بغض دوست  
و دشمن آلوده امید و یاس نه میسازد و ثانیاً باطن مخاطب خود را که موطن  
هر ارنده است و از اختلاط جمهورانام و دید حالات ایشان کمال نیکی آرد  
کسا و بازار دارد و ازین جهت تمیز میان دوست و دشمن که اعتماد را شاید کم  
بدست می افتد لیکن از حسن طبیعت و لطف سریرت خوبی هر دو طائفه و  
خیریت آنها را با لکلیه فرو نمی گذارد و در عین مشاغل که افتراق و امتیاز  
میان خیر و شر کمتر می شود تا تفاوت نهادن و دخیل یابد و شر را کجا امید و شایه  
در شورش انداخته بود و اگر در ایضاح آن کوشش گنجایش دارد و در آیین کار روان  
به شناسی وقت مطعون نخواهد بود لیکن آن شکوه از ان قسم نبود که به محبتی که  
ایشان در نیکس فهمیده باشند یا محبتی که نیک سیرتان زمانه از دست کردار آن

روزگار چشم داشت به شند مخافتی داشته باشد تا در ازاله آن سعی نماید لیکن  
 چون دوستی اینکس از متعارفات نیک سیرتان زمانه فراترگ افتاده  
 خواهش چند بخاطر بوالفضول راه می یابد که از ناروایی آن آزرده شود طبیعت  
 اگر خواهشی کند دل شیدا مرا چه بزم عشق است و صد نه از تقاضا مرا چه  
 یقین آن دور بین باشد که درین تصنع بکار نبوده ام آنجا که روز بازار  
 مردمی است و متاع دوستی رواج دارد از پیش خود شرم نمی گیرم و خوی  
 نجاست بر جبین ندارم و نظر بعالم و عالمیان امروز نزدیک بایشان کسی را  
 نمیدانم و عیار در خاطر همیشه بهار من نیست و نخواهد بود و چرا باشد ترا از وفا  
 بدست داشتن و عیار آلود این وشت پر وحشت شدن شعار عریضه جویان  
 ملک ناحق شناسی است حاشا ثم حاشا آنجا که اسم مردمی و نام اهلیت باشد  
 امثال این امور پیرامون آن مرز بوم تو انگشت چه جای آنکه کار از آن  
 گذشته باشد که شرح و اثبات آنرا به کردار میگردد و بداند الحمد که از مبادی احوال  
 تا حال چنانچه آن بزرگ زمانه در خبرت ذاتی افزائش دارند و محبت این خیر  
 وستان دانش افزونی دارد و درین روز بازار خود فروشان اگر شرم از خود  
 ندانستند و استانی چند واقع از یار فروشی ها و کوششها و کوششها و دلسوزها  
 با جهانیان برابر آمد کار آن و انا دل به چندان به پیکار رفتن و از مضرت خود  
 نه اندیشیدن از هزار یکی و از بسیار اندک نوشته ام چه کنم مرادیده بینا و دل بهیلا

نجالت خود نمیکند از دو که ازین باب در بازار این گنج این جهان اگر دروغی  
 گفته آید که مشتریان معامله و آن بهیگاران می خردند حرفی زنده هر چند طبیعتهم  
 که شناسا مزان زمانه است می گوید که دوست نداری که شرح حال ترا  
 بدوستدار تو گوید و نیکوکار خیر اندیش در نقاب احتجاب و کنج غلت می توانی  
 تا بغیر ضامن آنچه ببیند و گوید و روزگار معاونت و آن معاون چادر پرده  
 شرمندگی خود فرو مانده و حرف سر آن می کنی خاصه و قتی که اصحاب شرات  
 و از باب افترا و احباب حسد فراوان بود بر آن نیت بد نیک را بد و اینم  
 باشند و دوست معامله نفهم پذیرا باشد لیکن چه کنم که مرا معامله با فطرت افتاد  
 و طبیعتم را قدر پیش فطرتم پذیرد نیست سبحان الله من وحشی صحرای اراپا بند  
 مدینه ساختن و در چنین گفت و گو انداختن چه حکمت است تاگزیده روزگار  
 خود را چندین تصدیع داده کاغذ را سیاه باید کرد و چندین سخن را نوشت  
 اما چه توان کرد و کجا که از کارخانه تقدیر بانیکس عطا شده است ناگزیر لوازم  
 این لباس بجا آوردن و شکر این لباس کردن اساس ضامن را استحکام  
 دادن است پس همان بهتر که ازین داد حرفی چند گفته آید که توجه و التفات  
 ظاهر و باطن بندگان خلافت پیما، زیاده ازان است که باین ماحصایان کرده آید  
 و خدمات و تردوات پسندیده ایشان همه مجرب است و چگونه مجرب است که جمیع  
 امر و منصب را از آن که خدمات ایشان را بشرح لائق مکر نوشته اند همه در موضع

خود بجای کرده است و عنقریب آثار آن عالم در کار ایشان می شود و کشتی  
 جنگی حکم شده که در هر دریای موجود سازند بزودی سرانجام می یابد و توپ و  
 لوازم آن متعاقب خواهد آمد و با یک لحظه از خود غافل تصور نفرمایند و چه گنجی  
 این دارد و دولت خان را سفارشهای خوب کرده شد ان شاء الله تعالی  
 بمقاصد خود برسد و لیای دولت از اطراف ممالک محروسه فتح نامها  
 فرستاده مورد مراجع خسر وانه شده اند امید که عنقریب ایشان نیز این کار  
 عظیم را با تمام رسانیده کامیاب صورت و معنی شوند از احوال کثیر الاحتمال  
 خود چه نویسد که از کثرت مشاغل و فرط مهمات خدیو عالم فرصت آن نیست  
 که بآن بادی علی الاطلاق از سخنان قدسیه نفس الامریه گفته شود و حضا  
 در خانه در هوا و هوس و حرص چنان فرو رفته اند که اگر احیاناً حرفی از معدن  
 حقایق گفته آید چند آن ناخوشی دیدند بشود که خاطره طلبکار التیام و  
 انتظام و خیریت مروم است آنقدر ندامت بهم میرساند که بگفت در گنجی  
 و بدزدیشان و منردیان کم صحبت رو میداد چه اگر لظا هر میرود از شور و غلب  
 و تمت ایشان تیره میشود و اگر تنها بشیر با جناحه مادت است رفته می شود  
 صاحب آریا می فرمایند و حاضر نمی یابند بقدرتی گرانی میشود و ای باب  
 غرض وقت یافته این حق را وسیله چندین باطل میگردد و انتد نیکد است و  
 خوب سیرتی در دم اینجا مختصر در برادر گرامی حکیم تمام است که اکثر اوقات

بدیدن او خورسندم اگر چه آن عزیز نیز در مشاغل چنان فرو نرفته است که  
 گاهی حرنی از خدایع نفس و حقیقت کار گفته آید و نکو مهرش یکدیگر کرده این  
 نفس اماره را بهیچا پدید آورده سود از فیل و اسب و سایر اسباب پهنوی  
 سرت ندارم که در کمال شگفتگی می کند رانیده باشم برادر گرامی حکیم ابو الفتح  
 را کم کرده و از شجاع گذشته خیال باید کرد که بر دل معامله فهم این بیچاره چه بگذرد  
 بعیت از حال خود آگاه نیم لیک اینقدر دانم که تو به هر که بخاطر بگذری آن کم  
 زواران بگذرد و ای هوشمند آگاه دل امر و زکار صورت بمشاغل صورت  
 افتاده است و مکرر از فرط خیرخواهی نوشته ام که در سبب لطف نامه و چگونگی  
 نوشته است همه مطالعه فرمایند غرض آنست که بیگانه گفتگو بران اساس باشد  
 اما پیوسته بحسب احوال خود و مطالعه کتب اخلاق علی الخصوص نصف خیر  
 احیاء العلوم اشتغال نمایند که نفس اماره در کمین است مبادا فرصت یافت  
 که بر آن خود سر انجام نماید که علاج آن دشوار باشد و پیوسته در جواب  
 آدمیان بغیرض کم خوشامد گوئی باشند آن نفس کجاست که بگوید که برین علاج  
 حاضر ساخته نگذارید که ناشائستگی و غضب و غفلت نظهور آید اما اینقدر کوشش  
 و کوشش ضروری است که امثال این مردم را انیخت باشد که در خلوات حریف  
 چند از راستی توانند گفت زینهار اثر ارچرب زبان را که بحرب زبان کفایت  
 و دولتخواهی خود و نموده هزار کار تباه سر براه بیناید راه نهند اهل دولت

وقت کم و کار بسیار و خوش آمد گو فراوان و منشیان استگونا پدید و بهر ذرات  
خود دوست از نگس و موز زیاده پس بهوش باید بود تا کار ساخت شود  
زیاده چه نویسد الله پس باقی بهوش

### بخش نهم

قیمه والاورد و یافت و بومی اهلیت و مردمی بهشام خاطر رسید  
الله تعالی بقاصد صوری و مضموی رسانا و آنچه در باب بنمونی و بهیو و نشانی  
ایمان رفته بود ای بهوشمند هندی نشده در بهایت زون دیده و رمی را بکوری  
فروختن و نابینائی را بر و ورینی گزیدن است من کجا و دارا من اهتدا  
کجا تا و عیثه حرامی بهایت حرامی چند آو میانه توانم کرد لیکن چون طلب  
و تمییز باطن صادق و اندیشه ضمیه نجیرت کونین مقرون بود تا نید الله  
این سرگشته وادی خمول را دستگیری نموده بهرستان اهلیت یعنی بهتیلان  
عتیه خلیفه زمان پیشو جهان آورد و بخت دوستی بجا آورده بعروة المولک  
ارادت این خدیو صورت و معنی مقتدا ظاهر و باطن رسانید و قاصد دولت  
تفقد نموده من نابینا را سر به تحقیق و چشم کشیده دیده و درین کرامت کرد  
تا به پشت گرمی آن از تعلقات صوری و معنوی که حجاب جو یا مقصود است  
بیرون آورد تا پس پرده کثرت جمال و حدت بنظر درآمد و جمال جهان را  
این خلیفه وقت که در نقاب کثرت و حجاب سلطنت از نظر ساده لوحان

نظاره برین و نگار خاطر آن کج در آن مخفی بود مشهور خاطر حق پرست گشت  
این بیره اهرم بر اه افتاد امید که سر رشته مقصود بدست افتد و نمندی گردد و اکنون  
بعضی از فهمیدگیهای که بهر کت صدق ارادت روشنی افزای خاطر تیره کن  
گشته است بآن برادر می نویسد امید که این داستان را از خوشامد گوئی  
و سخن آرائی بیرون دانسته در خاطر جای دهی و برادر باران رحمت الهی  
فراوان بهمه جا و بهمه کس فرارسیده است لیکن مبدع جهان آرا ستر این بحسب  
مصلح از نظر مخفی داشته اکنون اول پایه اهلیت آنست که باطبقات انام  
طرح آشتی انداخت و بساط صلح گستر و کتیبه یکس و انسیه زبان و نیوی ختیا  
کنند ضرر اخروی چون خواهد گزید پس همانا هر که راه باطل رو و بمشایه کوری  
باشد که در شب تاریک راه را گم افتد سالکان طریق اهلیت را جز رحم بر آنکس  
چه تواند بود و دوم آنکه نجات هر طائفه و سعادت هر گروهی در ضمیمه این خواهد آمد  
ارباب تجرد و ریاضت و اصحاب تعلق را بعدالت و شرح مراتب این بسیار  
و مجمال این را یقین شناسد که نجات سپاهیان نصرت شعار و غایزبان  
حقیقت آثار در خلاص صاحب خود است هر چند که آن ولی نعمت از اهل ظاهر  
باشد نه که در عبادات بدنی و مالی که آن سرمایه تجارت دیگر آنست سرگرم  
باشد بلکه خوبی آن از جهت انتظام عوام است جمعی از مخلصان کوتاه بین را  
درین راه خطائی افتد و کارشان از نیجهت هر روز زبون تر شود و آن نیست

که پیوسته نظر بر اخلاص داشته باشند و چون انجامالت در مردم کمتر یابند و دست  
نوازش و افتخار بر سر و دوش خود نهند و صاحبان چون معشوقان حقیقی اندک استغنا  
لازمه آن خصوصاً که است اندیش بسیار شبانی نیازی ایشان افزون خواهد بود  
از خجست کوفته حوصله مانجیال تباه افتند که مکرراً بنیر سید یا اخلاص را اثر نمیست  
و اندیشگانا دست آشنایان معامله نافهم خوشامد گویند و فسادشان گشته عنقریب در  
گو خمران در مانند پس باید که با هم کما مراتب اخلاص شرف گشته مقصود خود را در رضا صفا  
محسوسانند که بجز و اندیشه اخلاص یا زون شیرین منقرض نه از نخوت و در بر انداخته در مقام  
خوشهها گوناگون شوند سوم آینه در نظم با زین و کاسا گولی نعمت خود دوستی و در  
منظور ندانند بلکه اگر با کسی پر کشی در میان باشد و آن شخص بکار حساب  
آمده باشد این را بنحاطر نیاورده در روان کار و دشمن خود باشد و اگر نه او  
دوست مقصود خود است از را از امانیت چه بهره چهارم خدمت فروشش و  
اخلاص افشاکن نباشند که بوی مشک پنهان نتوان کرد و اگر فی الواقع از  
فروغ صدق روشنائی دارد و ظهور خواهد شد افت گویا هر نشود و مخلصه دیگر است  
و سوداگری و دیگر گوهر اخلاص بهمانند او و اگر همه عالم را در برابر اخلاص دهند  
لعل را بخند فروخته باشند اسباب دنیو و آخرت و تمتعات و و بهمان چون علف  
مرکشا و زراعی قصد بدست افتد آدمی از سودا اگر کمتر نباشند که جوهری بهمان  
بدانچه بی قصد بدست افتد بفروشد و بخرید از غضب و شهوت که دو پیاکنند



نفس بد اندیش اند بوش باید بود که شاهزاده خرد را با سیری اینها ندید  
 بلکه پیوسته این سگ و خوک را از پنجه خرد و گردن و مهار و انش در بینی انداخت  
 نگذارند که عریده نمایند کار غضب بجائی میرسد که بیک ترک او بی تابید شنگ  
 چه رسد به کشتن قبیله دل می نهند و معامله شهوت بجائی می کشد که چاه حرص  
 او با نیار با عالم نرسد و اندیشه باید کرد که نهال جمع کردند چه شدند و آنها که جمع میکنند  
 چه می کنند ششم پیوسته نیازمند باید بود و در یوزه و لکاشکسته و تیر و گزینان  
 هر طایفه بر خود لازم شمرده و هفتم مطایفه کتب از اخلاق ناصری و جلا و نجات  
 و محملات احیاء بر خود فرض وقت دانسته تیرمات اوقات شریف را ضایع  
 نماند هشتم از صحبت خوشامد گویان بقدر امکان احترام نمایند که پهلوانان  
 این راه از تیرگی این شور و خجستان هلاک شده اند پیوسته عاشق صحبت را تنگ گویان  
 که ظاهراً هر شان تلخ و باطن بشان شیرین باشد باشند اگر از هم را مان اینکس  
 بود خود چه دولت و اگر نه هر جا که ازین گروه نشانی یابند بلا زمت او شتابند  
 سخن بسیار و فرصت کم و مخاطب ناپدید و از باب زرق فراوان اگر عمر وفا  
 کند و شوق مخاطب افزایش باشد سخن حق بدارج گفته آید اندر بس باقی پس

بخانچانان
-----------

نامه بدست خط خود چنانچه ایما رفته بود ننوشت چه مشاغل بسیار و در انصاف  
 بایستی خود آمده خواند امثال این حکایات را اهل عالم از شنیدن پوستان

دریش سفیدان بشیر قبول نمایند تا از امثال ما مردم که بجز لباس تعلیق چنین  
طیلسان بدنامی بردوش افکنده نظارگی اندکجا گوش کنند لیکن چون از  
مبادی احوال آثار نیک ذاتی و اخلاص فراوان به نسبت خلیفه وقت دیده  
می شود و آثار رشد و کاروانی از ناصیه احوال سعادت ایشان خوانده می  
این دو کلمه نوشت والا از نارسا و زکار و کج بینی احوال آن زمانه سر و برگ  
حرف زدن نمانده است اتفاقاً بقیه بالانحیثه

### بخش استخوانان

قطعه اگر نقوش مصور همه ازین جنبش اند	مخواه دیده بیت خشک تن اعمی
و دو گونه رنج و عذاب است جان مجنون	بلا می صحبت بیله و فرقت لیلی

مخلصی که در حضور و غیبت دور وصال و فرقت از دور بینی دوستی و درستی  
خود از دوست بسیار دوست خود را زود وسیت ویر بهوشیار شوند از خود آزرده است  
بمطالعه منشور محبت که محمود خان آورده همقرین شادی شد و همقران غم گشت  
شادی نخستین آنکه نظر این غریب خاکدان دنیا که نه دوست سزاوار دارد  
و نه دشمن لائق بر خدایت مخصوص آن دوست بیگانه خومی که مرا چون من  
دوست ندارد و من بیک دیدن او را بهر اران جان خریدار افتاد غم اول  
آنکه بر زمان زمانه ساز او که تعلیم یافته مکتب خانه آن زو و فنون وقت است  
گذشت که مرا محض از برآ و لجونی خاطر شما فرستاده اند شادی دوم آنکه نظر

برنامه دگشتی که خاطر آرزو مند آن بود واقع شد غم دوم آنکه آتش مهابرت  
از مشاهد آن اشتعال گرفت و خو کرده هجران را بتازگی در شورشش آورد  
شادی سوم آنکه حظ روح پرور سرور افرا در بر آمده غم سوم آنکه مضامین مختلفه  
که منبع آن دوستی باضطراب آمیخته است معلوم گشت اگر چه از جنگ و مسلح  
و دوستی و دشمنی متعارف روزگار فراترک شده سخن کرده اند اما چون مشحون  
بمکلف بود اندوه افزا گشت شادی چهارم آنکه قاصد نامه باخبر مسرت آثار  
اتخذ و در صحت ذات و توجه بسپاهی و اهتمام مهمات اشتغال داشتند غم چهارم  
آنکه انحراف از توجه تسخیر قندار و غم جزم بصوب ناصوبیت کرده و شادی پنجم  
آنکه اسباب تسخیر و غیر دزی این یورش سرانجام شده غم پنجم آنکه بواسطه  
بسیار آب یا باندیشه دیگر این امنیت دیر بحصول می انجامد شادی ششم آنکه  
بمجرد رسیدن محمود خان بخاطر رسیده بود که در معترضات بادشاهی معترض چند  
در آیین اخلاص و روشن عقیدت مستحسن پوران و ورهین باشند نوشته  
و گفته باشند غم ششم آنکه در میناب بموقف عرض مقدس خیری نرسانیده بودند  
و مع هذا سیه قان حالت را از مخلصان خود استعاده کرده ای ابو الفضل  
بس کن قصه خوان و افسانه گوئی سیتی که تعداد شادی و تند کار غم نمانی را بیا

تو نقش نقشبندان را چه دانی	تو شکل و پیکر جان را چه دانی
تو خود می نشنوی با ننگ دل را	رموز سر سلطان را چه دانی

هر چند فطرت این حیران انجمن هستی مشتاق رسیدن خط شما نیست لیکن  
 اینقدر میدانم که خاطر مدارائی مدارا بدوستی فروش شما از نوشتن نامه فرستادن  
 پیغام بر دوستی فراوان چگونه باز آمده بود و عجب که مقدمه قدسیه که در اصلاح  
 احوال آن یگانه روزگار گفته بودم بکار من مسکین معامله فهم برده اند و آن  
 آنست که بنحاطب خود می گفتم که مرا اندیشه که بود از اخلاص وافر شما بود که مبادا  
 انکار بر آن نموده در مراعات خواطر فرستاد ما و فرستادن مردم خود اجمال  
 نمایند و ضمیمه از رگ و طبیعت آنکه قره العین دولت میرزا ایرج را بگمان اسلام  
 و ملاحظه کفر ناپرسیده و زر خانه فرستاده اند هر چند کفر نفس الامر می داشته باشد  
 در مذہب یکجہتی گنبد پیش امثال این امور نیست نه میگویم که مراد دوست نمیدار  
 یا دوستی خود را که به نسبت من است بسیار اعتقاد نداری این می گویم که معامله  
 دوستی در خور نیک اندیشی من نیست فیکف که در برابر محبت من باشد و  
 چون عالیشان را بدشمنی انیکس بر می یابند محبت ناقصک خود را اعظم شما  
 خیال میکنند باز گذشت آنچه گذشت اکنون بگلی بهت جاه و اعتبار و فستج و  
 نصرت و صحت و مسرت آن وحید الدهر را از خدا مهربان مسالت می نماید  
 و در لوازم دوستی از خود شمرنده نیست حضور و غیبت یکسان چون گویم که در حق  
 گفته باشم چه بسا خوبها آن یگانه محبت در غیبت گفته می شود که در حضور مذکور  
 نبود که مبادا رعوتی بخاطر راه یا به المنة باشد که توبه ظاهر و باطنی حضرت

خدا یگانی در درجہ اعلاست یعنی ازین گرم تر و نیا زمند تر و زود تر عیب انصاف  
فرستند که شجاعت و دانش و هجوم عوام و البتہ ای مردم مردانہ و فراہم آید  
اسباب و نیویست کن آدمی است بیت اصل تمیز است اندر آدمی +  
تا فردنی را بداند از کس + اللہ تعالیٰ توفیق محاسبہ و شکستگی دل در فرمود  
مقدار روزگار خجستہ آثار آن یگانہ زمان دارا و محمود خان خجستہ کا اخلاص  
است این بار با و نظر می دیگر شد تو قضا است او اختیار بہ بنود و گرفتار و کردار  
از ورثہ امی و السلطہ در مہ ماہ سہ ہستی و ششش نوشتہ شد

### سخن سخنان

بیت گر غمے آید گلوے او بیہ  
و از روستان و میر و ادب باش

از مطالعہ ہنر جامعہ کونیہ الہیہ سر بہ سپر خاطر خروہ و ان بودہ از نقوش  
الائم کہ صفحہ ہمایان از ان زیر بار و الحاح از اسباب و الا انیر و شنگ و از  
در دریافت اسرار عبودیت است در وسعت سر اول و در بین آن معشوق  
رافد از و آن عاشق بہ خور و از من کہ جز عاشقی من معشوقی کونین را  
نہ از او نیست تنگی چہ معنی دار و کہ کنجا کہ ہم پدید نیار و چہ دوست و در بین من  
اگر از کید کہ حسد اخوان و دنیا گوید آن خود و روز بازار مردمی شیوع داشت  
و بزرگان صورت بر بی بقا آن پی برودہ بزم عیش خود و منقص ساختہ اند  
تا بہ پیشوایان معنی چہ رسد امر و ز خود کہ حال او معلوم است حاشا کہ گرد

بردامن حوصله جهان بیجا خاطر محبوب بسزای من نشیند و اگر از یک رنگ  
 نبودن فرمان روزگار زمان فرین می فرمایند خود انجمنی باعث ظهور عیار  
 اخلاص درست که سود و زیان را در آن گنجایش نیست میشود و راه معامله  
 با فرمانروا حقیقی مسلوک داشته هزاران مقاصد صوری و معنوی را دام  
 گسترده می گردد و اگر از جدای صوری دوستان عرفی و آشنایان ظاهری  
 که از اسباب انتظام مهم صوری اند در تعب اند خود بغایت عجب است که نمیند  
 اگر موجب شکر گذاری نباشد باعث کلفت کار شناسان درگاه ایزد چون  
 خواهد شد و اگر از دوری صورت دوست حقیقی آزرده دل اند خود از کم فکری  
 و بی محاسبی تواند بود چه محبت حقیقی رومی هجران نه بیند و مفارقت ظاهر  
 موجب احتمال احوال نشود چه در منزل الهیت که محل نزول مودت حقیقی است  
 غم و غصه نمی باشد پس اید دوست دار پر حوصله کم حوصله بسیار برادر کم دواز  
 من امر و زمان روز است که شما از خود بهره ور بوده بیدار قمر خود و الا و بتائید  
 نیست درست غم و غصه را بخود راه نداده تمشیت مهمات مرجوعه را سر انجام نموده  
 داغ بر پیشانی بزرگان جهان نهاده بهجت اگر اخوان و دوستان حقیقی گردند  
 چون از نامه عطف و پشیمانی آن بزرگ جهان را گره آلود یافت دل بدر  
 آمده کلمه چند نوشت در عمل آوردن آن یاد داشتها کوشش فرمایند که آنها  
 بتدریج میوه گوارا باری دهد از احوال خود چه نویسد خداوند که نفس اماره

خیلی در پاره نفس مطمئنه تنگ و دودار و طبیعت عنصری که از کور باطنی از  
 در و صورتی در نالش است امید که چون صلح کل در میان است او هم از  
 نالش باز آمده بصحت گراید و اشعار متجذبه که در بیاض علیحده رقم پذیر شده بود  
 و انتخاب حدیقه و آنچه بعد از آن منتخب شده باشد نویسانده یکی بفرستند  
 و بعد از آن آنچه که شود جز و جز و بفرستادن آن بتمام دل ناتوان فرمایند  
 قرة العین دولت و سعادت و مسرت میرزا ایرج و داراب و قارن بخوار  
 صورت و معنی شوند وقت آن نیامده است که ایشانرا خصلت فرموده و ظل  
 حمایت الطاف ایزدی که کافل مهمات ایشان است گذارند بخوابم که  
 همواره از رسمیات حقیقیات ایشانرا که شب و روزی بگذرد مصحوب یکی از  
 حاشیه گردان بساط عزت نوشته می فرستاده باشند زیاده چه نویسد

### بخش سخنان

در باغی دل با تو دهم و غم بدان ایشان	وز تو بیدرم بستی و ایشان را
در عمر من اندر سر و کار تو نشو	مهر تو بپریش و بسم خویشان را

بخاطر قدسی ترا حقیقت اساس ایشان چه حاجت که بگویم بخاطر آسوده شناسا  
 مزاج نادرست روزگار آن معدن نیکذاتی باید که نگذرد بلکه در صد هزار  
 فرسخی آن چمن همیشه بهار هم عبور نشود که در حرف معامله خلافی بخاطر حق گذار  
 من راه یابد تکلیف و در داستان و پستی سخن از عالم ناراستی بر زبان خفگوس



من بنیت مدارا هم بگذر و چه جا آنکه مقدمات قدسیه صداقت و انگاه بان  
 و رازی سخن و با اینهمه امتداد و زمان از مثل منی که در تراژدی انصاف و قدر دان  
 او جمیع اشعار روزگار و آنچه پیدا کرده از جهات شیعیه و طرق مختلفه از مفتنات روزگار  
 اند تا بسودت دست و پا و خاطر بر زبان هرزه گوئی و بد اما چه توان کرد که  
 مخاطب من نظارگی جمال نیست و طبیعت او را از هجوم بد معاملگان  
 فرصت مشورتی یا وقت شنیدن نصیحتی از فطرت بلند خودش نیست بهیت

تویوسف معنی را در چاه بلا ویدی | اورا بشنشناسی در مصر کجا دیدی

نشد الحمد که بعد از نیامدن مفاوضات گرامی که یاد از فراموشی می داد و بجا  
 از رسیدن قوافل خطوط که نقوش پیشین آنها گره آلود بدگمانی و نافرمانی  
 بود و قیمه کریمه که اگر در خور محبت اینکس نباشد باندازه قدر نامناسب روزگار  
 تا سازگار نبود رسید بمقتضای بشریت طبیعت ملول مسرت آرا گشت و فطرت همیشه  
 خورسند من از کوتاهی حوصله دست نوازش بر سر و دوش خود کشید بهیت

شب غم ها من چون شد بصبح شاد و بستان | شود سامان نقیب من بهم بگنج شایان

العیز از تلخ گوشتی من همیشه مسرور بوده غم را بجا طمأنینه نباید داد و اگر در بعضی  
 فرامین حسب الحکم که آنهم خبره صورتی ندارد و حرفی چند در شت غم آور نویسد گلشن  
 خاطر خود را در عین بهار خزان نساخت و بدگمان نشد و در باغ لایحه ساختن بگینه  
 و معامله بقایا و آنچه عوض آن از جویند گرفته اند اینهمه سخن در از نبایست کرد



که این طرز طائفه دیگر است و شما از طبقه دیگر بیت از جان و دل گوید که  
پیش جان جانانه از سیم و زر گوید که پیش چنان اسکندر سمشکه  
آن عبارات به جنس سموع نشد و بد و کلمه مناسب اداسند نه اران شک که  
نسائم فتح و فیروزی و زیدن گرفت امید که غنچه پ آن ولایت مفتوح شود  
زینهار غم قند مار و فتح تته و زمان دیگر نمید ازید که بس وقت می گذرد و  
نهایت جمعی و دیگر که درین اردو و بیکار اند طلبیده است دعای این خدمت  
کرده تته را بجا گیر خود قبول کرد و اینکس را تجربه کار نه از ساله دانسته اگر آنچه  
را گوش می کند بکن که کار شود بخشی الملکی نظام الدین احمد مجدد و از حسن  
که بایشان میکنند در تهرنگاه خاطر خانه دل پذیر هم رسانیده است و ولتخان  
لودی را چه شده است که در محافظت آداب آشنائی با عقل خدا و او مشورت  
نه میکنند اگر خود و براندیش ندارد و نمیدانند که بازار سود و زیان است اگر پیشتر  
معنی نه می بنید چشم ظاهر بین چه شد شانزدهم صفر نه صد و نو و هشت در  
نواحی جلال آباد نگارش یافت

به قد و خوانین بلند مکان خانانان

قطعه ذات من نقش خیال خوش تست	من مگر خود صفت ذات تو ام
نقش اندیشه من جمله ز تست	گوئی الفاظ و عبارات تو ام

طبیعت عصری باین و محبت صمیمی بر کار فرمایان جهان دل استیلا یافت

می خواست که من فرائح حوصله را در شرح شداید و وری و تفصیل فرط  
شوق تنگ خاطر ساخته بوسعت آباد سخن اندازد تا نفسی چند بکام دل برآرد  
نشد آنکه که سلطان فطرت بر پروردۀ خاص خود نظر فرموده حمایت پدرانه  
خوانم یا وقایت بادشاهانه نامم که من مغلوب طبیعت و محبت را غالب مطلق  
ساخته با طبیعت لجاج آرد و محبت الحاح پیرا مقرر ساخت که حکایت  
اشتیاق و شکایت فراق را بعد از استماع فتح قندمار که مقدمه فتح ملک  
ایران است در میان آرد اکنون همگی مهت صرف برآمد کار که پیش نهاد است  
و الانست بزرگ جهان خیر اندیش زمان است نموده حرفه چند می نویسد  
امید که خرد و درین بسیم شریف رساند سوداگر زر طلب سپاهی کمنه عمل  
روز گذران نیستند نادانم که خاطر شما مهمت را بر مهم قندمار ترجیح ده است  
تا دران باب اشباع سخن نمائیم اما اندیشه که دارم از همرازان کوه نظر زر  
بنا موس خر که مبادا بمقدامت و لاویر خاطر پر مشغله محبوب مزاج مرا باین واک  
آزند حال قندمار و قندماریان از اخبار ثقات مجدد و ابوضوح پیوسته باشند  
در آن چه شرح و هد حاصل سخن آنست که قندمار را همه وقت بسهولت نتوان  
گرفت بخلاف تته باید که زمینداران ولایت را از بلوچ و افغان بزبان  
و لاسا و دست عطا از خود کرده ضمیمه لشکر فیر و زمی اثر ساخت و وقت فرصت  
را غنیمت دانسته بجستی و چالاکلی اعتماد به عروۀ الوثقیامی عنایت ایزدی

نموده مشویه قند مارشد و چندان دل نگرانی به مردم نگذشت اگر چه اکثر مردم ملحق خواهند شد اما روش کار آن باشد که در داد و دهش کوشش خواهند نمود که ناموس در گرو اینهاست و بر داری و هوشیار را دوستدار یمن و بسیار خود خواهند ساخت و ندانند که مجلس شمس طهر نامه و شاهنامه و چنگیز نامه باید که باشند اخلاق ناصح و مکتوبات شیخ شرف الدین منیری و خاقانی و صدیقیه که آن گفتگویی است و مافقیان بزم کثرت که آن را می خوانیم از خدایع نفس اماره است که در راه ما گویا نتوانست کند چاه نور از قیام داده که تا خود باز در آن افتد در خلوت زاری و تضرع بدرگاه ایزدگار لازم بسیار روزی شمر و نشاط مفرط را از محرمات و ایمنی دانسته در یوزه از دلها و گردنهای گشتن بشیر کرد و بهنگامه ترکان آراستن دول تاجیکان نگا بدشتن شعار خود ساز و و شیلان وافر کشدن و پایه کیفیت آزار بکیت او افروندن عادت کرد و خلوت کم نشستن طریق مستمره باشد تا باین زیست نشست کارگاه کلان برآمده خیر شود و دولت خان ملازم نیک است بالفعل و دخیل و در باید کرد و هند و ستانیت را از و کم ساخت و وقار و و افرو و جان بیگ را تعلیم بزرگ نشی باید کرد که پس جوان کار آمد نیست ملاقتیار او و دعوی صلح کل استوار فرموده مرضیات خاطر را بی حجاب تعلیم باید کرد تا پیوسته بکشاده پیشانی بهم را چندی از زیویکان معتبر در بار عام شسته مقاصد

و مطالب مردم را می نوشته باشد و در وقت می رسانیده باشد ملا شکیبای را  
از روستا پیشتر آورده که هم بکار بزم آید و هم در روز رزم مهر خموشی بر لب طعن  
اهل شقاوت نهد زبان محبت زنگار که تبر جهانی دل و دستدار مقرر است از  
سخن کردن سیری ندارد اما چه کنم که ناتوانی هنوز بر سبزه افتاده و اردو ندارد  
نامه که مصحوب کس بر او گرامی حکیم بهرام فرستاده بودند رسید او لا از شنیدن  
و پس از آن از دیدن و بعد از آن از فهمیدن آن خاطر گل گل شکفت  
علی الخصوص استقبال نمودن و رسیدن ترکمانان از جانب قندمار و غم  
جزم آن بزرگ دانش بصوب ایران سر بایه صد گونه شده می باشد الله تعالی  
همیشه آن والا گهر بزرگی را در تمشیت محلات عظیمه سر بلند و ار او عزیزین  
یورشی که پیش آمده است ناموس و نام بلند بزر خریده میشود امید که قرض  
ده پانزده و ده بست کرده دین سر اکوشن بلیغ خواهند نمود یقین که زرشچ  
نام بلند است و خواهی نخواهی چون حلقه اقبال بر در چنانچه علف کشا و زرا  
فطرت بلند و همت والا ناصح و ندیم و همدرد و همجا به شما باد العاقبه بالخیبر

### بخش نخبانان

رباعی دل معشوق شورید است برین	وزان شورش جهان را سوخت خرمین
و مان بر تبه گوش فسم است	مگو چیز که می ناید به گفتن
از مطالبه حضرت انس از زده خاطر شده چه از پیشانی الفاظ و حروف و لنگی	

آن رموز و ان شورستان و نیا در یافت اند که غم غصه را پیرامون خاطر  
آن نکست سنج و در بین راه نداده و تیر و است که از هرزه گوئی مای من و ستیلا  
که فرط دوستی از نهانخانه خموشی بسیار گاه گفت و گو آورده است بلبلان ده اند  
چنانچه بایما اکتفا نموده است عکا نوشته مهر با نهان فرموده اند ای بزرگ زمانه  
مهربانی نه است که مثل زرنان یا مانند شعر یا طرند یا یار و شش و در و یان  
دنیا مکاتبات خود را بمقامات خوش آمد و مقالات ثنا آراسته اسباب  
خفلیت و ابوابستی آماده و کشاوه ساز و حاشا که خاطر نکته دان من که  
در گاشن همیدگی طراوت بخش و رنگ افزا و بومی آور آن مرز بوم است  
از من خیر خواه و دوستدار چنین طمع داشته باشد و آن خیال دیگر که بسبکان  
کومی جا به لیت رواندارم بان مقتدا کارخانه ابلت چگونه تجویز نمایم که  
برضمیر مهر گرین رسیده باشد که مقصود نویسنده آزار رسانی خاطر همیشه گشتن  
آن معدن نیکوئی باشد بلکه مهربانی حقیقی است که برآمد کار و بار خود را  
منظور نداشته حقے چند تلخ نما و شیرین اثر در موقف داد و آید مرابس کار  
و شوار پیش آمده است اگر گنج دوستی که در معموره دل است و بجهت پی گم کردن  
بخرا به نشان داده اند از هجوم عوام و اثر و حام نهام غبار بی تمیزی نگذار و که  
بنظر مبصران روزگار و آید حرف محبت و یکجهتی که بزمان داده اند و گفتگو  
صداقت که بعلم و تقاره در میان افتاده است آنرا چه باید کرد و موجب نیستیم

و عاشق مال نه که سپه سالار جهان رو باه بازی نه کم دور و غلو که هرزه سرا  
 نیستیم که بے تقریب چنین بهیوده گو یا شوم و دیوانه نیستیم که سخن بی قصد ادا  
 کرده شود از شمائل معاملات و جلال محبت که دریافت آن بخاطر فارغ هوشان  
 حواله یافته است بر طرف شاید که تیره رایان عیب بین و نیکس بقدر راست  
 و مردانگی فهمیده باشند مرا چه پیش آمده باشد که نگهبانی حرف سرانی خود کنم  
 و آری که گفته ام پاس آن ندارم و از خیرخواهی آن منع خوبی تا باز آمده  
 و مقام آزدگی شوم حاشا ثم حاشا بیت گر بگویم زان به لغزو پاس تو +  
 و رنگو هم هیچ از آن آدمی تو + ای برادر عزیز هرگاه خیر خواهی همکنان  
 پیش نهاد و مهمت باشد شما که با صاحب خود اخلاص فراوان و اید و به نیکدانی  
 و تندرستی موصوفید و با صد خوبی دیگر این حیران انجمن هستی را دوستی دید  
 اگر اندازد نیک سگالی را بمقیاس عقل و ورین خود گرفت کار دوستان کمحبت  
 را بر طبیعت خوش آمد و دست بر فکر حواله ننماید گنجایش دارد آفره العین موجود  
 و امی مسرت الصدرا اهل شهو و سوگند که کار نادانان کوی ناهایت است  
 چه خورم که درین نشاء تعلق بحسب سر نوشت آسمان بد و کس را بطنه محبت پدید آید  
 دل از فروغ آن نورانی شد و زبان نگارین گشت اندوه جد آفران حوله  
 بلند برداشت یار اول ابو الفتح آنقدر بود که مرا وقت فرصت نصیحت گفتن  
 یار و دم که دیر بماند نبود لیکن چه کنم که دوستی با مرا خواهی نخواهی بگفت و گو

و آورو و دیند الحمد آزر دگی که از و الا مکتوب ایشان کرد و او به بود بے آنکه  
 رنج به معذرت کردند عقل دور اندیش معالجه من کرد و مرا خرسند ساخت و از  
 شمار ضعی گردانید تفصیل آن چه کنم که دور دور از است الله تعالی شمار خرسند دارد

### بخش سخنان

بهیت ای خواجہ سلام علیک زحمت پاجونی امی معدن زیبا و ای کان فاجو  
 بیشان به تکلف خاطر از و سر آزرده است و فتح و مسرت شمار خواهند بهیت

مارا بار غسیم تو هر شب | همچو ایه مفضل استخوان است

و آنکه از بے توجہی حضرت ظل الهی نگاشته اند و سخن دراز کرده چه  
 گویم که چه کرده اند و الله هیچ باشد هیچ همواره بخوبی و بزرگی و اخلاص  
 مذکور خلوت و جلوت اند هرگز حکم نبود که در هر فرمان حتی فرمان اعراض غیر از  
 یار و فادار نویسد و خدمت اعظم خان را که تازیانه کار شما ساخته بودند اندانیم  
 از جگانه یاد رفت و در امثال این اعراضات که صورت به پیش نیست سخن دراز  
 نکرد و زنهار و صد هزار بر آنچه از اعراض کونما در هم شد اگر اخلاص وافر از هجوم  
 مشاغل پوشیده گشت عقل دور اندیش گنجاشد و اگر خود بکنه حقیقت این قضایا  
 نمی رسید چون نوشته نامیر سید چرا متنبه نمی شوید گذشت آنچه گذشت بر خاطر  
 آن دوست هیچ چیز خرسند شو گویند و دوست سوگویند می خورم که اینجا هیچ قصه  
 نیست و مشرب عذب شاهنشاهی در کمال صفاست محاسبه دائمی و تحسین

فطرت و نگوهرش طبیعت و دریافت مدارج معامله و شناخت پایهای  
مراتب روزی با دبست و چهارم آبان سال سی و شش نگایش یافت

### بخش نهم

غمیت سفر و خست با و شاهی و منزل نو چون فتح قندهار و تنه و غیر آن  
نجسته و مبارک با و خیال نگنند که دل دوستد ارشمار الخطه از احوال خیال  
و بهول واقع شود الله تعالی از عمر و آبرو و فراخی حوصله برخوردار گردانان  
و از و کرد و دوستان زن طبیعت که نظر مقصود خود انداخته از جدا گئی  
آزاده باشند متالم نشوند و بجز سندی و دوستان و ورین مردانه که آبرو  
دوست و برآمد هم صاحب را امر هم جرات طبیعت هجران زوده ساخته  
متوسل درگاه ایزدی اند نفس ناطقه گرامی را هم گنند و الوشی طبیعت  
مرحوم که نیک از بند اند فرستند اگر چه می دانم که با نخبت بیدار خرد و پیشبین  
دارند اما دل محبت گزین بتیابانه می نویسد که درین یورش بکار دارند  
اول آنکه زاری دل و امن شب را چون خند هر روزه و البته تخلف  
نورزند و دوم در تحلیل صحیح فتح آئینه و تعقل آزادگی حال پاسبانی دل نموده  
نگذارند که بشاومی در آید که دولت و نصرت در کنار خاطر اند و هکین  
می نهند سوم عطف و رابر غضب و الی ساخته باندک چیز در شورش نیند  
چهارم جمیع هم را مان را بفنون شتی سر گرم دارند منکه سر حرف زدن کونین



نداشتم محبت به گفت و گو در آورد و العاقبه بر بالخير

بخاشنا نمان

شکلی از وی حل شود بی میل و قال  
آزمو و م من هزاران بار بشی

کی باشد که نقاب مهاجرت برداشته شود که از نا محرمیت خامه و نا امانیت نامه  
و نا امانی شاهراه سخن و نا موثنی پیغام گذاران معامله جا کون سخن بمبار  
دل چو که حرفه بذاق عرف که از فروغ صدق بهنگ داشته باشد از کمن بلون  
بمنه طهور توان آورد و اگر نه کلمه چند نوشته و مقدمه و دوسه در میان آورد

که مخاطب من بطعم و اثر آن از بادیه صحبت افزای میان تری فارغ شده  
خوش وقت گشتی اکنون که با نیخالت سر سخن گذارم خود چه توان نوشت  
بهر حال دل شوریده به هیچ تسلی داده می نویسد که معاطفه گرامی که اگر  
امثال آن مقدمات را در مکاتیب آشنایان روزگار مذکور نساختند  
هر چند که بعد از فراموشی بسیار آمده بود و سجل محبت نام نهاد می رسید بیت

تو آن نه که دل از صحبت تو بر گیرم || و اگر ملول شوی دلبر و گر گیرم

اگر چه رسید این نامه بخورسند نه بخشید و از دیدن آن خوشحالی مستند  
اما بهر و نفع سبک از پیشه هم فرمان معاتبه را امثال نموده جواب آنرا بخالت  
و تقصیر در بیرون ساختن مابه الاعراض تسلی روزگار شورشی یافته خود بهر

پار باد آورنده که روش و انجمنی که درین مسلک داشتند چرا از دست داده امریکه  
موریشا سود من در خانه باشد به آنگیزد اگر از دیدن جباه مستی اعتبار مروت  
چندین ساله گذشتن بصلحت ویده بودند بر آنچه بزبانیکه کس بآن فو فو  
وقت شریک نیست دوسه سخن بصاحب نکستنج دقیقه یاب محضر بان نگفتند  
اگر چه از طرز خواندن عرض داشتی که در باب گرانی مزاج اقدس نوشته بودند  
آن از روی صاحب قدر دان و ورین از هزار یکی آمده اما آن باریکین  
یکه را هزاره انسته در اصلاح کوشند و دم رمضان سنه نه صد و نود و نه  
دروار سلطنت لاهور مرقوم شد

### بنجائخانان

اندر تقادروا از مانشاء تعلق استوار داشته پیش از تمامی لوازم این کار  
اندیشه تجرد و خلل انداز این انتظام نگرداننا ذ عتاب و خطاب و مسبط  
و ملاعبت در زرتنگاه طبیعت بغیر از ایشان نیست و مجالست روحانی و  
مطالحت معنوی و رکاشن همیشه بهار فطرت هم بی آن خلاصه خاندان  
در یافت فی لیکن طریق مکاتبت را از رسمیات و انسته عهد از آن تقاعد  
مینماید و منتظر و متصدیه اسلالت معنوی که بزبان فعل او ایابد میباش و  
و از آنجا که قحط سال مرمی است اهل بیت ذاتی چه که سوداگر آو میانه را  
هم آغوش عنقا نشان می دهند و انیکس بحسب سرفروشت در عصر که این

او میان جسم قبله افتاده است قطع نظر از آنکه مفاوضات روح پر تو ظهور و بهر  
 وجود معنی ارس ایشان را از غفتمناات عظمی می دانند و در معاونت صوری و  
 معنوی بی اختیار است هزاران شکر که در یکبار فکرت طبیعت با فطرت یاری  
 است ششم جادوی الاولی میسر ز علی بهادر قمیمه مسرت اکثر آغم آور رسایید  
 و خاطر را که در بر کوشاد می و نعم بسته بود در عین اندوه یافت چه غمیت آمدن  
 نه موافق مضمون فرمان بهایون است و نه لائق فطرت و دریافت ایشان  
 و هرگاه آن منشور عاطفت و معنی تحریص بر آن خدمت بود طلب احتمالات  
 عبارت و اشارت و نسبت را چه نام توان نهاد اکنون عزیزین بسیج و همه  
 و همیشه آمدن را بخاطر دقیقه یاب خوراه ندهند که این توقف که یک سال  
 در حد و دوار اختلاف آگره واقع شدند مرضی خاطر بود و توبه و الاکشاهست  
 را در فتح و کن عظیم دانسته زیاده در میناب سخن نکلند و سرگرم خدمت باشند و  
 کشائش آن ملک را که قابو بهتر ازین نباشد چون بارها دیگر از دست نهند  
 فیروز مندی صورت و معنوی قرین روزگار فرخنده آثار آن یگانه و دومان فطرت

### بخش نهم

چاره اندوه از بیرون می طلبی و علاج آن در دل تست و آسود و پیش تست  
 و نواز و دیگران طبع و آسود نصیحت که تو خرد و در بین تست و توبه و یوزه گرد و بگرد  
 هر دو معنی این سنگ ضلالت بپا طلب در آمده تیز روان عرصه ارادت را

بسرور آورده شیخ عراقی می فرماید قطعه آفتاب اندرون خانه و ماه

در بدر می رویم ذره معشال	گنج در آستین و می گردیم
گر و هر کوسه بهر یک مثقال	این نه تنها را هر و ان عرصه صحرا دل

و لکشا معنی را پیش آمده کوه نوروان کریمه صورت را نیز پیش آمده که از حال  
خود غافل مانده چشم طبع در مال دیگران و دخته اندخانه خود را جارب  
نکرده خیال نقاشی کاروان سر و اند و بموجود قناعت نکرده حریص  
معدوم اند اند و خسته خود را ندیده در گرد آورده و مریض دل بسته اند نفس اتاره  
را که را هنر دانی و دشمن جانی است دوست صادق انکاشته غیر را که می  
او و نیک و بد اثر ندارد و کیسه بر قدیمی و دشمن قومی دانسته با خود بر صلح  
و با جهانیان نهنگامه رزم آراسته اند کج روشی و سرگرائی خود را که مدعا کار  
این شغب خانه دنیا است بر اجرام فلکی و اجسام علوی می نهند و برادران  
بنی نوع خود را معذور میدارند و الا چون سباع و بهائم در هم آویخته در نختن  
آبر و یکدیگر اند تا بخون چه رسد حاشا سباع و بهائم از تهراران یکی و همچنین  
خود این ناخوشی که آدمی از تبه رانی و سیه درونی میکند بر خود می پسندد  
اگر بر جهانیان این حقیقت ظاهر شدی هر آینه به نقد با دشمنان معامله نفهم  
انسی که از بیغلی در گرد و انتقام اند براحت افتاده کوشش بی اثر نکرده و ندی  
و نهمت فاعلی بر خود ننهد و کند و چون دل خست این مکنون یقینی داد که

از خلوت تراست خاطر به معرکه قلم و سیاهی و کاغذ در آرد بر آید ایت عالمیان  
از نوکر و آقا و فقیر و غنی و دوسه کلمه مینویسد اول سموم خطائی که بر کشت زار نوکر  
دزید آنکه سر رشته میکشند و معامله فهمی و پیش بینی و خاطر داری و غمخواری که  
در زمان کم تعلقی داشت و بزنگاهم هجوم دنیا و رجوع اینگاه نمایی دارد و  
یکبار گورق گردانده چون گوشت آن نامه اعمال حسنه خود را شسته شروع در  
بدستی کرده توقع دیگر بکونین تواضع و نیازمند از جهانیان چشم می دارد تا  
کار از تبه رانی بجائی می رسد که حبل المتین اخلاص گسسته می گردد و باولی  
و صاحب خود تغییر روش می کند چه در اطوار خدمت و چه در اوضاع اطاعت  
چه در ملا و چه در خلایق رفته رفته سجایا می رسد که بدست خود در گرداب هلاکت مخفی  
میشود و هرگاه نوکر که خمار احتیاج همیشه در سر دارد بر شعله باد خود کامی و دشمن  
از ان بدست گشته چه عربه بماند اگر صاحب با چندین اسباب بدستی سرخورش  
داشته باشد چه دور اند اگر صاحبان بر کشید با خود را بهمان نظر خردمی که در  
مبادی احوال دیده اند منظور داشته نگاهدشت اعتبار خود نمی فرمایند  
آن تنگ حوصلگان که در بند سود و زیان خود در معنی سوداگری حسرت  
اخلاص بر زبان صورت بکار دارند از دیدن این حالت کور باطن گشته  
سود خود را در زیان خود می انکارند و در اندیشه شاه افتاده پامال حواشی  
می گردانند این کم خردان بدست توقع تواضعات بجیبانی از صاحب خود دست

در گوهران فرومی مانند تارنج سوم شهری جم سال هزار

مراسله بخانان

بیت همی ندانم چاره فراق و نیست عجب که هیچ زیرک خود کرده را نداند چاره  
لیکن این و بچون در چاره گرمی است اگر روزی چند نظام هر دوستان حقیقی را  
در گرازش هجران می دارد اما دژ منی اسباب دوام مواصلت سرانجام میدهد  
اللهم تعال و دمی محنت و دوری سپهر گردانا که نه تاب بیان شد اما جدا دارد و  
نه صبر خموشیدن حاشا اگر بیان توانستی کردی بزبان آنکه که نه در خور حوصله است  
مستمعان زمانه است و نه خاطر مشغول بسیار دوست آن مستعد خطاب سرغن  
شنیدن دارد و از جوشش صیبری حرف چند تراوش می کند قطعه

ز دوست و درم ازین زار تر چه باشد حال | ز یار و درم ازین صعب تر چه باشد کمال  
میان آتش و آب اندرون گرفتارم | که جانم آتش کاه است و دیده دریابا

شکر این در که مژده وصول رسید و خاطر را از بار گران رها نید یعنی درست  
و سوم صفر ختم الله بالخیروا نطفه گرامی قاصد رسید و مفاد ضمه که طراوت بخش  
دل پر مروه و نصارت و ده خاطر افسرده بود در عین راه آورد که میرزا جانی بیگ  
بمقتضا سعادت فانی و بخت بلندی و دولت مندی آمده و بدو دست دعا و رون  
شدن است چه گویم که چه خوشحالی رکود او کو قدرت گفتار و کی قوت نوشتن  
و باین فرصت نایافت تا نبندی از مسرت خود باز نمائیم رباعی

وقت آنست که یاران طرب از سر گیرند | طره شب ز رخ روز همی برگیرند  
مطربان و مد مار از سر آواز دهند | تا سماع خوش و عیش بنوا بر گیرند

المنتهی که ازان یگانہ زمان ہم آثار حوصلہ عالی ظاہر شد کہ چندین مشاق  
و انواع محن را کہ ازان باز کہ ہندوستان مفتوح گشتہ چنین واقعہ نشدہ بود  
تاب آورده و در ارتفاع معارج کمال کوشیدند و ہم انوار شجاعت کہ بہترین  
سجایا ذاتیہ است از لمعان سیوف بارقہ آن اقبال مند روشن گشت کہ نبرد ہما  
مردان فرمودہ مظفر و منصور گشتہ و ہم فنون تدابیر صائبہ آن یگانہ زمانہ بر  
خور و وزیر گ و دوست و دشمن پیدا آمدہ مراتب دانشوری خاطر نشان  
ظاہر بینان گشت و ہم مراسم مردمی و لوازم فتوت در پایہ اعلیٰ بمحضہ بروز  
جلوہ گر آمدہ چنانچہ ولایت بدست آوردند و نوکر خوب بھرسانیدند و با چندین  
پیکار طرح دوستی نفس الامری انداختہ مقدسبان عالم علوی را آفرین گر  
خود گردانیدند آری محبوب و لما گشتن مفت و بی تقریبی باشد اکنون بحسب  
فرمان عالی شان شرف نفاذ یافت نیکوئی فروش نیستیم کہ در ان باب شبح  
و ہم اکنون ہر چند زودتر میرزا را بملازمت آورند سودمندتر و بہتر خواہد بود زیادہ  
چہ نویسید کہ وقت تنگ و قاصد مستعجل و خاطر دشواری اندک نفاذ بادہ کامرا  
ہوش افزائی فیض بگردانیدہ در محاسبہ روزنامچہ احوال خود سہرگرم تر گرداناد  
انند پس باقی ہوس و دوازہم آفرماہ انہی سنہ سی و ہفتم برسم استعجال نگارن یکتا

## بخش نخلان

بیت بجن آنکه بجز تو کسے گزیده نیسم | که در فراق تو یک لحظه آریمد نیم  
 من خود مدتی ست که درین زنگا پویم که حرف دوستی و قصه اشتیاق و حدیث  
 محنت و دوری بر زبان نرود و آنرا بر زبان معامله و اگذار و ایاچه توان کرد  
 ع می ترا و چه کنم آنچه در آوند من هست + و الحق از اینجا که دور بینی و معامله دانی  
 و به غور کار رسیدن شیمه ایشانست و میداندند که آن متاع چرب زبان خرابطن  
 شوریده خاطر نیست ازین تراوش بی اختیاری آرزوگی بخاطر راه نمی یابد  
 اما حقیقت کار آنست که صغیر قلم و ضمیر کاغذ و هرزه و زانی زبان عنصری را در  
 بارگاه محبت گذار نیست هر چند این جنس بدیع بوسائل طمست ظهور یابد جلالت  
 خفا و نقاب استتار بیشتر پوشد و سوداگر قلاب اندوده فروشن که ملتمز این  
 سرمایه می شود از خرافت یا ابله طرزی است که عیب آزارنا داشته و این نماید  
 هر چند می خواهیم که اختصار رود اما شکر سخن گفتن بادانش و ورین خوش  
 بیتاب داشته بدر از نفسی موصوف دارد و نیلای من فنون انفس الامار و آیدیم  
 بر سر گذارش بعضی معاملات اول آنچه احکام مقدس بود فرمان درست کرده  
 فرستاده شد و حکیم عین الملک نیز درین نزدیکی روانه آنخد و دست آنچه در باب  
 مناشیه مقدسه که بایران و توران شرف نفاذ یافت رقمزده کلمات تحقیق شد و بنیسم  
 تکلف آنچه این حیران مطمئن اندیشیده بود اگر در عبارت و لفظ بقدر



تفاوت داشت در معنی یکیه بود

### بخش نهم

بست خدا را غر و جل که بتدبیرات شناسسته و ترددات باسنه ایشان کار شکر  
با تمام رسید شکر شادی دل آن یگانه زمان کنم یا سپاس سبکبار و خوشگلین  
خود نمائیم آری کسی را که نیت درست است کارش به بهترین وجه و بانجام میرسد  
چه حاجت که من مدحی کار را که بر وضع و شریف حسن او پیدا باشد آماده شوم  
اگر چه جمعی از خود را بآن تیره را بطرز دیگر فهمیده یا بر روش دیگر فهمیده بودند اما  
کلمات باطل اساس حق شناس چون شعله خس بقا نگذار و همان بی بقا  
او جزا و کافی است چرا برهزه در میان حرف سرائی کلام خود را بنقد دل هیچ مضطر  
مخاطب شریف الذات خود را به نسیه و اضطراب در اندازم غریز من هر کار را  
شکری قرار یافته نه قرار یافته مردگان پوسیده استخوان بل قرار داد خود و الا  
که هرگز نمی میرد و شکر امتثال اینطور خدمات لافقه که چندین تنگ و دو جنگ و  
جدل و بغنون تدابیر صائبه صورتی یابد آنست که تراژ و انصاف محکم تر بر  
دست فطرت داده نگاهبان نفس زود فربه شو باید کرد که مبادا دست نوازش  
بر روش کشیده شود انداز و انچه در آن نونها لاقبال را که به محاسبه و محاسبه  
نفس داده اند و آنچه از قسم شکایت نوشته می شود آن ماجرا میان فطرت من  
و فطرت شماست و الا طبیعت من و طبیعت شما نهایت موافقت و خرسندگی

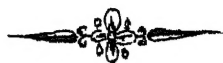
Checked

و از و آزاد وقت هجوم اندیشه ها صوری بخوانده میان فطرت و طبیعت  
جنگ نینداز و پنجم و یقعه سه هزار نگارش یافت

ک م ج

خامنه

بیت الحمد که منتخبات ابوالفضل مطبع نو کشور واقع کهنه باده دهمبر  
۱۸۶۹ عیسوی زیو طبع پوشید



۱۰۳۸۷	دفترت
۱۳ و	تقویم
۴ ف	کتابخانه